

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232083

UNIVERSAL
LIBRARY

✽ ترجمہ حکم رفاعیہ ✽

از تصنیفات

حضرت غوث شریف و قطب جلیل منیف پیر روشن ضمیر سیدنا
السید الشیخ احمد الرفاعی الحسینی الکبیر رضی اللہ عنہ

(مترجم)

﴿ کیلانی زاده السید محمد سیف الدین ﴾

برخضت نظارت معارف جلیله طبع شده است

استانبول

درمطبعہ (محمود) بك درجوار باب على درجاده ابوالسعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۲

ترجمہ حکم رفاعیہ

از تصنیفات

حضرت غوث شریف و قطب جلیل منیف پیر روشن ضمیر سیدنا
السید الشیخ احمد الرفاعی الحسینی الکبیر رضی اللہ عنہ

(مترجم)

کیلائی زاده السید محمد سیف الدین

برخصت نظارت معارف جلیله طبع شدہ است

استانبول

درمطبعہ (محمود) بک درجوار باب عالی درجادہ ابوالسعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۲

۲۴۷۶۵
گزشتہ
مقدمہ مترجم

بسم خدا آغاز می کنم

حمد و سپاس و شکر بی قیاس خداوند منان که
 { خلق الانسان وعلمه الیان } را سزد . و صلوات
 زاکیات و تسلیمات عاطرات بر مفضل موجودات
 و رحمة عالمیان رسول مکرم و نبی معظم صلی الله
 علیه و سلم و بر آل کرام و اصحاب کزین عظامش
 رضوان الله علیهم اجمعین باد . بر ضمیر هنروران صاحب
 تدبیر مخفی نمائند که چنانچه این عبد فقیر بر تقصیر فانی
 { محمد سیف الدین } فرزند السید { محمد مرتضی }
 ابن المرحوم و مغفور له پوست نشین درگاه قادریه و مفتی
 اسلام در حماة الشام السید { محمد نجیب } ابن العلامه السید

الشيخ {محمد الازهری} ابن الاستاذ السيد {الشيخ عمر}
 ابن مرشد کبير وعارف شهير پوست نشين طريقت عليه
 قادريه در حماة محميه مولانا السيد {الشيخ يس} الجيلاني
 قدس سره . متسلسلا بقطب اکرم رباني وغوث اعظم
 صمداني محبوب سبحاني سلطان الاولياء وسردار اصفيا
 ابي محمد بازالله الاشهب جامع معارف ومعاني سيدي
 {السيد الشيخ محي الدين عبدالقادر الحسني الحسيني الجيلاني}
 رضى الله عنه نسبت اتصاليه دارم . وازطرف مادر نيز
 بحضرت شيخ کبير وامام خطير سلطان اجله عارفين غوث
 جليل رباني وعلم شهير يزداني استاذ معظم لاشم دست
 نبی مکرم صلى الله عليه وسلم ابي العلمين مولانا وسيدنا
 {السيد الشيخ احمد الرفاعي الحسيني} رضى الله عنه نسبت
 اتصاليه دارم . چونکه والده ماجده السیده الحسينيه
 {فاطمه} بنت المرحوم السيد حسن ابن السيد يس ابن السيد
 عبدالرحمن ابن السيد علي العيسی الرفاعي آل القطب المشهور

{ السيد الشيخ محمد العبيسی } دفين خاك عطرناك
 حماة الشام كه يكي از مشاهير اوليای حما است رضى الله
 عنهم اجمعين . درين زمان سعادت اقتران وهنكام
 ميمنت فرجام حضرت پادشاه معارف پرور وشهنشاه
 عواطف كستر امير المؤمنين وخليفه روى زمين خادم
 الحرمين الشريفين ظل الله فى العالم حارس شرع
 محمدى المؤيد من السماء المنصور على الاعداء مولانا وولى
 نعمتنا المعظم شوكتما ب السلطان ابن السلطان السلطان
 { عبد الحميد } خان ثانى الغازى حفظه الله وادام علاه
 ونصر جنده وأبد ملكه الى آخر الزمان بجرمة ولد سيد
 عدنان صلى الله عليه وسلم . { خواستم } كه بطريق تبرك
 { حكم مشهوره جد ماجد خود حضرت قطب جليل
 السيد احمد الرفاعى الكبير رضى الله عنه } كه درتاييج
 دين ودرسلوك اهل يقين ذخيره مكمل درزبان عذب
 البيان عربى تأليف وتصنيف فرموده است من هم آنرا

موافق اصل بزبان فصاحت بیان فارسی ترجمه نمایم .

﴿ بیت ﴾

پوش کر بخطا رسی و طعنه مزین
که هیچ نفس بشر از خطا خالی نبود

و این موفقیت محضا از ملاحظه لطیفه و یاوری روحانیت
جلیله شریفه آن بزرگوار بدین بنده روی داده است .
امدنا الله والمسلمین بامداداته وجعلنا من المحفوفین برعایتہ
وبرکاته آمین .



﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

﴿ این ترجمه مختصره حضرت مؤلف رضی الله عنه است ﴾

آن سید امام و ولی همام قطب غوث جامع خاشع متواضع صاحب
گرامات ظاهره و مناقب باهره است که خدای تعالی آنرا ممتاز و سر
فراز کرده است بدست بوسی رسول معظم صلی الله علیه و سلم
یعنی شیخ کبیر و عارف شهیر مولانا (السید الشیخ احمد الرفاعی)
ابن السید ابی الحسن علی ابن السید یحیی ابن السید ثابت ابن
السید حازم ابن السید احمد ابن السید حسن (معروف و مشهور
برفاعه که جد بزرگوار آن می شود بمجد خود نسبت دارد
چنانچه صاحب تریاق و فاروئی و شریف مرتضی شارح قاموس
و سائر آثقات بدین وجه ذکر کرده اند) ابن السید المهدی
ابن السید ابی القاسم محمد ابن السید الحسن ابن السید الحسین
ابن السید موسی الثانی ابن الامام ابراهیم المرتضی ابن الامام
موسى الكاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر ابن
الامام زین العابدین علی ابن الامام سیدنا الحسین السبط شهید دشت
کر بلا ابن سیدنا و مولانا امیر المؤمنین و صی رسول امین ابی الحسین
علی کرم الله وجهه (رزقه) از زوجه پاکیزه اش سیده نسأ عالمیان

حضرت فاطمه زهره (دختر) سید مخلوقین و رسول رب العالمین
سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم . و مولود شیخ رضی الله عنه
درواسط . و وفاتش در (ام عیبه) واقع شده است که آن ده
است نزدیک واسط در قاموس گفته است که (ام عیبه) بروزن
سفینه است نزدیک واسط و در آن قبر سید احمد الرفاعی اه .
و شریف مرتضی در شرح قاموس نیز گفته است که (ام عیبه)
بروزن سفینه است نزدیک واسط عراق و در آن قبر یکی از اقطاب
اربعه است که صاحب کرامات ظاهره سید بزرگوار ابی العباس
احمد بن علی بن یحیی بن حازم بن علی بن رفاعه است بنا برین
نسبت بجدهش برفاعی دارد و او فرزند دختر سید منصور بطائی که
در زمانش بباز اشهب لقب داشته بود رضی الله عنهم و نفعا بهم اه .
شیخ رضی الله عنه در سال پنجم و دو یست پیدا شد و در سال
پانصد و هفتاد و هشت وفات نمود و در قبه جد مادرش قطب
جلیل انصاری شیخ ابی بکر الواسطی النجاری مشهور بصوفی
پدر شیخ منصور بطائی مشارالیه دفن شده است . گروهی
از مفتی تقلین مولانا تقی الدین واسطی قدس سره پرسیدند که
از شغل احمد الرفاعی در مدت عمرش چه بود گفت کارش در مدت
حیاتش مدت عمرش بود چون این لفظ بر ایشان مبهم ماند
گفت شغلش (الله) بود و این نام هایون عددش در حساب جل
شصت و شیش سال است . و گفته اند که تاریخ ولادتش (جاء
ید سر الرب) و تاریخ عمرش (الله) مد طبعیرا الف اعتبار

باید کرد و تاریخ وفاتش (لله جاء یدسر الرب) • حضرت امام
 همام شیخ ابراهیم کازرونی در کتاب تریاق در حین ترجمه حال
 حضرت مولانا رضی الله عنه این دوبیترا فرموده است که

اذا نظرت الى الدنيا وهيئتها • فانظر الى ملك في زى مسكين
 ان كان يصلح للدنيا سواء فنى • فذاك يصلح للدنيا وللدین

حضرت امام محدثین عزالدین احمد الفاروئی قدس سره در نفحه
 مسکيه در بحث نسب مبارکش چنان می فرماید •

﴿ بیت ﴾

متی ما قبل ان نجم الصبح حیا • تعین ان مرکزہ السماء

نسبت حضرت سید احمد الرفاعی بحضرت محمدیه و وصت مسلسله
 حسینیه که در جمیع امصار و نواحی و اقطار مانند آفتاب فی وسط
 النهار اشتہار دارد برای اقامه دلیل آن احتیاج ندارد •

﴿ بیت ﴾

فلیس یصح فی الاذهان شیء • اذا احتاج النهار الى دلیل

بلکه در اینجا ذکرش بجهت تلذذ اشتام نفحات عطر آمیزش بیان می‌نمایم چونکه نبی معظم سید عرب و عجم بصحت نسبت و وصلتش شهادت فرموده اند زیرا که در سالی که شیخ رضی الله عنه بحج رفته پیش حجره عطرناک نبویه استاده بحضرة رسالتناه بدین وجه خطاب نموده بود (السلام عليك يا جدي) پس فخر کائنات و سید موجودات علیه افضل صلوات بدین وجه جواب دادند که (و عليك السلام يا ولدی) در هنگام استماع این کلام بحضرت شیخ وجد حاصل شده و این دوبیترا انشا کرد و گفت .

فی حالة البعد روحی کنت ارسلها * تقبل الارض غنی وهی نأبتی
وهذه دولة الاشباح قد حضرت * فامد يدیک کی تحطی بها شفتی

آن وقت پیغمبر ذیشان صلی الله علیه وسلم دست شریف خود را از مرقد مبارک دراز کرد . و حضرت پیر روشن ضمیر او را تقییل نمود . و در آن زمان از شاهدان نزدیک نود هزار از نفر موجود بود و همگی شاهدان دست شریف پیغمبر علیه السلام را دیده و کلام مبارکشرا شنیده اند . می‌گوید که پدر من نفعنا الله به از پدر خود عزالدین عمر الفاروقی قدس سره روایت می‌کند که آن نیز همراه حجاج آن سال یافت شده بود و او آنرا بچشم خود دیده است و همراه زوار شاهدان بزرگوار شیخ حیات ابن قیس الحرانی

وحضرة السيد الشيخ عبدالقادر الحلی والشيخ عدی الشامی هم
 حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم اجمعین . ومی گوید که بمحمدالله
 من هم پنج نفر حجاج آن سال را بچشم خود دیده ام نفعا لله بهم
 اجمعین اه . این کرامت علیه ومعجزه نبویه را بسیاری کسان
 بزکوار در تصنیفات خود مانند جلال السیوطی والشهاب الحفاجی
 در شرح شفا والمناوی در طبقات خود وامام عبدالرحمن صفوی
 در کتاب خود مسما التزهة وابن الحاج درام براهین والصفی
 در اسرار ربانیه ذکر کرده اند . و ذکرش الی زماننا هذا جاریست
 وفی الجملة در ولایت ابرار اقرار باید کرد ونه انکار .

﴿ بیت ﴾

و کرام الحسود لها ججودا . ولكن لاسیل الی لججود

ایدنا الله ببرکاته الساریة والمسلمین ونفعا به وبجميع اخوانه
 واولیاء الله الصالحین امین .



حكم حضرت القطب الجليل سيدنا السيد الشيخ ابي
العباس احمد الرفاعي الحسيني الكبير رضي الله عنه

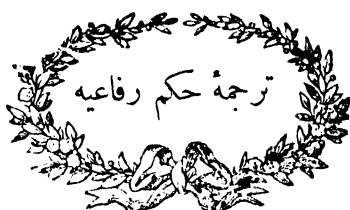
﴿ مترجم ﴾

﴿ كيلاني زاده السيد محمد سيف الدين ﴾

﴿○ مقدمة حکم رفاعیه ○﴾

﴿○ بسم الله الرحمن الرحيم ○﴾

الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد رسول الله
وعلى آله وصحبه ومن والاه (اما بعد) اين فقير محتاج بر حمة
ربه القدير على ابو الفضل الواسطي الشافعي احسن الله اليه
بالغفو والمغفرة امين . مى كويد كه در خزينه علامه و حبر
جليل فهامه سيد الشيخ عبدالسميع الهاشمي اين (رقاع) بخط
سيد جليل وولى بزرگوار شهر شيخ مشائخ كوه راسخ دريائى
معارف و كنجينه عوارف صاحب دست بيضاء و منقبة عظمى
ابى العباس القطب الشريف (السيد احمد محى الدين ابوالعلمين)
فرزند سيد محتشم ابى الحسن على الحسينى الرفاعى قدس الله سره
ورضى عنه ديده ام در حاشيه آن حضرت شيخما شيخ عبد
السميع الهاشمى نوشته است كه (اين حكم حضرت غوث شريف
سيدنا سيد احمد الرفاعى الحسينى) رضى الله عنه است آنرا بن
داد و بحفظ آن مرا امر كرد و اين از انفس ذخائر است براى
كسى كه خداى تعالى اورا توفيق فرمايد .



— ❧ — بسم الله الرحمن الرحيم ❧ —

الحمد لله رب العالمين وصلى الله وسلم على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين
والسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين من العبد الفقير الالاشي (احيمد)
الى الشيخ المحترم الهاشمي كان الله لنا وله وللمسلمين امين .
(اي برادر) من ترا بتقواي خدا واتباع سنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم وصيت مي کنم . ومي خواهم که بدین نصيحت که چه
در حق تو وجه در حق امثال تو فائده کلي دارد . رغبت تمام
نمای . وزنهار بنا اهلان مسپاری . چونکه بد آن ظلم مي کنی .
ای (عبد السميع) اگر فقير برای نفس خود ياری نمايد خيلي
مانده مي شود . اما اگر کار خود را بجناب خدا بسپارد
بي خويشان و دوستان دستکيرش مي شود . عقل کنجینه
فوائد و کيمياي سعادت است . عالم در جهان شرفست و در عقب
عزت . کسی که بامستعار قيام مي نمايد بجز حجاب فائده ندارد .
کريستن مادر مانند کريستن مستاجر نيست . چندانکه کس طقطقه
نعال باطراف رجال مي نمايد آن قدر سرودين مي پراند .

دولفظ دردین مفرق است یکی گفتن دروحد و دیگری شطح
 است یعنی تحدث نعمت از حد بیرون . طومار حال مردم
 از دوستان و رفیقانش نمایان است . سختی کشیدن مردمان
 و حساب و کتاب ایشان همه از سبب ریاست و شهوت است .
 و درین دو چیز غایات است . هر حقیقتی که مغایر شریعت باشد
 زندقه است . انتهای معرفت خدای تعالی عبارت از باور
 نمودن وجودش بی چون و چرا و مسکن و جا . شدت مرض
 موت پلهای نخستین معرفت خداست نزد محجوبین .
 و لهذا بجا گفته شد (موتوا قبل ان تموتوا) آمدن موت پرده
 را برمی دارد چنانکه وارد شده است (الناس نیام
 فاذا ماتوا انبتوا) . همه توحید تو قبل از تنزیه خدا سبحانه
 و تعالی شرك است . توحید و جدا نیست در قلب از
 تعطیل و تشبیه مانع می شود . آمد و رفت همه خیال است .
 ای مسکین از اسپ تکبر پیاده شو . بسی لغز شها هستند که
 بحفره می اندازند . بعض علم است که میوه اش جهل است .
 و بعض جهل است که ثمره اش علمست . تو که علمتر اجامه ذل
 پوشانیده پس چگونه عزت علم بتو درست می آید . مپندار که
 رنگ حنا پیر یترا بیوشاند چونکه آن خاناتها رنگ مویها تغیر
 کرده است و نه پیر را . نشستن آدم از رفتن قاف تا قاف افضل
 است . و از سخن راندنش در ذات و صفات باری تعالی
 سکوتش اکمل . هر که بر مخلوق دست درازی می کند نزد

یزدان کوتاه دست می شود . هرکه بر بندکان خدای تعالی
 تکبر نماید از نظر معبود می افتد . هر حال تحولی دارد .
 و هر پنهانی ظاهری دارد کسی که زره شکیب بپوشید از تیر
 شتابی سلامت ماند . اگر مرد صاحب تمکین بر بلند ترین
 کوههای روی زمین نیزه نصب نماید و هشت شبان روز تند باد
 بر آن بوزد باز هم يك مویش تغییر نمی یابد . دروغگو آنست که
 بر مبدعات بر پا می گردد . و خردمند آنکه مقصودش بیرون
 مبدعات است . مرد کامل بغیر از خدا هر چیزی را ترك می کند .
 همه مخلوقات نه گردند و نه سود می رسانند . بلکه بندکان خدا
 حجابی شده اند هر که آن حجاب را بردارد بخالق خود
 می رسد . بغیر خدا اطمینان نمودن خوف است و خوف خدا
 اطمینان است از دیگران . زیر هر حالتی يك حال یزدانی یافت
 می شود اگر آرامی شناختی می دانستی که سعی و اسکان توهمه
 بد آن تعلق دارد . و تومسخر هستی (اعمالوا فکل میسر
 لما خلق له) . صوفی آنست که آینه نفسش صاف شده فضیلت
 خود را بر دیگران نیند . همه اغیار حجابهای قاطعه هستند .
 هر که از آنها رهای یافت بمراد واصل گردید . وقت مانند
 شمشیر است . هر که بد آن مقابله نماید آرامی برد . نشان
 خردمند در سختی صبر نمودن و در فراخی تواضع کردن و در
 هر چیز خوبی گرفتن و طالب حق شدن است . و علامت
 عارف حال را کتم کردن و سخن راست گفتن و امیدها رهای

یافتن است . دنیا و آخره دردسرخن است . یکی عقل است
و دیگری دین . علم آنست که ترا از رتبهٔ جهل برآرد و از
منزلهٔ غرور دور کند و در راه اولی العزم بیندازد . شیخ
آنست که نصیحت خود را بتومی فهماند و در هنگام رهنمای دلیلت
بگردد و در وقت گرفتگی برمی دارد . شیخ آنست که ترا در
راه کتاب و سنت بیندازد و از محدث و بدعه دور نماید . شیخ
آنست که ظاهرش و باطنش شرع باشد . طریقت عین شریعت
است . دروغگو این خرقه را می آلاید و می گوید باطن غیر
ظاهر است . مرد عارف می گوید که باطن آنچه باطن ظاهر
است و جوهرش خالص . قرآن عظیم الشان دریای جمیع حکم
است ولی گوش شنوا کجا است . آواز نجات در هنگام دق باب
رضای خدا می شنوی . از خدا راضی باش و اگر راضی باشی
بأمن و امان می خوابی . آنکه بپدر و مادر و عم و خال و مال
و خویشان و رجال افتخار نماید از معرفت بوی نمی گیرد .
هر که نفس خود را می بیند نزد خدای تعالی هیچ نیست .
اگر عابدی عبادت ثقلین نماید و دروی ذره از کبر باشد آن عابد
از دشمنان خدا و اعدای رسول الله علیه السلام است . سه چیز
یعنی عجب و حق و بخل است که اگر در کسی یافت بشود و تا از آن
نکردد ولی نمی شود . هر که نفس خود را از دیگران بهتر بیند نزد
خدا و مخلوق خدا دروغگو است . ظالمترین آنست که خود را
از دیگران بزرگ می بیند . ظلم آنست که مرد بر مراتب کاذبهٔ دنیا

حریص باشد . و از آن مراتب یکی آنست که چه بنشستن
 و چه بکفتن چیزیکه حق نداشته باشد بر برادر خود خود را
 ارتفاع می دهد . و همچنین مرتبهای دیگر نیز قیاس میشوند .
 هر که مردمان را بقوة قاهره بگیرد در دل ایشان دشمنی خود
 می گذارد بهر طوریکه بوده باشد . و آنکه مردمان را بمسکنت
 و تواضع اتخاذ نماید در دل ایشان اعتراف عزت یا اهانت می گذارد .
 بهترین رفیق در ملک خدا ترس خداست . و بهترین جامه
 اخلاص است . اگر کسی اندکی از کبر و انانیت داشته باشد هرگز
 بمرتبه اهل کمال نمی رسد . شاطح اگر نیفتد بر حالت شطح
 پایدار می ماند . مرد کامل از خدمت خود واپس نمی ماند .
 دعوی بقیه رعونت در نفس است . اگر چه دل بد آن تحمل
 ندارد باین همه احمق از دعوی باز نمی استند . تحدث نعمت
 بیان قرینیت است و رستن از تجاوز مرتبه بندگی . مرد
 عارف نه بدنی و نه آخره نظرمی نماید . بهترین کمال ترك اغیار
 و استبشار است از حوادث اکوان و خواری در جامه فنا میان
 دست قدرت حی لایموت است . رواق شیخ را حرم و کورش را
 صنم و حالش را آلات گرفتن درهم مساز . مردم آنست که شیخ
 بد آن افتخار نماید نهوی بشیخ . کوش کسی که از آواز اغیار
 کر کردید ندای (لمن الملك اليوم) می شنود . و از اسب دروغ
 و کبر و انانیت وقوت وحدت و غضب می فرآید و در مقام عبودیت

می‌استاد . زنهار از آن کلام که بعض از اهل تصوف در باب وحده
می‌گویند . و زنهار از شطح چونکه حجاب ذنوب از حجاب
کفر اولی تراست . (ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون
ذلك لمن یشاء) . اگر مردی را بینی در هوا می‌پرد باز
اعتبارش مکن تا که اقوال و افعالش را بترازوی شرع بسنجی .
زنهار از انکار هر قول و فعل طائفه صوفیه . و احوال ایشانرا
بدیشان تسلیم کن . اگر شرع شریف حال ایشانرا رد کند
در آن صورت با شرع باش . پیش از ترك خلائق تکلم بحقایق
از شهوات نفوس است . هر که بهوای نفس خود از حق باطل
میل نماید در گمراهیست . نخستین ابواب معرفت موانست
نمودن باخدای تعالی است . و زاهدی قدم نخستین قاصد راه
خدای عز و جل . و هر که بعشق می‌میرد شهید است .
و هر که باخلاص زندگانی می‌کند سعید است . و این هر دو بتوفیق
خدای تعالی است . و آنکه بی‌مرشد راه می‌رود بقهر باز
می‌گردد . بدین طریقت بآرث نیاید از پدر وارث نمی‌شود
بلکه این طریقه عمل وجد و ایستادن برحد و ریختن اشک برحد
و ادب باخدای تعالی است^۱ . برخی اذنا دانان می‌پندارند که
بدین طریقت باقیل و قال و درهم و مال و ظاهر اعمال نائل
می‌شوند . بخدا چنین نیست . بلکه نائل شدن بد آن بصدق
و انکسار و ذل و افتقار و اتباع سنت نبی مختار و ترك اغیار است .
آنرا که خدا عزیز کرد در هر جا عزیز است . و آنرا که

دیگری عزیز کرد در هر جا عزیز نیست . قرآن آیت جامعه است
آیات ربانیه درو مندرج است . کسی را که جناب خدا
بفهم بواطن کتاب والتزام ظاهر شرع احسان نمود هر آینه آن
کس دو غنیمت را فراهم آورد . و هر که برأی خود معناداد
کم راه می شود . و از ظاهر و باطن دور می افتد . ذکر
خدا سپر همه افات سماویه و حادثه ارضیه است . چون مرد
ذاکر جلیس خداست پس متادب باید کردید بامذکور * تا از
مجالستی که برکت قبول است دور نیفتد و از غفلت پاك گردد *
هر زبانی که مترجم حضرت قلب شده بگوید بضاعتش را آشکار
می کرداند . و کنجینه اش رامی کشاید . کسی که حضرت
قلبش پاك شد زبانش خوب و بیانش هم شیرین است . اگر
زبان خود بفتح سیال اعتبار نماید و حضرت قلب را بپاك کرداند
سرفان و برهانش زیاده می شود . و آنکه اکتفا کرد بحظ
زبان از تناول ثمرات افعال تنها باقوال کوتاه دست می ماند .
روح جسم معرفت انتباه دائمی و سرسلیم و قلب رحیم و قدم ثابت است .
و از شرط حکمت آنست که معروف را باهش بسپاری . و شرط
راستی آنست که از غیر اهل هم منع نمای . و ثمره ثواب
این دو فعل را از خدا می یابی . بمعروف کفران نعمت
مکن زیرا که نزد خدا کران است . دساس افلاح نمی شود .
و ظالم عزیز نمی گردد . و کار عاصی تمام نمی شود . و بنده که
بوکیل و نصیری خدا راضی می شود خوار نمی گردد . مردم

مشکک افلاح نشود . و حيله کار بکام نمی رسد . و بخیل سودمند
 نشود . و حسود مدد نمی یابد و سگ دنیا بر کشت جیفه
 مستولی نمی گردد . و محول حول خداست . غارة خدا می در
 دو قهر و تدمیر می کند . و برای شکستن دل بنده مؤمن که
 بجز خدا یاری ندارد حال مملکت کسری را برهم می
 زند . کسانی که نفس خود را می بینند دل ایشان نا بینا
 می گردد . اما مرد دیندار باستغفار حجاب بر می دارد . و بر
 مرد بی دین حجاب بر حجاب می افتد . و معصوم آنکه
 خدای تعالی آنرا نگاه داشت . ابلهی درمان ندارد .
 و حق دفع نمی شود . و با مغرور صحبت نمی شود . و مرد
 غدار عهد و پیمان نمی بیند . و غافل نور ندارد . کسی که
 عهد و پیمان بجا نمی آرد ایمان هم ندارد . جناب خدا چنان
 مقدر فرمود که مردمان نیک کردار در دنیا از دست اشرار
 و زبان فجار عذاب دشوار یابد . و مرد مردار هم در حق
 نیکی کننده بدی و در حق مرد بی ضرر حيله و مکر نماید .
 و مدد خدا بنده مخلص منکسر محیط است (و مال للظالمین من
 انصار) . علامت عدو آنست که بمال تو رغبت می نماید وقتی که
 مالت نقصان شد ترا می گذارد . و در رغبت تو تیغ زبان را
 می بر آرد . و از مدح و ستایش تو اکراه می نماید . تو او را
 بخدا بسپار که خود سر نکون می شود بر سرش . آن مانند
 آتش است که هیزم را می خورد و خود هم محو می شود

(و کفی بالله نصیرا) . و علامت دوست آنست که محضا برای خدا دوستی می نماید و اگر چنین رفیقی یافتی با او پیوند نمای .
 چونکه دوستان خالص کم یاب هستند . بعض از کلام صوفیانرا تأویل کن و گویا تو حدود را بشبهات منع می کنی . اگر من در زمان حلاج منصور می بودم من نیز در فتوی دادن بآن کسی می شدم که در حق او فتوای قتل داده بود اگر دعوی اثبات می شد . و گرنه چنان تأویل می کردم که از وی منع شود و توبه کردنش در رجوع نمودنش بخدمت الهی عز و جل قناعت می کردم . زیرا در رحمت گشاده است . خدای تعالی درجات رفیعہ را بنده از بندکان خود بخشیده است و اهل بخشایش بد آن درجه ها بالا می شوند . هر که سر خدا در طی این بخشایش ادراک نمود بهمه مخلوق تواضع می نماید . چونکه خوا تیم مجهول و ساحه کرم فراخ است و در حق حضرت بخشنده قید نیست هر چه بخواهد می نماید و هر که را بخواهد بر حمة خود مختص می نماید (مختص بر حمة من یشاء) .
 بعض اعاجم صوفیہ خراسان گفتند که روحانیت ابن شهریار صوفی کبیر قدس سره بر همه صوفیان عرب و عجم بکلی تصرف می کند . با وجودیکه چنین نیست چونکه جناب خدا و هاب و فعال است . نیابت محمدیه نزد اهل دلان ثابته است و دور می کند بنوبت اهل وقت بر مقتضای درجه ایشان .
 و تصرف روح برای مخلوق درست نیست . بلکه کرم خدا نه

بعض بلکه همه اولیاء اشتغال دارد . کسی که اولیا را بخدای
 تعالی وسیله سازد حالش صلاح می یابد چنانکه خدای متعال
 فرموده است (نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة)
 حد و نهایت اینست . زنده از افراط اعاجم چونکه در عمل
 بعض ایشان اطراء دارد . و حیب خدا و رسول مجتبی
 صلی الله علیه و سلم از آن نهی کرده است . اگر بنده زنده
 باشد و یا مرده از دیدن فعل در وی اجتناب نمای چونکه تمامی
 مخلوقات (لایملکون لائفسهم ضراً ولا نفعاً) یعنی نه از ایشان
 فائده می رسد و نه زیان . لکن محبت دوستان خدا رانزد خدا
 وسیله ساز . زیرا که محبت خدا بند کانش سر یست از
 اسرار الوهیت است . و چه وسیله خوب است نزد خدا سر
 الوهیت و صفت ربوبیت . مرد ولی آنست که بجان و دل
 بدامن نبی صلی الله علیه و سلم تمسک نماید . و از خدا راضی
 شود . کسی که بخدا پناه می آرد جلیل می شود . و کسی که بجز
 خدا بر دیگری اعتماد می کند ذلیل می گردد . و آنکه باغیار
 استغنا کند خورد می شود . و کسی که بغیر راه پیغمبر راه دیگر
 گرفت کم راه می شود . دانش نور است و تواضع هم سرور .
 همت مرد آنست که حال خود را بخدای سپارد . علوی مرتبه
 ایمان بلوی همت فرق و تفاوت دارد . و کسی که یقین
 میداند که خدای تعالی کار ساز مطلق است عنان همت خود را
 از دیگران می گرداند . کسی که در راه خدا همت بلند دارد

عزیمتش بخدا درست است . و بسایه دیگران نمی رود .
 خوان کرم آنست که بروی چه مرد خوش خو و چه بد خو
 بنشیند . جناب خدا درخامه بر بندگان خود از مادر مشفق
 تراست . اگر ایزد تعالی بنده خود نعمتی احسان نماید
 هرگز از وی باز نمی ستاند مگر بکفران نعمت . فیوضات
 مواهب الاهیة بیرون از تصور او هام و عقول است . آنکه میداند که
 پروردگار هر چه خواهد می سازد . پس کار خود را بکار ساز
 مقتدر می سپارد . و پیشانی خود را برخاک تسلیم می گذارد .
 اگر حقایق بر کسی آشکار گردد از صحائف آن سطر (کل
 شیء هالک الا وجهه) را می خواند . اگر بنظر امعان
 در دوائر اکوان نگاه نمای می بینی که عجز بدان محیط است
 و اقتدار هم بدو قائم . و حول و دستگیری و توانگری و قدرت
 برای خداست که شریک و نظیر ندارد . لغزش پای دعوی
 و خود بینی و معارضه اقدار است . اگر مطابق دعوی قدرت
 و قوت می داشتی هرگز نمی مردی . چون تو دعوی کبر
 و غرور می نمای پس تو کجا و ریاست کجا از اسب ریاست
 و عزت فرای . و جامه بنده کی و ذلت را بپوش . چونکه همه
 دعوی تو دروغ است و همه ریاست و کبر تو هرزه کوی است .
 ازین چیزها خاموش باش و بگو هر چیز از جانب خدا .
 سیر بکن در میان دو دیوار یعنی در دیوار شرع و عمل .
 در طریق اتباع سالك باش زیرا که طریق اتباع خیر است

و طریق ابتداء نیز شر • و در میان خیر و شر فرقی بسیار دارد • روی خود را بر در تسلیم و جین خود را بر خاک تواضع بنه • و بر عمل خود تکیه مکن و التّجاسّی بر حمت و قدرت خدای تعالی و از خود بینی و دوجویی پاك شو • بلکه بد آن وسیله باهل سعادت که ایمان آوردند و تقوی نمودند ملحق می شوی • برکت بنده صالح اولوقت است که بخدای عزوجل نزدیک شود • اولیا بدروازه یزدان حرمت دارند را که ایشانرا چنین قسمت نمی داد دیگران را بولایت خود اختصاص نمی کرد ایشان جانبازان خدا هستند که جناب خدا شریعت خود را بایشان مؤکد و حقیقت را نصرت داد و شرف پیغمبر علیه السلام را نگاه داشت و بدو رسانید چنانکه خدای تعالی فرموده است (یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین) • معرفت یزدان کونا کون است و اعظم اقسام آن تعظیم او امر خداست •

در میان خدا و بندگان خدا بجز غفلت حجابی ندارد (قال الله تعالی) اذ کرونی اذ کرم (• بنده عارف بخدای تعالی پناه می برد و کرم از خدا منتظر می باشد و جناب خدا بی سابقه صنعت و عمل ایشان بکرم و فضل خود نائل گردانید • دل در میان دو انکشت قدرت یزدان می گردد پس تضرع و نیاز بکنید بخدای تعالی تا که دلها را بر محبت و دین خود ثابت گرداند (و کفی بالله ولیاً) • مظاهر آدمیان بر دو قسم است

یا مظهر خیر است یا مظهر شر و متصرف هم در آن یزدان است
اما از افعال خیر بندگان راضی می شود و از افعال
بد ایشان راضی نمی شود. زیرا که اختیار جزئی نیز ایشانرا
بخشیده است . توکج را بر است کردن پیش از آن که
وقت راست شدن بیاید مکوش چونکه ابرخیر در هنگام خود
می بارد و قبل از آوان طلب نمی شود . همت را بدست
هم و غم مگذار زیرا از مطالب عالی می آفتی . چونکه غم کافور
همت است و اقدام غبرش . و کار ساز موجود است و غیر او
مفقود . بایست بر افعال که بتو احسان شده است . و نفس
خود را تبدیل آنچه در سا ختنش مضطرب می شوی مکلف
مساز . و نفس خود را نه مجبور و نه مختار شمار . زیرا امر در میان
دو امر است . هر ولی که می گوید و حمله می آرد او در حجاب
قول و صولت است تا که زیر عظمت ربو بیت مقهور می شود
و بامر خدا رجوع می نماید . زیرا اگر رجوع نماید بصدق قاب
قوسین و متابعت محمدیه مظهر می گردد . آن گاه بپایه بنده کی
که بهترین و بلند ترین رتبه است و برای خلق بجهت قربیت خدا
بزرگتر و قویتر از آن وسیله نیست بدو صحیح می شود .
هر که سرمه توفیق بچشم کشید هر چیز را بعلم یقین و حق
یقین بدید . بدرستی که مباطن و مطاظر زیر قهر باطن
ظاهر است . صفاء دل و بصیره و نفاذ نور دیده از کم خوردن
و نوشیدن حاصل می شود . چونکه کر سنکی خود بینی و تعاطم

و غرور را زائل می گرداند و تعذیب نفس بدان است تا بحق مشغول می شود . و هیچ چیز مانند کرسنکی ندیدم که نفس را بشکنند . چونکه سیری کرانی و تار یکی دل می آرد و نا بینای پیدا می شود و بسبب آن غفلت افزون می گردد . رعایت خواطر همسایه کان بهتر از رعایت دلهای خویشاوندان است چونکه دل خویشاوندان بقرابت مجبور است و نه همسایه بان . دل روشن بصحبت صلحاء و عارفین میل می نماید . و از صحبت خودبینان و نادانان بزار می شود . معامله نمودن بندگان خدای تعالی را باحسان بنده را بدیان می رساند . و درود آوردن بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم گذشین بر صراط آسان می سازد و دعا را مستجاب می گرداند . و صدقه خشم خدا را زائل می کند . و بوالدین احسان کردن سکرات موت را آسان می سازد . و صحبت اشرار و احمقان و ستم پیشه کان و حسودان تاریکیست سیاه . عارف آنست که بر طریق حق سلوک بزرگ بامداومت و استقامت باشد و آنرا يك دقيقه ترك نکند . صوفی آنست که از اوهام و شکوک دور باشد و در ذات و صفات و افعال خدای تعالی بگوید چونکه (لیس کمله شیء) یعنی مانند او هیچ چیزی نیست و آنرا علم یقینی بداند تا از باب علم ظنی بر آید و کردارش از بند تقلید خلاص می شود . صوفی آنست که جز طریق رسول مکرم صلی الله علیه و سلم سالك نباشد و بغیر از آن بر چیز

دیگر حرکات و سکنت را بنا ننماید . صوفی آنست که اوقات را در تدبیر امور نفس خود صرف نمی کند زیرا میداند که مدبر حقیقی خدای تعالی است و بغیر از خدا در امور و احوال بر چیزی دیگر تکیه نسازد . صوفی آنست که مهما ممکن از مخالطه خلق اجتناب نماید زیرا که صوفی چندانکه با مخلوقات آمیزش بیفزاید آن قدر عیبهایش نمایان می شود و امر بروی مبهم ماند اگر اختلاط بعض کسان اختیار نماید در آن صورت باصالحان صحبت کند چنانکه (المرء علی دین خلیله) آمده است . نفس فقیر مانند کبریت احمر است صرف نکند الاحقرا برای حق . آنکه اقوال و افعال و احوال خود را در هر زمان بکتاب و سنت نسجد و خاطرش متهم نکرده و نزد ما در دیوان رجال ثابت نمی گردد . کسی که حاصلات را می داند صرف آن بر آن آسان می گردد . آنکه بنفس خود مستقیم باشد دیگری هم بدو مستقیم می شود . سایه شاخ کج چگونه راست می شود؟ اگر فقیر نفس خود را خوار و ذلیل سازد و بآتش شوق و صدق بسوزد پس خدا در میدان استقامت ثابت گشته معدن خیرات و مقصد مخلوقات می شود . و او مانند باران می شود که هر کجا که بیفتد فائده می سازد . و در آن زمان رحمت و سکینت بر خلق خدا می شود . گاه می شود که بدر و غکو تبعیت می نمایند و از صادق دوری می گزینند و باطراف مردمان مغروران از دحام می نمایند و از متروکان دور می شوند . و از چنان حال تعجب ممکن

چونکه آن حال حالت نفس است . و نفس هم قبه مزینه و قبر
 زرنگار و رواق وسیع را دوست دارد و شیخ بزرگ دستار سترگ
 بر سر داشته و آستین را دراز کرده محتشم می شود . برای
 کشف این حجاب همت دروینرا بلند ساز نه همت نفس را .
 و بنفس خود چنان خطاب کن که اگر رسول معظم و نبی
 محتشم صلی الله علیه و سلم را بر بوریه نشسته و تأثیر حصیر در
 وجود مبارک ایشان حاصل شده می دیدی و اهل بیتش را
 رضوان الله و سلامه علیهم بی طعام و بی خدم و حشم مشاهده
 می کردی . و کسرای عجم را بر اورنگ مرصع با کوهر کران بها
 جالس است و اهل و عیالش را در نعم عظیمه مستغرق
 و اطراف ایشان با خدم و حشم محاط می دیدی آن زمان کجای
 ماندی و با کدام صف پیوسته می شدی اگر خدای تعالی
 نفسترا توفیق می دارد هر آینه متابعت رسول الله و اهل بیت
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم را دوست می داشت . همت
 قلب را بحال اهل محمدی برسان تا از حزب الله شمار می شوی .
 چنانکه (الا ان حزب الله هم المفلحون) . و زنهار بدهد
 خود نگاه میفکن چونکه کرسنکی بی معرفت و ادب محمدی
 صفتی ست از صفات سگان . قدر خود را باداب محمدی در مراتب
 اهل وصلت بلند ساز و نمایش عمل و حرف ماومنی را از خود
 بینداز چونکه آن فضله شیطان است . و بنده خاص شو . تا
 بقرب برسی (و کنی بالله ولیاً) . ابنای این زمان بسحر بازی

وکیما وکفتن وحده و شطح و دعوای کاذبه کردن را بلند می سازند . زنهار از مصاحبت چنین کسان چونکه ایشان تابعان و نزدیکان خود را بسوی نار و غضب جبار می کشند . و در دین خدا چیزی می در آرند که در دین نیست و ایشان از طائفه ماهستند یعنی طائفه خرّقه پوشانند اگر ایشانرا می دیدی چنان می پنداشتی که ایشان مستجاب دعا و مقربان خدا هستند . اگر یکی را از ایشان بینی زود ازو بگریز و التّجاء بخدا بیار و بگو (یالیت ینی وینک بعد المشرقین) . اگر جاهلی ازین طائفه دست ترا گرفته بگوید که بذکر الله و کتاب و سنت ملازمت نمای از جمیع مدعیان دروغگو که خود را خرّقه پوش می سازند بهتر است . بگریز از ایشان چونانچه مردمان می گریزند از شیر زیان و یا از مرد صاحب جزام .

(حذیفه) رضی الله عنه میفرماید که گروهی از ناس فخر کائنات رسول معظم صلی الله علیه و سلم را پر سیدند از خیر امامن از شرمی پرسیدم آن ترس که بر سرم نیاید . پس گفتم یا رسول الله ما در جاهلیت و شر بودیم و ایزد تعالی و تقدس این دین مبین اسلامرا بخیر اظهار فرمود آیا بعد ازین خیر باز شرمی شود ؟ فرمود آری . گفتم آیا بعد از آن شر خیر می شود ! فرمود (نعم و فیه دخن) یعنی آری و در آن بدی و خبائث آن شر ظاهر است . گفتم خباشتش چیست ؟ فرمود که (قوم یمهدون بغیر هدی تعرف منهم و تنکر) یعنی قومی بسوی ضلالت هدایت

می کنند خود را بر راه راست می نمایند با وجود که چنان نیستند .
 کفتم آیا بعد از آن هم شر هست؟ فرمود آری (دعاة علی ابواب
 جهنم من اجابهم قزفوه فیها) یعنی قومیست بسوی ابواب جهنم
 دعوت می کنند هر کسی که بدیشان پیروی نمود زود او را بجهنم
 می اندازند . کفتم یا رسول الله آنها را بماتعریف کن؟ فرمود که
 (هم من جلدتنا یتکلمون بالسنتنا) یعنی ایشان بلباس مادر آمده
 بزبان ما حرف می زنند . کفتم اگر در چنان زمان یافت بشوم
 باید که چه کنم؟ فرمود که (تلزم جماعة المسلمين وامامهم) یعنی در
 آن زمان باجماعت اسلام وامام ایشان باش . کفتم اگر ایشان
 جماعت وامام نداشته باشند چه بکنم؟ فرمود که (فاعتزل تلك
 الفرق كلها ولوان تعض علی اصل شجرة حتی یأتیک الموت وانت
 علی ذلك) یعنی از تمامی ایشان خود را دور بکش اگر برای
 خوردن چیزی نداشته باشی و از کرسی بنی درخت را می لیبی
 و می کزی و در چنین ازیت و مشقت بمیری بهتر است از آن که
 در جماعت چنین کسان یافت بشوی . این وصیت پیغمبر امین
 سیدما وسید عالمین صلی الله علیه وسلم است آنرا نگاه دار
 و بد آن کار کن .

وزنهار از تعزز در طریق یعنی اگر کسی از تو راه راست پیرسد
 هر کس آن را رد مکن چونکه چنین رفتار حرکت بی ادبیست
 با پروردگار و بندکان کردگار . چونکه این طریق بر ذلت و خواری
 بنا شده است . چنانکه پیشینیان خود را ذلیل و حقیر نمودند و ایزد

تعالی ایشانرا عزیز نمود و خود را فقیر ساختند و خدای تعالی ایشانرا بفضل خود توانگر ترین مردمان ساخت و از صحبت فرقه که همیشه کلام بزرگانرا تأویل می نمایند و بنسبت و حکایات ایشان افتخار می نمایند احتراز نمای. چونکه بسیاری آنها بر ایشان عبارت از دروغ و افتراست. و نیست آن مکر عذاب خدا بمخلوقات. چون ایشان حقرا ندانستند و بر خیر حریص شدند پس خدای تعالی ایشانرا بمردمان بی خردان مبتلا کرده است. و در حدیثهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بمقام رسالت منزله هستند مانند مرغبه — و مرهبه — و غامضه — و ظاهره — افترا نمودند. و جناب خدا بعضی از اهل بدعت و ضلالت را بدروغ گفتن و افترا کردن بکلام بزرگان مسلط کرده است و داخل کردند در کلامهای ایشان چیزیکه ایشان ازو خبر نداشتند و بعضی بدیشان تابع شدند و بدترین اعمال لاحق شدند. زنهار از ایشان. و برای وصول بمراتب اعلا بدامن پاک پیغمبر ذیشان صلی الله علیه وسلم تمسک نمای و شرع شریف را پیش چشم بگذار و شاهراه اجماع بر تو هویدا ست و از جماعت اهل سنت که فرقه ناجیه است دور مشو و بخدا اعتصام کن و بغیر از آن هر چیز را بگذار و در دل خود کلام مرایاد کن.

﴿ شعر ﴾

فلیتک تحلو والحیاء مریره . ولیتک ترضی والانام غضاب

ولیت الذی بینی و بینک عامر * و بینی و بین العالمین خراب
اذا صح منک الودفا لکل هین * وکل الذی فوق التراب تراب

عصمت بپاک دامن مشایخ را مانند اهل غلو اعتقاد منهای
و چیزی که در میان تو و در میان خدا باشد در آن باب بر مشایخ
اعتماد مکن * زیرا ایزد تعالی و تقدس غیور است و نمی خواهد که
در میانش و میان بنده اش کسی دیگر در آید * مگر مشایخ تنها
رهنمای طریق هستند که از ایشان حال رسول الله صلی الله علیه
و سلم گرفته می شود * رضی الله عنهم و رضوا عنه * براضی
شدن خدا از ایشان ما بحق عز و جل تضرع و نیاز نمایم *
بامید که جناب خدا بندگان خاص خود را شرمنده نکر داند چونکه
اواکرم الاکرمین است *

خود فروشی را بگذار * و بجانب تسلیم کرای * واکر
مردمان را در حالت خود فروشی می بینی خود را از ایشان دور
بکن چونکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است (اذا رأیت
شحا مطاعاً و هوی متبعاً و اعجب کل ذی رأی برأیه فعلیک
بخویصة نفسک) *

اخلاق خود را باخلاق پیغمبر صلی الله علیه و سلم تطبیق نموده
چنانکه بشو (نرم خوی نیکو مشرب حلیم تر بخشنده تر راستگو
و جوانمرد نرم دل خندان رو و متحمل و متواضع و مرعی الخاطر
و مرعی الصحبة و متواصل الاحزان دائم الفکر کثیر الذکر

طویل السکوت صبر کننده بر مصیبتها و متوکل علی الله و منتصر بالله و محب فقراً و ضعفاً و خشمناک از حرامها) . و آنچه بیای بخور . و آنچه کم کردی برای آن غمکن مشو . و تکیه زده مخور . و جامه درشت بپوش که توانگران بتو اقتدا نمایند . و جامه نو پوشیده دل بی نوایانرا محزون مکن . و انکشتی عقیق در انکشت بکن . و برخوابگاه درشت بخواب یا بر حصیر و یا برخاک بخواب . و در حرکات و سکنات و افعال و اقوال و احوال پیغمبر صلی الله علیه و سلم پایدار باش . خوب را خوب و بد را بد بگو . و بی ذکر نه بنشین و نه برخیز . و انجمن تو مجلس حلم و علم و حیا و امانت و همنشینی توفیق و مسکین می باید . و بدخوی و زنا کار مشو . نه کسی را ذم بکن و نه بجز ثواب چیزی بگو . و هر جلس خود را نصیبتش بده . و از مردمان ذخیره مساز . و از مردمان احتراز و اجتناب نمای . و از هیچ کس روی خندان خود مپوش . و هیچ کس را چیزی مکن که از آن نفرت داشته باشد . و زبان و کوش خود را از گفت و شنید بد نگاه دار . و خدمتکار را سرزنش مکن . و سائل را رد مکن هیچ نباشد بخوش زبانی دلش را بدست آر . و اگر در میان دو کار متردد باشی پس آسانتر اختیار نمای که گناه نداشته باشد . دعوت را قبول کن . و دوستان و برادران را بجوی . و آزارنده ات را یخش . بدی بر بدی

مقابله مکن . و شب در بارگاه خدای تعالی گریان باش و از خدای
بی همتا خوش باش و کفی بالله و لیا .

امام ما حضرت شافعی رضی الله تعالی عنه فرموده است که کسی که
نفس خود را فقیر دید باستقامت رسید . و نیز رضی الله عنه
گفت ارکان مروءت چار است .

(نیکو خوی و تواضع و جوافردی و مخالفت نفس است)
و نیز گفت تواضع محبت می آرد . و قناعت راحت می بخشد .
و گفت مرد خوب آنست که هوشیار و زیرک و متغافل باشد .
و گفت علم آنست که سود رساند . نفس خود را در فقری
ولاوری مشاهده نمای که استقامت یابی . و ارکان مروءت را
محکم ساز که از اهل آن شمار بشوی . تواضع و قناعت بکن تا
محبوب و مستریم باشی . و تغافل نمای تا خوب شوی . و از
علم آن علم را بگیری که بنزد خدا بتوفیق رساند زیرا این دنیای
تو خیال است و همگی عبارت از زوال و جناب یزدان محول
احوال است .

یا ایها المعداد انفاسه . لابد یوما ان یتم العدد

لأبد من یوم بلا لیلۃ . و لیلۃ تأتی بلا یوم غد

خدای تعالی اولیاء خود را بزیر کنبند خود بپیراهن ستر پوشیده
است و ایشانرا از ما سوای خود ستر کرده است . و این هم
عبارت از حسن ظن خود در حق مخلوقات است . و زنهار
از بد کمائی در حق هیچ کس مکن در هنگام اقامت حجت

شرعیه بروی . شریعت خدا را نگاه دار . و نفسانیت و غرض
 بگذار . بلکه هر کار با خلاص نمای زیرا نفسانیت مرض دل است .
 و آنچه یزیرا که شریعت بد گفته است تو نیز بد بگو و آنرا که
 خوب گفته است تو نیز خوب بگو . و در کردار و گفتار
 بجز رضای پروردگار خود منهای . و اگر بحجت شرعیه
 اثبات نشود در حق مخلوقات بد بمان مشو بلکه در حق هر کس
 حسن ظن نمای . چونکه جناب پروردگار اسرار بندگان
 خود را دانسته اظهار نمی فرماید . چنانکه (ولکل وجهه هو
 مولها) بنا برین می باید که توحیجه بیضاء شریعت سردار اندیسا
 علیه صلوات الله و سلامه توجه نمای (و کفی بربك هادیا ونصیرا) .
 عقل هر چیز را بواسطه فهم قبول می کند . و دل بجز آنچه
 فوق فهم باشد انکار می نماید . پس همت خود را بجانب قلب
 و حکمت خود را بسوی عقل بگردان که بختیار شوی . در دست
 رکیست اتصال بدل دارد اگر چیزی از دنیا بد آن بگیرد آفتش
 بقلب می رسد . و این آفت آفتیست بزرگ و هولناک که
 مردمان بوی آگاه نیستند . فخر عالم حضرت رسول مکرم
 صلی الله علیه وسلم فرموده است که (حب الدنيا رأس کل خطیئة)
 پس از دنیا پرهیز کن و از لذائذ آن دور باش . و زنها در شب
 مانند حیوان مخواب . چونکه در شب تجلیات و نفحات خدای
 تعالی دارد اهل قیام آنرا اغتنام می نمایند و اهل منام از ثمرات

آن محروم می مانند . و آن مغرور آسایش را که بخواب
لذت می بردارد و دلش از خدا فارغ می باشد بگو .

یا نؤوم الیـل فی لذته * ان هذا النوم رهن بسهر
لیس ینساک وان نسیته * طالع الدهر وتصریف الغیر
ان ذا الدهر سریع مکره * ان علا حط وان اوفی غدر
اوثق الناس به فی امنه * خائف یقرع ابواب الحذر

(مشاهده) عبارت از قرب مقرون بعلم یقین و حق یقین است
و آن را که خدای تعالی ازدوری و غفلت نگاه داشت با علم الیقین
بخدا تقرب ورزید . و معنی حق الیقین آنست که (اعبدا لله
کأنک تراه فان لم تکن تراه فأنه یراک) پس حضرت شهود عبارت
از همین است و بغیر ازین چیزی دیگر نیست . و کرنه مشاهده
خدای تعالی درین دنیا برای مخلوق خدا بحسب لغت درست
نمی آید . و بطریق لغت و معنی در باب مشاهده قصه حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام بتو کفایت می کند . و حضرت
مشاهده تنها بصاحب قاب قوسین مخصوص شده بادل و چشم
و اختلاف آن هم معلوم است . و اختصاص آن حضرت
نزد اهل دلان مجزوم و هوید است . پس بجهت تقرب خدا
موافق رضای خدا نفس خود را مؤدب و مهذب ساز که از زمره
آن حضرات حساب می شوی . چنانکه (لایزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل) بنص حدیث آمده است (هدی الله هو الهدی)
(و کفی بالله ولیاً) .

اگر استاد این فن بیابی بوی شاگردشو . و اگر دست خود را
 برای بوسیدن بجانب تو دراز نماید تو پایش را ببوس . تو بدنبال
 باش . چونکه ضرب نخستین بر سر می آید . اگر ظالمی بتو
 ظلم نماید و تو در باب گرفتن انتقام هیچ کدام حیلتي نتوانی یافت
 در آن صورت چار ناچار بجانب پروردگار التجا می توانی کرد .
 پس دل خود را از ما سوی الله بگردان . و امید خود را بدرگاه
 خدا بینداز . و کار خود بدو بسپار تا ترا یاری نموده برای
 تو کاری می سازد که هرگز بمخاطرتو نیامده است . و سر تسلیم
 و صدق التجا نیز عبارت ازین است . همت خود را بسوی
 رضا بقدر وقضا بلند نمای . مانند حضرت امام موسی الکاظم
 سلام الله علیه و رضوانه کار خود را بجانب خدا سپرد در وقتی که
 هارون الرشید غفر الله له او را بسته از مدینه منوره ببغداد برده
 در قید انداخت تا که آن ذات بزرگوار بزهروقات نموده از قید خانه
 جنازه اش بر آمد و آن ذات تامردن از رضای باری انحراف
 نورزید . پس آن مرتبه مرتبه فوز عظیم است که هیچ کدام
 دیده آنرا ندیده و هیچ کوش نشنیده و در قلب خاطر هیچ کس
 خطور هم نکرده است (انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب)
 و ائمه اهل بیت کرام علیهم سلام الله و رضوانه باوجود کرامت
 و رفعت منزلت ایشان عند الله برضای خالص راضی شدند .

آورده اند که عبدالملک ابن مروان اموی حضرت امام علی
 زین العابدین را سلام الله علیه و رضوانه از مدینه منوره بزنجیرهای

سخت دست و پا و کردنش را بسته بشام آورد . در آن حال
 زهری رحمه الله برای وداعش آمده بگریست و گفت ای فرزند
 رسول چکر گوشه بتول . می خواهم که بجای تو می باشم .
 حضرت امام رضی الله عنه گفت آیا چنان می پنداری که این حال
 بمن اذیت می رساند اگر می خواستم ازین حالها هیچ کدام
 بظهور نمی آمد . مکرثها می خواهم که عذاب خدای را
 فراموش نکنم . بعد از آن دست و پای خود را از زنجیر رستگار
 ساخته نشان داد و باز باختیار خود دست و پا را در زنجیر نهاد .
 پس زهری رحمه الله دانست که حضرت امام رضی الله عنه بمنزله
 رضا در آمد و بمقام تسلیم محض رسید . و بحضرة فوز عظیم
 داخل شد . پس سینه اش آرام یافته و نفسش فراخ گردید .
 اگر برتبه رضا که از همه بلند است میتوانی رسید پس نفس
 خود را بسنج و بساز . و گرنه فرود آی بمرتبه دیگر که عبارت
 از صدق التجا بخداست از تدبیر و قوت و مکنّت و جزء و کل
 خود بکلی امید بریدن است . و خدای تعالی بیرون از ارادت
 و تدبیر تو کار ترا بنصرت و قدرت خود نیکو می سازد (و کفی
 بالله نصیرا) .

اگر بسوی خدا دویده و التجا می نمای پس در آن باب حیب
 خدا صلی الله علیه و سلم را وسیله بساز . و صلوات و تسلیات را
 مهما ممکن پیشتر ورد زبان خود بکن . و باعمل سنت آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم بر دروازه جناب خدا استاده باش .

و بجناب یزدان تکیه نموده هر چیز را از خدا بخواه. و اگر درها بر تو مقفول کردند پس بکشانیده در مترب شو. اگر مخلوق راهی را مسدود نمایند پس خالق تنها بر بوبیت والوهیت خود آرا بکشاید. از رحمتش ناامید مشو. و از روحش مأیوس مشو. خود را بوی پیوند نمای (و کفی بالله ولیاً) .

در جمیع احوال توکل نمودن تنها بر توفیق جناب ایزد متعال واجب است. غم و هم حسود را بگذار زیرا که هم او بدو کافست. و طرف احقر را بگذار زیرا که اندوه او بتو می رسد. و بصحبت خردمندان مائل شو. و حکمت را در هر جائی که بینی بگیر زیرا که خردمند حکمت را می ستاند اگر بر دیوار هم نوشته باشد. و غنی پرسد که این از کدام کس روایت شده است. و از کدام کافر مسموع. این جهان برای عبرت پیدا شده است و عاقل از هر چیزی آن دنیا عبرت می گیرد. و از هر مأخذ عبرت را بقوه عقل خود بگیر. و نظر را از محلتش بگردان. زنهار باهل دنیا نزدیک مشو زیرا نزدیکی ایشان دل آدم را سخت می گرداند و تواضع نمودن بدیشان باعث خشم یزدان است و تعظیم ایشان کنه را می افزاید. همراه فقیران دوست و مصاحب بشو. و بخدمت ایشان تعظیم تمام مشغول باش. و اگر کسی از ایشان بنزد تو بیاید زود برپاشده تواضع او بجای آر. و اگر خدمت تو نزد فقیران مقبول باشد پس دعای صالح ایشان را طلب نمای. وسی بکن تادردل ایشان برای خود مقامی معمور

بسازی چونکه دلهای فقیران جای رحمت یزدان است . و دل ترا
 پاک کن از رعونات بشریه . و هر که بر تو حق داشته باشد . یا تو بر او
 حق داشته باشی پس بدو مدارا کن تا که حق ترا بدهد و تو نیز حق او را
 بدهی . و اگر می توانی حق خود را حلال بکن و عوض آنرا
 از خدا بخواه . و همراه مردمان با ادب باش زیرا که ادیب
 بودن با مردمان چون ادیب بودن با یزدان است . از خود بینی
 و نسب و اهلیت بکلی توبه نمای . چونکه اگر کسی از عمل
 فروماند نسب او را نمی رهاوند .

صله رحم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را ادا کن . و اهل بیتش را
 تعظیم و تکریم کن . زیرا طوق منت آن حضرت در کردن
 ما است . چنانکه خدای تعالی فرموده است (قل لا استلکم
 علیه اجرا الا المودة فی القربی) . و محبت جمیع اصحاب آن
 حضرت صلی الله علیه وسلم در دل نگاه دار . زیرا که ایشان
 مصابیح هدی و نجوم اقتدا هستند . چنانکه در حدیث وارد
 شده است که (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) . از خدا
 بترس . چونکه (رأس الحکمة مخافة الله) . باید که از خدای
 تعالی بر حذر باش . زیرا که او جمیع هر خیر است . این است
 نصیحت من بتو .

(ای برادر) بدانکه تعلیم مراد هوش ساخته است مکر من زمان
 و اهل زمان را بیازمودم . و بانفس مجاهده کردم . و شرع شریف را
 خدمت نمودم . و بصحبت اهل صفا فائده مند شدم . بند

مرا پزیر چونکہ این بأخلاص از محبت نشئت نموده است .
 (رب حامل فقه الی من هو افقه منه) یعنی بسیاری شنونده کان
 از گوینده کان داناتر یافت می شوند .

(ای عبدالسمیع) در نصیحت مرا بعمل آر و مرا مانند مرد پرکار
 مین . • اکر کسی ترا بگوید کہ در ملک یزدان از من یعنی
 از بیچاره (احیمد) ہم کسی دیگر ناتوان تر یافت می شود سخن او را
 باور مکن . • ولکن من می گویم (یسر الله علی وعلیک الطريق
 وجعلنا وایاک والمسلمین من المصطفین الاخیار والمخلصین الابرار

احباب الله ورسوله صلی الله علیه وسلم

وکنی بالله ولیاً والحمد لله

(رب العالمین)

تمام شد

فی ۵ ماه ربیع الثانی سنة ۱۳۰۲



صحيفه	سطر	خطا	صواب
٠٦	٠٣	باهره است	باهره
١٠	١٠	لجود	الجحود
١٣	٠٣	اللاشى	اللاش
٠٠	٠٣	المحتشم الهاشمى	المحتشم اخينا عبد السميع الهاشمى
٣٠	٠٣	قزفوه	قذفوه
٣٤	٢١	مكن	مكر

~~SECRET~~

ترجمہ البرهان المؤید

البرهان المؤید لصاحب مدالید مولانا القطب السید
احمد الرفاعی الکبیر الجامع بین الشریعة والحقیقة
الکرامات والمدد الشهیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ

مترجمش
احمد ثریا

بارخصت نظارت جلیله معارف طبع شدہ است
استانبول

در مطبعہ (مجمود) بک در جوار باب عالی درجاده

ابوالسعود نومرو ۷۲

۱۳۰۲

ترجمہ البرہان المؤید

مترجمش
احمد ثریا

با رخصت نظارت جلیله معارف طبع شدہ است
استانبول

در مطبعہ (محمود) بک در جوار باب عالی در جادہ ابو السعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۱

○ ✕ اخطار ✕ ○

غوث ربانی مولانا سید احمد رفاعی قدس سرہ العالی در سال پنجم
و پنجاه و شش وقتی کہ از سفر حج بکوی (ام عبیدہ) باز گشت در انجا
نصیحتہای مؤثرہ فرمودہ بود آن نصیحتہا را شرف الدین عبد السمیع
الہاشمی الواسطی جمع کردہ و نصیحتنامہ عربی عبارتہ تنظیم
فرمودہ و نامش (البرہان المؤید لصاحب المدالید) نہادہ اگرچہ
مشایخ و علمای متقدمین و متأخرین خیلی نصیحتنامہ ترتیب کردہ
اند ولی مانند این کتاب مستطاب نہ از قلم معجز رقم فقہا
و نہ از خامہ مشککشای مشایخ باین سیاق ظہور نیافتہ لہذا فقیر
آرا بلسان فارسی ترجمہ کردم والحمد للہ در مدہ دو ہفتہ بترجمہ
اش موفق شدم اما عمدہ سببش از اسباب ترجمہ این کتاب انیست کہ
از سلسلہ آن پیر بزرگوار از مشایخ طریقہ علیہ رفاعیہ صاحب
السماحتہ و السیادہ مولانا السید محمد ابو الہدی الصیادی مارا
تشویق فرمودہ بود و انشاء اللہ دیگر ترجمہ اش بلسان عثمانی
خدا مارا موفق خواہد فرمود



بسم الله الرحمن الرحيم

جدو ثنا برای آن خدای که در بین خود و مخلوقات خودش کمال
واصفیا و احبا یسرا واسطه وصلت اتخاذ فرموده آن واسطه
کاملین که همه حزب خدا هستند (وان حزب الله هم المغلخون)
ورضی الله عنهم ورضوا عنه پیغمبر و انبیا و اولیاء را آزان کمال
اختیار فرموده (اولئك الذين هدى الله فلاحوف عليهم ولا هم
يَحْزَنُونَ) ما را انجاستم و افضل آنان علی الاطلاق مشرف ساخته
او هم سید و شفیع ما که حضرت محمد است و نورش جمیع افق را
منور کرده و تا روز قیامت پیر همان معجزات باقیه اشرا مؤید
نموده و افطاب دائرة وجود اهل بیت را برای ما امان ساخته
و اصحابش را برای هر مقتدی اهل عرفان و شهود را هدایت
کرده و اتباعش را بکرامات ظاهره اکرام فرموده و اعلای مقامات
فاخره باهره را برای آنان مهیا ساخته و علیه و علیهم من الله
افضل صلوة و اتم سلام مادامکه در جهان بدر تمام لایح و ظاهر
است صلوة و سلام خوشبوی بر ایشان منشور گردد (اما بعد)
عبد فقیر بمولای میسر هرامور محمد صالح المنیر از جهت پدر
دسوقی حسینی و از طرف مادر رفاعی حسینی میگوید که طریقه

موصوفه بخداوند رب الارباب عین شریعت است بلاشک و شبهه
اذنی فرقی ازان ندارد اشرف کنا بهای مرشدین و تربیه کننده
سالکین و هدایت دهنده مهیدین بشریعت سیدالاولین و الاخرین
کتاب سید ما است که مرشد کامل و ملجاء و مقتدای به فاضل
سید شریف و صاحب هدای منیف جدما که معروف و مشهور
است بنام السید احمد الرفاعی الکبیر رضی الله عنه و آن کتاب را
البرهان المؤید لصاحب مدالید نام نهاده و از مجلس و عطف جمع
و تالیف کرده جامعش عالم علامه و حاذق فهامه ایست که الشیخ
الحجة الولی شرف الدین ابن عبدالسمیع الهاشمی الواسطیست
آن کتاب هیچ فضیلتی نمی گذارد الا که همه راحی شمارد و هیچ
فائده نمی ماند که او را مستوعب و شامل نباشد و آن کتاب بعبارات
رایقه و اسلوبهای فائده آمده یعنی تالیف شده مؤلفش صاحب
مقامات مشیده البیانست و ریختن کتاب مذکور در این سببکه
بدیع الاسلوب ابداع آن بدیع الذمانست درغایت اتقان مثل نسج
حریری از ادرساک نسج آورده لهذا برای ابکار معانیش مبانیشرا
محکم کجاوه ساخته و در آن کتاب ایضاح فرموده است که در حقیقت
شریعت عین طریقتست و هر طریقتی که مخالف امر پیغمبر باشد
زندقه است چه طور زندقه نمیشود که سیدمار-ول الله صلی
الله علیه و سلم برای تنبیه مسترشدین این حدیث را فرموده (من
احدث فی امرنا هذا مالیس منه فهو رد) و محقق باشد که برای
تعلیم مکارم اخلاق ابداع خوب کرده و در میدان امتحان سبقت

احراز نموده است و همه اولیا از حوض فیض مورد پیغمبر
استمداد کرده و هر یکی از اولیا بسنت سنیه پیغمبر تمسک نموده
و تشبث باخلاقش عهد و پیمان کرده اند بمثل گفته صاحب برآة
رحمة الله تعالى فرموده

✽ بیت ✽

وكلهم من رسول الله ملتس
غرفا من البحر او رشفا من يم

(ودیکری فرموده)

عباراتناشتی وحسنک واحد
وکل الی ذاک الجمال یشیر

این کتاب که منهج راه صواب را هدایت کنند ایست بطوری که
بمارسیده طبعش را خواهم کرد که نفعتش بهمه کسی شامل باشد
خصوصا برای مرشد و مسرشدنیکه از اهل طریقتند این کتاب
برای سالکین تبصره و برای واصلین تذکره ایست و لازمست
اینرا بدست راست بگیریم و یوسیم و لایق آنست که بدانانهای
پسین محکم آنرا ضبط خواهم نمود و انشاد این یتها لازمست

که راوی و سامع و تالیس همه را ر و اب ت کنند بمثل گفته ما
 (ذاکتاب عم فضلا نفعه دو ما یجدد و هو بین الکتب فرد مثلاً
 مملیه مفرد و علی معجز احد هو برهان مؤید) برای تبرک
 اندکی ملخص ترجمه حال جلیل ان سید جلیل می گویم که آن ذات
 سید ما و در دنیا و قیامت ذخیره ما و هم امام همام عمده حجت ما
 و از معتبرین مقننای ما است و انواع محامد را هم جامع شده است

ولیس علی الله یستنکر

ان یجمع العالم فی واحد

احوالش بمعرفت خدا هدایت دهد و اقوال و افعالش بجهت
 جل و علا راه می نماید همه ابرار بولایت او متفق و ائمه اخبار همه
 بغضیلتش شهادت میکنند آن ذات حضرت القوث السید
 احد الرفاعی الحسینی الامجد است قدس الله اسراره و ضاعف
 انواره امام شعرانی قد الله سره در کتاب المنن فرموده است
 که جمیع مشایخ اتفاق کردند که قدر سید احد الرفاعی از همه مشایخ
 بزرگتر است و در روی زمین قطب الاقطاب اوست و خیلی
 چیزهای دیگر هم گفته است (مترجم فقیر میگوید که بس
 از مطالعه کردن کتاب مستطاب آن ذات خجسته صفات اشهد
 بالله من هم مثل شعرانی بعلم وجدانی در این مسئله کواهنی مبدع
 و با او متفق هستم) اما نسب شریفش از جهت پدر رضی الله عنه

معلوم ومشهور ودر کتاب موثوق به منشور و مذکور است
نسبت نسبش بسیدما امام حسین ابن السیده فاطمة الزهرا دختر
سید العالمین و اشرف المخلوقات صلی الله علیه وعلیهم اجمعین ثابت
و محقق است امام محدثین عمده علماء کاملین ولی خدا الشیخ عزالدین
الفاروئی الواسطی در کتاب (النفحة المسکيه) فرموده است که
در این سلسلهء مجلهء کبری درهء وسطی شیخ ما است که آن سید
احمد الرفاعی الحسینی است مابا تبع جد او علیه الصلوة والسلام
بمقام بزرگ رسیدیم و هم در اینجا ثابت قدم شدیم خدا بشیخ ما
خطیب او نوی رحمت بکنند که در حق او باین معنی گفته است شعر

لنسبة احمد المولى الرفاعی

لطفه و صلة عظمت مقاما

سری برهانها شرقا و غربا

و صار معطرا یمننا و شاما

و اما نسب شریفش از جهت مادر دضی الله عنه آن هم نوشته
و منقولست از ا علماء فحول تصحیح کرده و گفته اند که بصحابة
صاحب النور و السرا ساری سیدنا ابی ابوب الاتصاری منتهی
شده است و صاحب التزیاف باین تصریح کرده بمثل اینکه
شیخ الاسلام ابن جلال و الفاروئی و دیگرى هم اشارت فرموده

اند و بسید ما امام ابو بکر الصدیق نسبتش رسیده لکن از جهت مادر جدش که امام جعفر صادقست کذا نسب او بعمش امام حسن اوصل شده لکن از جهت مادر جدش که امام باقر است و این مسئله معروفست در نزد آنانکه چیزی از علم نسب خبردار هستند .

(بشارت ولادتش)

انیست که شیخ منصور بطایحی قدس سره رسول الله را صلی الله علیه وسلم در خواب دید و رسول خدا باو گفت یا منصور من بشما بشارتی میدهم که خدای تعالی نجواهرت بس از جهل روز يك فرزندی میده که نامش (الرفاعی است) من چه طور . رئیس الانبیا هستم او هم رئیس الاولیا است وقتی که بزرگ شد او را بکیر و بشیخ علی القاری الواسطی بیر تسلیمش بکن تا که او را تربیه بکند زیرا او در نزد خدا خیلی محترم است و ازین مسئله هم غافل مشو پس ازان گفتم یا رسول الله عليك الصلوة والسلام امر امر شما است صاحب (ام البراهین) بمثل ما او هم گفته است

(اما ولادتش)

رضی الله عنه در کوی (حسن) اذ اعمال واسط عراق (بام

عبیده) که معروفست واقع شده روز پنجشنبه در نصف اول شهر رجب در سنه پنچصد و دوازده از تاریخ هجرت قدم در عالم وجود نهاده مولانا (احمد بن جلال) در کتاب (جلاء الصدا) در ترجمه حال او قدس سره فرموده که او عالم و فقیه و مجود و محدث بود و هم اجازات و روایات عالیه داشته شیخ الاسلام (ابن السبکی) رحمه الله فرموده که او را خالش (منصور) تربیه کرده و بمذهب امام شافعی فقه را تحصیل نموده همه فضائلش از ضیقت وقت نتوان گفت مناقبش انقدر زیاده است که محصور نخواهد شد ولیکن بعض صلحا کتاب علی حده برای مناقبش تألیف کرده اند (اما شمائلش) صورتش از همه صورت شیرنتر (سید عزالدین) در کتاب (وظائف) فرموده که (سید احمد) رضی الله عنه در بین قومش قامت متوسط داشته اسم شیرین کندم کون بود رویش کم کوش و سعت جبهه داشته چشمانش سیاه رویش کرد دهنش شیرین و قتی که سخن میکرد دلها را می برد و وقتی که ساکت میکرد دلها را بهیبت می انداخت اما خلق معنویش ازین زیادتر و بزرگتر است (امام سبکی) در کتاب (طبقات) در بحث او فرموده که از اخص اصحابش (شیخ یعقوب کراز) گفته است که سید من (احمد) در مجلس بود باصحابش چنین فرمود (ای ساده) یعنی ای بزرگان نجد ای عزیز و منزله شمارا قسم می دهم که هر عیبی که در من بینید بمن بگوید اینجا (شیخ عمر الفاروئی) گفت من عیب شمارا انقدر میدانم که

مثل ما از اصحاب شما است گفت ای عمر هر وقتی که سفینه سالم باشد آنانکه در توی سفینه هستند انها را حل توان کرد اندکی از تواضع و شفتش فرمود و گفت هیز مهرا جمع میکرد و بخانه بیوزن و مسکینان می برد و بعض وقت آبرا برایشان پرمی کرد در زمستان و تابستان دوپیر هنرا جمع نخواهد کرد در دوز و یا خود سی روز يك دفعه خوراکی بخورد (فاروئی) گفته استاد ماشیخ مکی واسطی فرمود که باسید احمد الرفاعی يك شب در کوی (ام عبیده) خوابیدم در انجا جهل خصلت از خصلتهای مصطفی صلی الله علیه وسلم در او حساب کردم ظاهر احوالش انقدر بود که دانستم باطنش که میداند چه طواست (اما کرامت او) یکی از آنها انیست صاحب (البهجه القادریه) فرمود که او با اصحابش برکنار دریا بودند و آرزوی خوردن ماهی کردند همانجا ماهی بی حساب بروی آب بیرون شد خیلی از آنها گرفتند و خوردند تا سیر شدند بعض اجزای ماهی در درون تابه مانده بود اشارت بآنها کرد و دعا خواند خدا همه را زنده کرد و ازان آبی که آمده بودند ورقند و دیگر ازان کرامتها خطاب کردن پیغمبر صلی الله علیه وسلم با او و دیگری از انها دست دراز کردن پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بوسه دادن او (فاروئی) گفت پیغمبر ما بصحت نسب او شهادت کرد در وقتیکه شبی در مقابلہ حجره پیغمبر ایستاد و گفت السلام عليك یا جدی در جوابش پیغمبر علیه افضل الصلوٰة گفت و عليك السلام یا ولدی در انجا بوجد آمد و گفت

فی حالة البعد روحی كنت ارسلها
تقبل الارض عنی وهی نائبتی

وهذه دولة الاشباح قد حضرت
فامدد یمینک کی تحظى بها شفقتی

رسول الله صلى الله عليه وسلم دست مبارکش دراز کرد اوهم
دست شریفش را در جاعتی که نود هزار مردم حاضر بودند
بوسه داد و مردمان دست پیغمبر را میدیدند و کلامش صلى الله
عليه وسلم استماع کردند تنها این منفیه بدیکر مناقب بسیار استدلال
خواهد کرد و ذکر این منقبت کفایت از دیگری میکند و اما
نظمش خیلی است فصاحت و حکمترا جمع کرده و آنچه رهنمای
بخدا و دلالت بچیزهای خیر میکند از اینست که گفت است
(تعود سهر الليل) (فان النوم خسران) (ولا ترکن الى الذنب)
(فعقبی الذنب نیران) (وقم للواحد الفرد) (فلاقر آن خلان)
(ینام الغافل الساهی) (وما فی القوم و سنان) (ویلهو معرض
اللاهی) (وعند القوم احزان) (هم والله قتیان) (اذا ما قبل
قتیان) (واما تألیفش) آن هم خیلیست آنکه ما میدانیم
(معانی بسم الله الرحمن الرحیم) (وتفسیر سورة القدر) که
در فن تفسیر (والروایه) که در علم حدیث است (والطریق
الی الله) و (حالة اهل الحقیقة مع الله) و (البهجة) این سی

کتاب در تصوفست و (شرح التنبيه) در فقه شافعی و (الحکم)
و (الاحزاب) خلاصه عدد تألیفش شش صد و شصت و دوست
۶۶۲ و این کتاب مستطاب و غیر ازین (اما وفاتش) خود
خبر داد هم چنین شد مقدار یک ماه بدرد شکم مبتلا بود آخر
کلامش اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله بود
روز پنجشنبه وقت نماز ظهر دوازده بجای اولی در سنه
پنجصد و هفتاد و هشت در روزی معین در کوی (ام عبیده)
وفات کرد رحمه الله علیه رحمه واسعه مدة حیاتش بعدد
حروف (الله) و گفتند مدة عمرش (الله) است باعتبار الف
ملفوظه و گفتند تاریخ ولادتش (جاء يد سرا الرب) و تاریخ
وفاتش (لله جاء يد سر الرب) رضی الله تعالی عنه وعن اسلافه
الطيبين الطاهرين وعننا وعن جميع المسلمين وآخر دعوانا ان
الحمد لله رب العالمين آمین

البرهان المويد لتمام احب مداليد مولانا القطب السيد احمد الرفاعي
الكبير الجامع بين الشريعة والحقيقة صاحب الكرامات
والمدد الشهير رضى الله تعالى عنه

❦ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ❦

جد و سپاس مخصوص خداست جدیکه ایفای نعمتهای او
و زیادی نعمشرا کافی و وافی باشد آن جوهریکه جسم همه وجود
و سبب وجود هر موجود است آن دره نبوتی که سیدما و نور
جشم ما و پیغمبر ما رسول مکرم حبیب الرحمن محمد است صلی الله
علیه وسلم صلاة و سلام بر آل و اصحاب و عترت او و احباب
و تابعین اشرا تا روز جزا خدا احسان بفرماید آمین

(اما بعد) آن عبد محتاج بر رحمت خدا که (شرف الدین بن
عبد السميع الهاشمی الواسطی) است میگوید خدا با و مرحت
بکند و بفضل خودش کنه و ذله اشرا بخشد جماعت بسیار
از محبان بابرادران صالح این کتاب مبارکرا از دهن شیخ ما
و ملجأ ما شنیدیم که او بزرگترین ملت اسلام و استاد خواص
و عوام و هم قطب و غوث اولین است آن شیخی که خدا او را
در بین اولیای خودش ببوسیدن دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ممتاز ساخته است صاحب نعمتهای بزرگ و خوارق بسیار خوب
و حامل تکالیف خفیف و کران شیخ بزرگ و سید ما که (السید احمد
ابن السید ابی الحسن علی الرفاعی است رضی الله عنه ابن السید

یحییٰ ابن السید الثابت ابن السید الحازم ابن السید احمد ابن
 السید علی ابن السید ابی المکارم الحسن المعروف رفاعة المکی
 ابن السید المهدی ابن السید محمد ابی القاسم ابن السید الحسن
 ابن السید الحسین ابن السید موسی الثاني ابن الامام ابراهیم
 المرتضیٰ ابن الامام موسی الکاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن
 الامام محمد الباقر ابن الامام علی زین العابدین ابن امام المسلمین
 وزبدة آل النبی الامین الذی امتحن بانواع البلاء امیر المؤمنین ابی
 عبدالله الامام الحسین الشہید بکر بلا ابن سید الامه وسند الائمة
 زوج التبول وصهر الرسول الذی قدره کاسمه حسن وعلی امیر المؤمنین
 ابی الحسنین الامام علی رضی الله عنه وعنهم اجمعین آن وعظ
 ونصیحتهای که از دهن شیخ رفاعی قدس سره شنیدیم ز هجرت
 پنجصد و پنجاه و شش بود آن سالی بود که از سفر حج مبارکش
 بازگشته قدس الله اسرارہ وضاعف ارشاده وانواره در موضع
 اقامت شریف خودش در کوی (ام عبیده) بر سر کرسی وعظش
 نشسته جماعت بسیار بودیم در جای اندک باخیلی مردمان در انجا
 جمع شده بودیم آن کتابرا (البرهان المویذ لصاحب
 مدالید) نام نهادیم آن شیخ واعظ و سید ما غوث شریف نام
 مبارکش (الرفاعی احمد) است آن وعظهای که از دهنش شنیدیم
 و جمع کردیم همین است که میگویم رضی الله عنه ونفعنا الله به
 گفت

بسم الله الرحمن الرحيم

جد و ثنا مخصوص خداست آن حدیکه بآن راضی و بذاتش لایق باشد صلوة و سلام خدا برسید مخلوقاتش نازل و از اصحاب و آل و اتباعش خدا راضی باشد (ای بزرگان) زهد را برخود لازم شمارید زهد اول قدم اناست که خدا را عز و جل قصد می کنند اساس آن تقواست و آن هم خوف خداست که راس حکمتست و جامع شدن همه اینها بحسن متابعت امام ارواح و اشباح سید مکرّم رسول الله صلی الله علیه و سلم حاصل و میسر گردد و اول طریق متابعت بحسن اقتدای پیغمبر میشود آنوقت بحديث (انما الاعمال بالنیات) عمل کرده شود نمی بنیید که رسول الله در جواب سؤال مردی را چه گفته است آن مرد گفت یا رسول الله کسی باغزا کردن مناع دینا را هم نخواهد چه طور است رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اجری ندارد مردمان این مسئله را بذکر شمرند مردمان گفتندش دفعه دیگر از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال بکن بلکه سؤال شمارا نفهمیده است آن مرد گفت یا رسول الله کسی ارادة جهاد فی سبیل الله بکند و با این ایراده متاع دیتارا هم آرزو بکند چه طور است گفت ثوابی ندارد

مردمان این هم خیلی بزرگ نمود دفعه دیگر گفتندش تکرار سؤال بکن دفعه سیم گفت کسی غزای فی سبیل الله بامتاع دنیا ارزو بکنند چه طور است گفت اجری ندارد این حدیث را مردمان موثوف و معتمد روایت نموده و تصحیح کرده اند (پس) از این و امثال این دانستیم که خلاصه حسن و قبح اعمال مابینت مربوط است و در حرکات و سکنات پرهیز باید کرد و اعتقاد خودتان از تمسک بظاهر متشابهات قرآن و حدیث را محافظه و صیانت بکنید زیرا بظاهرش تمسک نمودن اساس کفر است خدای تعالی فرموده (فاما الذین فی قلوبهم زیغ فینیعون ماتشابه منه اتباع الفتنه و ابتغاء تأویل به بر شما و بر همه مکلفین واجب است که متشابهات را ایمان آورده باشید آن مشابهی که از طرف خدا بر عبد خدا و سیدما رسول الله نازل شده است خداوند سبحانه و تعالی تفصیل علم تأویلش بما تکلیف نفر موده خدا گفته است جلالت عظمته (وما یعلم تأویل به الا الله و الراخون فی العلم یقولون لوک آماکل من عند ربنا) (پس) طریق مردمان پشین همین است که خدای تعالی را از ظاهر معنای متشابهات تنزیه کردند و معنای مرادش را بحق تعالی و تقدس تغویض نمودند زیرا سلامت دین درانست از بعض عرفا چگونگی خالق را تقدست اسمائه سؤال کردند بسائل گفت اگر از ذاتش سؤال میکنی مثلش نیست و اگر از صفاتش استفسار می نمای اویکیست و امور همه عالم باوقائم است و کس او را نزایده و کس ازورازایده

نشده و نمی شود و هیچ احدی باو مشابَهت ندارد و اگر از انمش
سؤال میکنی (فهو الله الذی لا الله الله هو عالم الغیب و الشهادة
هو الرحمن الرحیم) و اگر از فعلش سؤال می نمای هر آن او
درشأ نیست در توحید خدا هر چه گفته اند امام شافعی در این
کفتار خود جمع کرده و گفته است که کسی بر معرفت مدبر خودش
بر خیزد و بطلبد فکر او اگر بیک موجودی منتهی بشود آنکس
از طایفه مشبه است و اگر اطمئن او بعدم صرف داشته باشد
از طایفه معطلین است و اگر اطمئن او خاطرش بیک موجودی
داشته و از دانستنش اعترافی عجز بکند آنوقت او موحد است
(ای بزرگان) خدا را تنزیه بکنید از علامت حادث و از او صاف
مخلوق و هم از تفسیر معنای استوا در حق خدا عز و علا بمثل
استقرار جسمی بر جسمی که مستلزم حلول است عقاید خود را
از این نوع تفسیر ها تطهیر باید کرد خدا از اینها عالی و منزّه
است و ازین احتراز هم لازمست که بگویند خدا در بالا و پست
و مکانست و دست و چشم و اعضا و نزول و انتقال دارد زیرا هر چه
در قرآن و حدیث آمده و ظاهرش اگر چه دلالت باینها میکنند
لیکن هم در قرآن و حدیث مثل اینها چهر های دیگر آمده است که
مراد ما را تایید میکنند (پس) چیزی دیگر نماند بجز از کفتار
صلحای پیشین که فرموده اند بظاهر این آیات را ایمان آوردن و مقصود
ازینها بعلم خدا و رسول خدا را و اکنداشتی و هم خدا را از کیفیت
و علامات حدوث تنزیه کردند و همه ائمّه بر این منوال گفته

اند و بهرجه خدا نفس خود را در کلام قدیم توصیف فرموده است تفسیر آن و خواندنش و سکوت کردنش برای هیچ کسی میسر نیست الا که بر ای خدا و رسول خدا را میسر خواهد شد بر ای شما اینقدر هست که متشابهات را بموافق آیات محکّمات حلی توان کرد زیرا قرآن عبارت از اصل محکّماتست متشابه معارض محکم را نتوان کرد مردی از امام مالک بن انس رضی الله عنه از گفتار خدای تعالی (الرحمن علی العرش استوا) سؤال کرد او در جوابش گفت استوا معلومست چگونگی استوا معقول نیست ایمان آوردن بآن واجب و سؤال کردن ازین بدعتست شمارا بغیر از متبدع نمی بنیم و باوامر کرد که بیرون شو و قتیکه مسئله استوارا از امام شافعی رضی الله عنه سؤال کردند در جوابش گفت بی تشبیه ایمان آوردم و بی تمثیل تصدیق نمودم نفس خود مرا در ادراک این مسئله متهم کردم در کمال معرفت ازین مسئله امساک تمام بجای رسانیدم امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده است که اگر کسی بگوید خدا در آسمانست و یا در زمین آن مردم ازین گفتار محقق کافر میشود زیرا گفتارش اینرا بوهیم می آرد که خدا را جای قرار داده است و هر کسی برای خدا جای قرار بدهد آن مردم از طائفة مشبه میشود از امام احمد رضی الله عنه و قتیکه مسئله استوارا سؤال کردند در جوابش گفت بطوری که خدا خبر داد استوا ثابت است نه بطوریکه مردمان تصور میکنند امام ابن الامام جعفر صادق علیه السلام فرموده

یشراف می کشد کسی بآنان اذیتی برساند خدا انتقامشان از او میگیرد و اکرام و صیانت محبان خودش میکند و کسی از اولیا التجا بخدا بکند معینش میشود اولیا اخص مخاطبین آیت (نحن اولیائکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة) هستند نزدیکی و محبت آنان بر شما لازمست و بسبب آنان برکت بشما میرسد شما با آنان باشید (اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) (ای بزرگان) مراتب هر یکی از آنان بدانید افراط در محبت نکنید هر ولی را بمقدار منزلتش فدرا و بگیری اشرف نوع بشر پیغمبر اند علیهم الصلوة والسلام و اشرف پیغمبران پیغمبر ما محمد است صلی الله علیه وسلم و اشرف مخلوقات پس از آل و اصحاب او است و اشرف مخلوقات پس از آنان تابعینند که اصحاب خیر قرنهایستند اینکه کفیم بطریق اجمال بود اما بطریق تفصیل نص را ملاحظه بکنید نص را برای خود عمل نکنید کسی هلاک نشده الا برای خود عمل کرده و پس از آن هلاک شده است در این دین ابد حکم برای نخواهد شد رأی خودتان در مباحات تحکیم بکنید همه اولیای را بنحیر یاد بکنید یکی بر دیگری تفضیل نکنید خداوند تعالی درجه بعض اولیایا بر دیگری بلند تر ساخته است لیکن آن درجه را کسی نمیداند بغیر از خدا و بغیر از کسی که رسول خدا باشد و باذن و رضای خدا مکر بداند این جماعت اولیایا بترك دعوی تأیید بکنید و رکنهای این طریقت را باخیای سنت و بترك بدعت محکم بسازید (ای بزرگان) هر مرد فقیر ما

دام بر سنت و شریعت باشد و بر سر طریقتست هر وقتی از شریعت تجاوز کرده باشد از طریقت هم عدول کرده است و باین طایفه صوفیه گفته اند و در سبب تسمیه اش اختلاف کردند سببش غریب است بنابراین اکثر فقرای این طایفه سببش را نمی دانند سبب تسمیه اش اینکه جماعتی از قبایله مضر بآنان (نبو الصوفه) میگفتند و آن الغوث ابن مر ابن اد بن طابخة الربیط است بنا باینکه والده اش فرزندی زاید و بس از زایدن می مرد مادرش نذر کرد که اگر فرزندم نبرد بر سر او پشمی می بندم انرا بکعبه مربوط خواهم کرد و آن وقت بحج هم میرفتند تا ظهور اسلام را که خدا احسان فرمود آن طائفه هم اسلام را قبول کردند و عابد شدند حتی از بعضشان حدیث رسول الله را صلی الله علیه وسلم روایت کرد اند هر کسی با آنها مصاحبت می کرد باو هم صوفی میگفتند یا خود هر کسی پشم را بپوشد و مانند آنان عبادت بکند بانان منسوب میکردند و صوفی میگفتند سبب تسمیه فقراراً چند نوع کردند بعضی گفتند تصوف از صفا مأخوذ شده و بعضی گفتند از مصافات است و غیر ازینها هم گفت اند همه از جهت معنایش صحیح و راست است چونکه این طائفه خرقه پوش صفا و مصافقا را بر خود لازم شمردند و عمل بآداب ظاهره کردند و گفتند اینها دلالت بآداب باطنی میکنند و ظاهر حسن ادب عنوان ادب باطنیست و گفتند کسی ادب ظاهر را نداند بر ادب باطنش اعتماد نخواهد شد همه آداب ظاهره بکفتار و کردار و حال

علیه و سلم در حال حیاتش چه طور بود پس از وفاتش همین
 طور باقیست تا از زمانیکه خدا وارث زمین و آنیکه بر زمین است
 همه کس بشریعت ناسخ شریعتها که شریعت اوست مخاطب
 و مکلفست و معجزه قرآنش باقیست خدا فرموده است (قل لئن
 اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون
 بمثله) (ای بزرگان) کسی گفتارهای راست درست اورا
 رد بکنند بمثل آن کسیست که گفتار خدا را رد کرده است
 بخدا و بکلام خدا ایمان آوردیم و بهر چیزی که پیغمبر ما صلی الله
 تعالی علیه و سلم فرموده ایمان کردیم خدا فرموده است (و من
 یشاقق الرسول من بعد ما یتیزله الهدی نوله ماتولی ونصله جهنم
 و مات مصیرا) افضل صحابه سیدما ابو بکر الصدیقست رضی الله
 عنه پس سیدما عمر الفاروقست رضی الله عنه بس عثمان ذوالنورین
 است رضی الله عنه پس علی المرتضی است کرم الله وجهه
 و رضی الله عنه جمیع صحابه همه بر هدایت هستند از پیغمبر علیه
 الصلوٰة والسلام روایت شده فرموده است که (اصحابی کالنجوم
 بایهم افتدیتم اهتدیتم) آن اختلافی که در بین صحابه واقع شده
 است از آنها خاموش شدن واجبست و هم ذکر محاسن آنان
 و محبتشان وجد و ثنای ایشان رضی الله عنهم اجعین بر ما واجبست
 اصحاب را دوست بدارید و ذکر شان تبرک بدانید و باخلاقشان
 متخلق باشید و عمل بکنید پیغمبر علیه السلام باصحابش گفته است
 (او صیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یأمر علیکم عبد فانه

من بعیش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء
الراشدين المهديين عضوا علیها بالنواخذ وایاکم ومحدثات الامور
فان کل بدعة ضلالة) هر دلی از دلهای خود را بمحبت آل کرام
علیهم السلام منور بسازید زیرا آنان انوار وجود لامعه واقناب
سعادت طالعده هستند خدا فرموده است (قل لا اسئلكم علیه
اجرا الا المودة فی القربی) وپیغمبر فرموده است (الله الله فی اهل
بیتی) خداوند اگر اراده خیر از کس داشته باشد بچارسانیدن
وصیت پیغمبر را در حق آلش بان کس لازم می فرماید ومحبشان
میسازد وتعظیم وحایتشان میکند وخامی ایشانرا صیانت ومراعات
آنان وحقوقی که درین پیغمبر و آل پیغمبر هست رعایت میکند
هر مردی با محب خودش برابر است وهر کس یا خدا محبت داشته
باشد پیغمبر خدا را دوست میدارد وهر کسی که با پیغمبر محبت دارد
و با آل رسول خدا محبت دارد وهر کسی دوست ایشان باشد
با ایشان برابر است وآنان باید خودشان علیه الصلوة والسلام
برابر هستند آل رسول را بر نفس خودنان تقدیم بکنید وبر آنان
مقدم مشوید اعانه واکرامشان بکنید خیر این کارها بر شما عاید
خواهد شد و با ولیای خدا ملاصق باشید (الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون) ولی
کسیست که محب خدا و باتقوی ایمان بخدا آورده باشد ومعانده
با محب خدا مکنید در بعض کتب الهیه آمده است که کنی بولی
من اذیت بدهد من باو اعلان حرب میکنم خداوند غیرت اولیا

یسرا می کشد کسی بآنان اذیتی برساند خدا انتقامشان ازو میگیرد
 واکرام وصیانت محبان خودش میکند و کسی از اولیا التجا
 بخدا بکند معینش میشود اولیا اخص مخاطبین آیت (نحن
 اولیائکم فی الحیاة الدنیا وفی الآخرة) هستند نزدیکی و محبت
 آنان بر شما لازمست و بسبب آنان برکت بشما میرسد شما با آنان
 باشید (اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) (ای
 بزرگان) مراتب هریکی از آنان بدانید افراط در محبت
 نمکنید هر ولی را بمقدار منزلتش فدرا و بگیریید اشرف نوع بشر
 پیغمبرانند علیهم الصلوة والسلام و اشرف پیغمبران پیغمبر ما محمد
 است صلی الله علیه وسلم و اشرف مخلوقات پس ازو آل و اصحاب
 او است و اشرف مخلوقات پس از آنان تابعینند که اصحاب خیر
 قرنهایستند اینکه کفینم بطریق اجمال بود اما بطریق تفصیل
 نص را ملاحظه بکنید نص را برای خود عمل مکنید کسی هلاک
 نشده الا برای خود عمل کرده و پس از ان هلاک شده است
 در این دین ابد حکم برای نخواهد شد رأی خودتان در مباحات
 تحکیم بکنید همه اولیای را بنحیر یاد بکنید یکی بردیکری تفضیل
 مکنید خداوند تعالی درجه بعض اولیایا بردیکری بلند تر ساخته
 است لیکن آن درجه را کسی نمیداند بغیر از خدا و بغیر از کسی که
 رسول خدا باشد و باذن و رضای خدا مکر بداند این جماعت
 اولیایا بترك دعوی تأیید بکنید و رکنهای این طریقت را باحیای
 سنت و بترك بدعت محکم بسازید (ای بزرگان) هر مرد فقیر ما

دام بر سنت و شریعت باشد و بر سر طریقتست هر وقتی از شریعت تجاوز کرده باشد از طریقت هم عدول کرده است و باین طایفه صوفیه گفته اند و در سبب تسمیه اش اختلاف کردند سببش غریب است بنابراین اکثر فقرای این طایفه سببش را نمی دانند سبب تسمیه اش اینکه جماعتی از قبایله مضر بآنان (نبو الصوفه) میگفتند و آن الغوث ابن مر ابن اد بن طابخة الربیط است بنا باینکه والده اش فرزندی زاید و بس از زایدن می مرد مادرش نذر کرد که اگر فرزندم نیرد بر سر او پشمی می بندم انرا بکعبه مربوط خواهم کرد و آن وقت بحج هم میرفتند تا ظهور اسلام را که خدا احسان فرمود آن طائفه هم اسلام را قبول کردند و عابد شدند حتی از بعضشان حدیث رسول الله را صلی الله علیه وسلم روایت کرد اند هر کسی با آنها مصاحبت می کرد باو هم صوفی میگفتند یا خود هر کسی پشم را پیوشد و مانند آنان عبادت بکند بانان منسوب میکردند و صوفی میگفتند سبب تسمیه فقراراً چند نوع کردند بعضی گفتند تصوف از صفا مأخوذ شده و بعضی گفتند از مصافات است و غیر ازینها هم گفت اند همه از جهت معنایش صحیح و راست است چونکه این طائفه خرقه پوش صفا و مصافات را بر خود لازم شمردند و عمل با ادب ظاهر کردند و گفتند اینها دلالت با دلباطنی میکنند و ظاهر حسن ادب عنوان ادب باطنیست و گفتند کسی ادب ظاهر را نداند بر ادب باطنش اعتماد نخواهد شد همه آداب ظاهره بکفتار و کردار و حال

و خاق پیغمبر را صلی الله علیه و سلم متابعت کردن منحصر شده است آداب صوفی دلالت بمقامش میکنند بترازوی شریعت کفتار و کردار واحوال و اخلاق صوفی باید کشید آنوقت خفت و ثقلت تر از ویش در نزد شما معلوم خواهد شد خلق پیغمبر قرآنست خدا فرموده است (مافرطنا فی الکتاب من شی) هر کس التزام ادب ظاهری که شریعتست بکند بجماعت صوفیان داخل و از آنان محسوب خواهد شد و هر کسی التزام آداب ظاهره نکند او از زمره صوفی نیست و حالش برایشان مشتبّه نخواهد شد زیرا استعمال آدابشان دلیل جنسیت است بلکه علت بودنی آنها است (رویم) گفته است تصوف همه ادب است آن ادبیکه طائفه صوفیه بان اشارت کردند ادب شرعست شما متشرع باش و بگذار حاسد شما هر دروغی میخواند بگوید و هر چه میخواند بشما نسبت بدهد .

ولست ابالی من زمانی بریبه

اذا کنت عند الله غیر مریب

اذا کان سری عند ربی منزهاً

فا ضرنی واش اتی بغریب

(ای سالک) نفس خود را ببیند و از غرور و کبر احتراز بکنند زیرا اینها همه مهلکند هر کس نفس خود را بزرگ و دیگران را

کوچک بشمارد بساحه فرب خدا نخواهد رسید من که هستم
و شما که هستی (ای برادر) ماهمه مسکین هستم اول مایک
پارچه گوشت در رحم مادر و آخر ما جیغه ایست شرف این
عرض و جوهر عقلست عقل انست که نفسرا عاقل بکنند تادر
حد خودش بایستد اگر عقل کسی نفس خود شرعا عاقل نکند
و در حد اخذ و عطای خودش نفسرا توقیف نسازد آن عقل
نیست اگر انسان از جوهر عقل محروم باشد شرفش نمی ماند
آن عرض ثقیل و کتیف میشود لایق هیچ مرتبه عزیز و منصب
نفیس نخواهد شد اگر عقلش کامل و تمام باشد آنوقت همه
حکم برای آن جوهر مختص خواهد شد آن جوهر در آنوقت
لایق است که بر سرتاج کسری و ملوکان دیگر نصب خواهند
کرد اول مرتبه عقل انیست که از انانیت کاذبه خود ترا رها کنی
و از دعوای باطله و از هجوم کردن یقتق و رتق امور و از سلب
و هبه کردن چیزها نفس خود ترا ازینها همه باید خلاص کرده
باشی و اگر مقامش باو حکم بکنند و مقامش هم صفت بذرکی بشود
آنوقت لازم انیست که اول خودش که کل است و منتهایش که
خاکست بفهمد و در مابین این بدایت و نهایت و مناسب اینها
کفتار و کردار باید بجا برساند زیرا واعظی که برای خدا واعظی
بکند و برای نفس خودش واعظ نباشد بقلب هر مردی مسلم
و غطش تأثیر نخواهد کرد و و غطش نفع نخواهد داد چه طور
و غطش نفع میرساند کسی که دلش از خدا غافل باشد (سهل)

گفته است غفلت سبب سواد قلبست پیغمبر حدیثی فرموده
 (الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله
 واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب) (ای برادر من)
 شما از وعظ من و من از وعظ شما منتفع میشویم بشرطی اینکه
 ماهر دو اخلاص داشته باشیم ای برادر من زجت شما از من
 بهتر است و کمتر شما ذله کوش دادن داری ولی مرا مستی تعلیم شما
 گرفته از خود خبر ندارم ای برادر من هیچ نیستم الا اینکه در که
 نفس مسکین من بر من غلبه کرده و بنفس خود کفتم که خدا شمارا
 علم داده است و بر تو لازم میشود که برادر از اتعلیم بکنی هر کسی که
 کتم علم خود بکند بلجام آتش می نبندد و جفا و اذیت برای شما
 منفعت دارد و هم میگویم ای نفس نزد حد خودش بایست بلکه
 در این جماعت کس هست که در نزد خدا از شما بزرگتر است
 اورا از شما اخفا کرده تا شمارا امتحان بکند پس ازین گفتار نفسم
 در مقام انتقام کاذبه خودش ایستاد و سکونت گرفت و قدرش
 فهمید و در طور و حال خودش ایستاد پس از آن بحظ وافر رسید
 شما هم انیطور بکنید (ای برادر من) اگر بر نفس خود غالب
 آمدی و آموختن و تعلم را با و لازم کردی هوای نفس را بسکین اقتدا
 بریدی و حکمترا اخذ کردی بشرط اینکه از شرف و علم و حسب
 و پدر و مال و حال خود شرا چشم پوشانیدی آنوقت بغور بزرگ
 نائل شدی کس که در هر نفس با نفس خود محاسبه نکنند در زودما
 در دیوان مردان محسوب نخواهد شد (ای بزرگان) من شیخ

نیستم و بر انجماعت مقدم نخواهم شد و اعظ و معلم هم نیستم با فرعون و هامان محسور باشم اگر بر مردی از خلق خدا خطرۀ شیخ شدنم باشد مگر اینقدر میخواهم که رحمت خدا مرا پوشانده باشد که یکی از آحاد مسلمانان باشم بر اسلامیت بمیر و مبالغات بچیز دیگر مکن اسلام ریسمان وصلت است اگر غیر مسلمان کسی عبادت ثعلین را بجا برساند مغضوب خدا و دور از خداست و اگر مردی مؤمن باشد کینه ثقلین داشته باشد از خدا حظ عبودیت دارد (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا) الا یة بشرائط اسلامیت با خدا رابطه وصول را محکم بکنید (المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه آن اهل صدق که بر دمان کار خیر را امر میکنند و خود شان بآن کارها عمل خواهند کرد بجا هستند آن اهل ایمان کاملی که طلب حکمت می کنند و از کمال صدق و ایما نشان نظر آید در جای حکمتها می ایستد بجا هستند بنفس خود و عظم بکن و بغیر نفع برسان و در هر جای که حکمترا دیدی بگیر و اخذ کن هم فقرا و مردان ابن طائفة صوفیه از من بهتراند من حید لاشیء بلکه لاشیء لاشیء هستم لیکن حق را باید گفت صوفی کسیست از کدورات دنیا سرش صافی باشد و برای نفس خودش هیچ مزیتی بر دیگران بنمید و باین طوریکه کفتم خدا نوشته و حکم کرده است انیکه کفتم بخدا سوگند می خورم آنان عید و مخلوق خدای هستند که انرا از دیدن غیر خدا خدا تطهیر فرموده است (ای برادر من) تو

غیری و نفست غیر و غیر خودت غیر است هر آنچه چشم
می بیند و در سر شما شکل و کیفیت خدا اختلاج بکنند آن غیر
خدای ما است افکار ما باو کافی و چشمهای ما اورا مدرك نخواهد
شد (ای برادر من) از اظهار کرامت و از متفرح شدن شما از ان
کرامت از شما خیلی میترسم اولیا کرامت راستر میکنند مانند ذی که
خون حیض خودش را اخفا خواهد نمود (ای برادر) کرامت
بنسبت مرد مکرم خیلی عزیز و محترم است اما بنسبت ماهیج
چیزی نیست زیرا این اکرامی که از در که کریم وارد شده است
خیلی بزرگ و عزیز است دلهای اولیا بجلالت قدرش اورا قبول
میکنند اما نسبت لفظ کرامت که ببنده راجع میشود قدرش نمی ماند
ولی کامل از نسبت کرامتی که از در که خدای قدیم بدر
عبد حادث راجع بشود از ترس استخوان این نسبت ثانیه
کرامت خرد شان ستر و اخفا میکنند چونکه حسن قبول این
نسبت ثانیه سم قاتل است ماهمه عریا نیم مکر بوشنده اوست
ماهمه کرسنه هستیم مکر اطعام کننده اوست ماهمه در ضلالتیم
مکر هدایت دهنده اوست برای مردم عاقل بغیر از زدن در که
کرم چیزی دیگر نیست خواه در حال شدت باشد یا نه زیرا مخلوق
ضعیف و عاجز و فقیر بلکه عدم صرفست خداوند احباب متقین
خودش را اکرام کرده بر دست آنان کرامات خارقه اظهار نموده
بنفس قدسیه از طرف خودش آنرا مؤید ساخته و منزلشان بلند
کرده و آنان بخدا مشغول شده و از ماسوای خدا خبر ندارند

واز خدا می ترسند بنابراین خدا بهشت قریبت آنرا جای داده
 و قتی که بمنزل قریبت میرسند بنظر کردن وجه کریم خودش آنرا
 اکرام میکنند (واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى
 فان الجنة هي الماوى) بدترین چیزها هوای نفس و دیدن اغیار
 و از خلق بی خبر و بمخلوق مشغول شدنست آن عاقلی که بغیر
 خدا مشغولست عجبا دران شغل چه فائده می بیند و درهر اثری
 کم و زیاد خواه جزئی و یا کلی باشد در حصول تأثیر بغیر از خدا
 حکم کردن شرکست رسول الله صلی الله علیه وسلم بعبدالله
 بن عباس رضی الله عنهما گفت (یا غلام انی اعلمک کلمات احفظ
 الله بحفظك احفظ الله تجده تجاهك اذا سئلت فاسئل الله و اذا
 استعنت فاستعن بالله و اعلم ان الامة لو اجتمعت على ان ينفعوك
 بشئ لم ينفعوك الا بشئ قد كتب الله لك وان اجتمعوا ان يضروك
 بشئ لم يضروك بشئ قد كتبه الله عليك رفعت الاقلام وجفت
 الصحف) حاصلش اینست که بغیر از خدا هیچ کس ضرر و نفعی
 نمی رساند و هر چه میخواهی از خدا بخواه (ای بزرگان) طائفه
 صوفیه همه فرقه فرقه شده اند خدای جید با اهل ذلت و انکسار
 و با اصحاب مسکنست و اضطرار باقی مانده و با آنان هست از اسناد
 دروغ بخدا احتراز باید کرد (و من اظلم ممن افترى على الله كذبا)
 از حلاج نقل میکنند که او (انا الحق) گفته است بوهم خودش
 او خطا کرده است اگر بر سر حق بود (انا الحق) رانمی گفت

بعضی شعرهای اورامی کونید که ابهام و حدة الوجود میکند
 همه اینها و امثالشان باطل است آن چیزی که مرد مرا و اصل خدا
 می نماید و یا خود از شراب محبت چشیده و یا در حضور خدا
 است و استماع کلامی را ارائه می کند اینها هیچ چیزی نیستند
 مگر يك صدای غریب و حالت عجیبست که باورسیده یعنی و همیش
 گرفته از حالی بحال دیگری آورده است کسی را قرب خدا زیاده
 باشد و خوفش زیاده نشود آن مرد بمکری رسیده است ازین نوع
 گفتارها خیلی احتراز باید کرد اینها همه باطل هستند سلف ما بر سر
 حدود خودشان ایستاده و تجاوز ننموده اند بشما قسم می دهم بغیر
 از جاهل هیچ کسی از حد خودش تجاوز میکند و بغیر از مردم
 کور برکنار بیری راهی میرود این تجاوز و تطاول چه چیز
 است آن مرد متجاوز را بین بکر سنکی و بی آبی و یابی خوابی و وضع
 و یا خود بفقر و پیری و یا بازیت آن مرد متطاول یکی ازین حالتها
 ساقط و محو میشود آن تطاول و تجاوز بجا می ماند از صدمه صدای
 (لمن المالك اليوم) هر عبدی که از حدود برادران خودش تجاوز
 کرده باشد در نزد حضرت الوهیت ناقص است تجاوز کردن
 علامت نقصان نیست بر سر صاحبش نشر شده بدعوا و غفلتش
 شهادت و تکبر و حجاب او هم شهادت میدهد طایفه صوفیه
 تحدیث نعمت را با ملاحظه حدود شرعیه میکنند حقوق الهیه
 در هر گفتار و کردار آنان طلب میکنند ولایت فرعونیت
 و نمرو دیت نیست فرعون (انار بکم الاعلا) گفت قائد اولیا

سید انبیا صلی الله علیه وسلم گفت (لست بملك) پیغمبر لباس
 بزرگی و آمریت و بلندیرا از خود نزع کرده است عارفان چه طور
 باینها جسارت میکنند خدا فرموده است (وامتازوا الیوم
 ایها المجرمون) وصف احتیاجی بخدا صفت مؤمنانست خدا
 فرموده است (یا ایها الذین آمنوا انتم الفقراء الی الله) انیکه
 می گویم علم صوفیه است ابن علما بخوانید زیرا جذبۀ رحمانیه
 در این وقت کم شده است و در هر امری شکوی بخدا بکنید عاقل
 انکسبست که بشاه و سلطان شکایت نکند و همه اعمالش برای
 خدا باشد (ای بزرگان) چیزی ننکفیم بشما الا که کردم و بآن
 چیز متخلق شدم شما بر من هیچ حجتی ندارید شما وقتی که یک
 واعظ و مدرس و یا قصه خوانی را که دیدید کلام خدای
 تعالی و کلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم و کلام ائمه دین
 ازو بکیرید آنان کسانی که بعدالت حکم میکنند و حقرا می گویند
 هر چه از اینها زیاده باشد آنرا بیاندا زید اگر چیزی که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ننکفته باشد بگوید او را برویش بزید و از
 مخالفت امر پیغمبر بزرگ صلوات الله و سلامه علیه احتراز باید
 بکنید احتراز خدا فرموده است (فلیحذر الذین یخالفون عن
 امره ان تصیبهم قنۀ او یصیبهم عذاب الیم) عراق پیش از این
 جای مشایخ بود آنان مردند بخدا قسم میدهم بخدا متابعتشان
 بکنید بحسن تخلق بخلق آنان متخلق و بصدقت صحیحہ پیروی
 آنان باشید و لباس کلام خداوند تعالی (فخالف من بعدهم خلف

اضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات) رامپو شایند (ای برادران من) در پیش خدای عزیز سبحانه و تعالی فردا مرا در خجالت میاندازید اعمال مرضیه پیش از شما بودند هر نفس از نفسهای فقیر از کبریت احمر عزیز تراست لهذا از ضایع کردن اوقات احتراز بکنید زیرا وقت شیراست اگر فقیر وقت را قطع بکنند شیر را قطع کرده باشد خدا فرموده است (ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا) ادبرا نکه دارید چونکه ادب در که مقصود است از سعید بن المسیب حکایت کردند که او گفته کسی در نفس خودش حق خدا را نداند و بامر و نهی خدا متأدب نباشد ادبش باین طور میسر میشود که در عزلت باشد خدای تعالی فرموده است (انما یخشی الله من عباده العلماء) از حسن بصری رضی الله عنه از بهترین ادب سؤال کردند در جوابش گفت آموختن شریعت و زهدی در دنیا و معرفت حقوق خداوند تعالی که بر عبدش تعلق دارد سهل بن عبدالله رضی الله عنه فرموده است هر کسی نفس خود را بادب قهر بکند عبادت خدا را باخلاص خواهد کرد و باز باشیخان ادب بجا آوردن ادبست کسی دلهای مشایخ را محافظه نکنند خدا سکان موز برابر او مسلط خواهد کرد و آنکس که بالاتر از شما باشد باو خدمت کردن ادبست و آنکس که مساوی شما باشد ایثار و مردانگی با او ادبست و آنکس که از شما ادنی تر باشد شفقت و تربیه و نصیحت کردنش ادب است صحبت عارفان خدا بموافقت کردن میشود و باخلق خدا بنصیحت و بانفس خود بمخالفت

و باشیطان بعداوت کردن میسر گردد هر عبدی که انکار نعمت خدا بکند خدا آن نعمت را ازو سلب میکند من ازانکسانیم که حزن و خوف بر آنان نیست خداوند نعمتی را اگر بعدخودش بدهد بنا باینکه شکر نعمت را میکند و قدرش میداند آنرا ازو نمیکرد ورد نخواهد کرد و کسی که دوام نعمت خدا را نخواهد باید که قدر شرا بداند و کسی که اراده معرفت قدرش بکند شکر آن نعمت را باید کرد شکر آنست که جنید رضی الله عنه فرموده است بنعمت خدا استعانه بمعصیت او نخواهد کرد شکر آنست که دلش بامنعم خود بر سر جاده ادب ایستاده باشد شکر آنست که بنده بتقوای که لایق خدا باشد بجایش برساند این هم بی معصیت اطاعتی و بی نسیان ذکر و بی کفران نعمت شکری باید کرد شکر آنست که اجتناب از چیزی که باعث غضب منعم است خواهد کرد شکر آنست که منعم را ببند نه نعمت حضرت عایشه رضی الله عنها گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم یك شبی بنزد آمد و در رخت خوابم بزر لحاف اینقدر ایستاد که بوستش پیوستم رسید پس ازان گفت ای دختر ابی بکر مرا بگذار که عبادت خدای خود بکنم گفتش من نزد یکی شمارا خواهم پس اذنش دادم بر خواست یك قریه آبی بود بآن دستماز گرفت و خیلی از آب صرف کرد پس ازان بر خواست نمازی کرد و اینقدر کویه کرد که اشک چشمانش بسینه اش رسید پس رکوع کرد و بگریست پس سجده کرد و کویه کرد پس سرش بلند کرد و بگریست

از کریمه فارغ نشد تا بلال آمد و اذان نماز را خواند پس گفتیم
 یا رسول الله بسبب چه اینقدر کریمه میکنی خدا کنهه پیشین و پسین
 شما که مغفرت کرده است پس در جوابم گفت بنده شا کر هم
 نباشم داود علیه السلام گفت ای خدا چه طور شکرت بکنم که
 شکر کردم هم هم يك نعمتیت از طرف شما پس خدا وحیش کرد که
 الان شکر مرا کردی شکر طلب کردن منم و ترك دنیا و مافیها
 است و طلب منم هم هم بزهده صحیح میشود و زاهد کسیست که دنیا
 را ترك بکند و هم مبالاتی باین نکنند که دنیا را که اخذ کرده
 است امیر المؤمنین علی رضوان الله علیه و سلامه فرموده (دنیا
 تخاد عنی کانی) لست اعرف حالها (ذم الاله حرامها) و انا اجتنبت
 حلالها (بسطت الی یمینها) (فکشفتها و شمالها) و راتیهما محتاجة (فوهیت
 بجلاتها لها) عارفان گفته اند زهد کوتاهی املست چیزی غلیظ
 خوردن و عبا پوشیدن زهد نیست کسی که زهدی در دنیا بکند خدا
 يك ملائكة باو موکل میکنند که در قلبش حکمت را میکاشد خدای
 تعالی فرموده (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا
 فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين) عاقبت باتقوا است همه
 خیر در خانه ایست که کلید او تقوا است خداوند تعالی فرموده
 (من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنجینه حیاة
 طیبة) (ای بزرگان) از دنیا و از دیدن اغیار احتراز بکنید کار
 مشکاست ناقد بیناست از این بطالی و غفلتها در حذر باشید از این
 عالمها و محدثات اجتناب باید کرد طلب همه چیز بترك همه اینها

میسر گردد کسی همه را ترك بکند بهمه رمی سد (و کسی اراده همه بکند همه چیز از وفوت خواهد شد همه آن چیزی که در طلبش هستید حاصل نمیشود الا تبرک او و بایستادن پس آن چیز همه میسر میگردد یکی را طلب بکنید که همه مطلب در زیر آن يك مندرج شده است کسی را که خدا حاصل مطلبش باشد همه چیز برای او حاصلت کسی که خدا از وفوت شد همه چیز از وفوت خواهد شد شمارا بخدا قسم میدهم این طور معرفت از دست میرود یعنی اینرا بگیرد هیئات کسی از نفس خود و از غیرش خارج شد و مقتضای طبعش انداخت و از قید نادانی رهایی یافته باشد این معرفت از دستش نخواهد رفت نه بطوری که شما گمان میبریکه صوفی شدن بجبهه چشم و بیک تاجی و لباس کوتاهی داشته باشد حاصل و میسر خواهد شد بلکه جبهه حزن و تاج صدق و لباس توکل داشته آنوقت صوفی میشود شما دانستید که ظاهر صوفی از برق شریعت و باطنش از آتش محبت خالی نخواهد شد در نزد امر خدای ایستد و از طریق منحرف نمیشود قلبش بر سر آتش شوق میگردد و جدو جهد او ایمان و ایستادنش اذعانست (الاحسان ان تعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه براك) باین طوری که گفتیم پیغمبر صادق مصدوق بما خبر داد احسانرا بما لازم فرمود که پیشش بایستیم مانند ایستادن کسی که او را ببینید و ان ذات کسیت که علم و امر و اراده از او مخفی نخواهد شد و پس از ان امکان هست و پس از امکان تکوین و پس

ازان تکلیف و پس ازان فصلست و یا خود وصال او خواهد شد
صد اقامت بنده کی آنست که نفسش را بسید خودش تسلیم بکنند
مرد فقیر اگر بنفس خود شرا یاری بکنند ازیت میکشد و اگر
هر چیز را بمولای خودش واگذارد بی یاری اهل و عشیرتش
مولا باونصرت دهد ما که ائمه دعوت هستیم بنیابت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ما را اقامت فرموده هر کسی که بما اقتدا بکنند سلامت
یابد و هر کس بواسطه ما انابت بخدا بکند غنیمت میبرد حقرا باید
گفت ما اهل بیت هستیم کسی اراده سلب چیزی از ما نمیکند
مگر آنکس مسلوب خواهد شد هیچ سکی بر ماعو عوی نمی کند
مگر او مطرود باید شد هیچ ضار بی قصد زدن مانمی خواهد
الا که او مضروب می شود هیچ دیواری بر سر دیوار مابلند نمی شود
الا که آن دیوار خراب خواهد شد (ان الله بدافع عن الذين
آمنوا) (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) انکار کردن برق
ارواح جهلیست بمدد کاری فتاح کلمات خدا معطل نخواهد شد
(الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین) خداوند متولی
کارشان و کار منادیشان و کار کسی که در منزل نادیشان باشد تولیة
امور همه را میکند خواه در حال حیات و یا خود پس از ممات
خواه علمشان باینها لاحق باشد و یا خود نباشد هیچ فرقی ندارد
بنده اگر اهل مرجع باشد عورت خوایده را ستر خواهد کرد
و باو هم نمی گوید و بفقریان خوبی میکند کو یا خودش هیچ نمی
داند خدا رحمن و رحیم و بزرگ و کریمست بنده ولی خودش

بطوری که نمی داند نصرت می دهد از جای که تصور نخواهد شد
 رزقش می رساند کوه عنایت خدا از غرق شدنش در آب کدر
 و پیس آنهارا محافظه خواهد کرد و باقتدار کامل خودش از محبتش
 قضا قدر هار ابقدر دفع می نماید نه اینکه این کارهارا ولی می کند
 لکن اورا محکم تنزلات غیبیه ثابت است (لیس لها من دون الله
 کاشفة) بغیر از خدا کس انهارا کشف نخواهد کرد

و کسی اعتصام بخدا بکند معصوم میشود و کسی با اغیار بایستد
 پشیمان خواهد شد سید من شیخ منصور الریانی رضی الله عنه
 فرموده است بخدا اعتصام نمودن و اعتماد بخدا داشتن و همه
 افکار خود را از غیر خدا تنزیه کردنست طایفه صوفیه ما را
 ارشاد و طریق را رهنمای کرده اند پرده های مغلق را از خزینة کلام
 قدیم و شریعتی که پر جواهر است برای ما کشف نمودند حکمت
 ادب با خدا و بار رسول خدا برای ما تعریف کردند آنان طایفه
 هستند که همنشین ایشان شقی نخواهد شد کسی ایمان بخدا داشته
 و شأن رسول خدا را بداند آنرا دوست می دارد و تابعشان می شود
 (ای بزرگان) این طایفه صوفیه بصدق نیت و بخلوص طویت
 بر کثرت مجاهده و بر ملازمت مراقبه و طاعت و صبر کردن بر همه
 مکروهات با خدا بیعت کرده اند خداوند سبحانه و تعالی فرموده است
 (رجال صدقوا ما ما هودوا الله علیه) بعزم قوی امور مهمه را سوار
 شده و سرعت نموده و جزم خود را قوت داده و از خواب هجرت
 و خوردن و آشامیدن راهم ترك کرده اند در شب ظلمات با وحشت

بخدمت خدا قائم شده و با خشوع و بیداری و برکوع و سجود و صیام خدمت نمودند برای حصول مطلوبشان در پیش محبوبشان ایستاده و با محارب خودشان بخوبی منازعه کردند حتی بمقام قرب و بمنزل انس و اصل شدند تا که سر گفته خدا (انا لاتضیع اجر من احسن عملا) بر ایشان ظاهر و هویدا شد بس ازان درجه علیا و منزلت قرب خدا با آنان اعطا فرموده بی شبهه هر که نزدیک قریب خدا باشد بخدا نزدیکست و محبی که در نزد احباب حبیبش حبیب باشد حبیب آنان هم میشود حبیب محبتشان محبوب خداست برکت محبتش بدرجه محبوبیت اعتلا خواهند کرد هر چه خدا میخواهد میشود

(ای بزرگان) با ولیای خدا نزدیک باشید کسی با ولی خدا دوست باشد با خدا دوست است و هر کسی با ولی خدا عداوت بکند با خدا عداوت کرده باشد و کسی که دشمن دوست شما باشد ای برادر من عجباً او را دوست میداری خیر خیر بخدا قسم او را دوست نمی داری غیرت خدا از مخلوق بیشتر است خدا بغیرت قهر انتقامش میکشد کسی محب دوست شما باشد آیا او را بغض میکنی خیر خیر نمیکنی بخدا خدا از همه مخلوق کریم تر است خوبی و احسان و انعام و اکرامی میکند خدا ا کرم الا کرمین و ارحم الراحمین است نعمتهای خداوند تعالی را فکر بکن آن نعمتها اگر کسی را بخدای عزیز نزدیک بکند نزدیک میشود و کسی را از خدا دور بکند آنکس دور میشود ای آنکه از ما دور

و مبعوض ماهستی ای مسکین این چه حالتیست از شما صادر
 میشود اگر در شما چیرتی باشد و آنچه بحسن استعداد شما و بخلوص
 محبت خدا و باهل خدا داشته باشد و حال شما بانها هم شهادت
 بکنند ما شما را بطرف خود جذب جواهریم کرد ولی این حال
 در تو نیست بلکه بر ضرر ما بودند بر ما معلوم شد خواهی در این
 حال بمان یا نه لکن حقرا باید گفت نصیب شما شمارا منع کرده
 و عدم استعداد شما شمارا از ما قطع نموده اگر شمارا از خود
 حساب می کردیم از ما دور نمی شدی ای برادر علم قلب را علم ذوق را
 از من بگیر ای برادر شما بجای من بجا قلب شما برای من کشف شده
 است (ای برادر) اگر بنصیحت من گوش میدهی تابع من میشوی
 و نمی گویی اگر مرا بطرف خود میکشی آنوقت تابع میشوم
 من که بر نصیحت هستم در همه حال بر تو لازم است که گوش بدهی
 و تبعیت بکنی هر وقتی بطاعت خدا عمل نمودی و بقضای خدا
 راضی شدی و بدگر خدا استیناس کردی آنوقت از اصفیا میشوی
 و کسی معرفت خدا داشته همش ذائل میشود عارف آنست که
 از همه خلق هجرت و مجرد بکند (ای بزرگان) مغبون کسیست که
 عمر خودش از طاعت غیر خدا صرف بکند زاهد آنکسیست که
 هر چیزیکه از خدا غفلت دهد ترك باید کرد مقبل کسیست که
 رویش بخدا بگرداند صاحب مروت کسیست که بی خدا بچیزی
 تنزل نکند قوی کسیست که قوتش با خدا باشد مجرد تو حید را
 بخود لازم بکنید (توحید) ندیدن ماعدای خدا است وقتی که

(یا الله) گفتی تحقیق باسم اعظم خدا را ذکر کردی ولیکن از هیبتش محرومی زیرا شما از طرف حیثیت خود گفتی نه از طرف حیثیت خدا غناء بزرگ آنست که بخدا سبحانه و تعالی انسیت بگیری و فقر تمام انیست که بامر دکان دائم الفت بکنی غلیظ ترین حجاب و پردها انیست که بمخلوقات استناد کرده باشی معدن معرفت قلبست خدا فرموده است (ان فی ذلک لذکری لمن له قلب) و هم فرموده است (ومن یغظم شعراً لله فانها من تقوی القلوب) (ای بزرگان) کسی از خدا بترسد و دلش را از التفات ماسوی محافظه بکند خدا از حجاب دوری مخرجی برایش میسازد و مشاهده جال وصال خود را از جهتی که بنحیال نمی آید باواحسان میکند معرفت نفس خود بنده معرفت خدا است (من عرف نفسه فقد عرف ربه) کسی معرفت نفس خودش برای معرفت خدا داشته باشد بکلیتش در خدا افنا خواهد شد خدا بد او دعلیه السلام وحی فرموده متنبه باش کسی مرا بداند مرا می خواهد و می طلبد و کسی مرا طلب کرده باشد میجوید و کسی مراجست ماعدای من برخود حبیب آنخا نخواهد کرد

عجبت لمن یقول ذکر ت ربی

و هل انسی فا ذکر من نسیت

اموت اذا ذکر تک ثم احیی

و لولا ماء و صلاک ما حییت

فاحی بالمنی و اموت شو قا
 فکرم احبا علیسک و کم اموت
 شربت الحب کأساً بعد کاس
 فما نفد الشراب ولا رویت

(ای بزرگان) ذکر خدا بر شما لازمست زیرا ذکر مقنن طیس و وصل و ریسمان نزدیکست کسی که ذکر خدا بکند حالتش با خدا خوب میشود و کسی که حالت خوبی با خدا داشته باشد بخدا واصل گردد و ذکر خدا در دلش ثابت میشود معلومست که هر کس بر سر دین دوست خودش خواهد شد مالا لازم شما هستیم صحبت ما تریاق مجرب و دوری از ما سم قاتلست (ای محبوب) خیال می بری تو بعلم خود از ما اکتفا میکنی از علم بلا عمل چه فائده و از عمل بی اخلاص چه منفعت اخلاص هم بر کنار راه خطر است کسی بواسطه شما عمل بکند از سم ریاکاری که مداواتی میکند و پس از اخلاص داشتن که شما را بر سر راه امین دلالت دهد (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) خدای علیم و خبیر باین طور بما خبر داد کمان میری که شما از اهل ذکر هستی اگر شما از آنان بودی از اهل ذکر محبوب نمی شدی و اگر شما از اهل ذکر بودی ثمره فکر بر شما حرام نمیشد حجاب شما شمارا منع کرده و عمل شما شمارا ازین راه بریده است علیه الصلوة والسلام فرموده (اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع) بدرگاه

مالا زم باش ای محجوب همه درجه و مرتبه شما می رود برای شما در درگاه مادرجه و انابه خداوند تعالی هست و انابه بخدا ثابت است خدا فرموده (و انیع سبیل ما اناب) ای متصوف این بطالی برای چه صوفی باش که بشما صوفی بگویم (ای دوست من) کمان می بری از پدرت این طریق برای شما مانده و بسلسله جد شما بشما رسیده و بنام بکر و عمرو و بسند نسب شما برای شما حاصل شده و در کنار خرقه و برطرف تاج شما نقش شده است هم چنین کمان می بری که این بضاعه لباس پشم و یک تاج و عکازی و دلق و عمامه بزرگ و زی و لباس صالحان پوشیدنست خبر بخدا قسم هم چنین نیست خدا بجهت اینها نظر نمی کند بلکه بدل شما نگاه می کند که چه طور از برکت قرب خدا سر و دلت فارغ شده است شما بحجاب تاج و خرقه و بحجاب تسبیح و عصا و بحجاب مسو ح مشغول و از خدا غافل هستی این عقل خالی از نور معرفت چه چیز است و این سری خالی از جوهر عقل چه ای مسکین مانند اعمال صوفیه عمل کردند نمی خواهی ولی لباس آنان می پوشی (ای برادر من) اگر پوشیدن لباس خشیت را بدلت تکلیف کردی و بظاهرت لباس ادب و بنفست لباس ذلت و بانا نیت خود لباس محویت و بزبانت لباس ذکر پوشیدی و ازین حجابها خلاص شدی و پس از آن لباس صوفیان پوشیدی آن زمان برای شما اولی و خوبتر است لیکن چه طور میشود آن وقتی که بشما صوفی بگویند شما آن دم کمان میبری که تاج شما مانند تاج صوفی

و لباس شما مانند لباس آنان هست این شکلها بحقیقت بیکدیگر
 مینماید ولی دلها مختلفند اگر در حال و شان خودت بر سر بصیرت
 باشی پدر و مادر و جد و عم و پیر هن و تاج و سریر و معراج خود را
 از خود خلع میکنی و محض برای خدا بمامی آبی و پس از آن حسن
 اد برای پوشی گمان می بر مکه پس از تحصیل ادب نفس خود ترا
 از لباس و عوارض قطع خواهی کرد (ای مسکین) شما بوهم
 و خیال و دروغ و عجب و غرور خود ترا در راه میروی ولی نجاست
 انانیت را حامل هستی و گمان میبری که من بر سر چیزی هستم این
 چه جالتیست بیا شما علم تواضع و حیرت را تحصیل کن و علم انکسار
 و مسکنت را بیاموز (ای بطلال) علم کبر و دعوا و علم بذرکی بر
 دیگران آموختی از اینها چه چیزی حاصل کردی و بظاهر حال
 آخرت جیفه دنیا را میخواهی این چه بدکاریست میدانی چه طور
 هستی مانند يك مشتری هستی که نجاست ترا بنجاستی میخرد نفس
 خود ترا بنفس خود چه طور اغفال میکنی و بنفس خود و بابناء
 جنس خود را دروغ میکوی هیچ محبی نزدیک محبوبش نمی شود
 مگر که از دشمنش دور شده باشد یکی از مریدان برای آب کشیدن
 دلو خود شرا يك بیری انداخت و پس کشید پراز زر بیرون
 شد پس از آن زر را بیری انداخت و گفت ای عزیز من بحق
 شما قسم می کنم که بغیر از شما چیزی دیگر نمی خواهم کسی نفس
 خود شرا مرید بسازد مراد میشود و کسی اثبات طالبت را
 بکند مطلوب می شود و کسی بر در کاهی ملازم باشد بدرونش

می رود پس از داخل شدن اگر نیتش خوب باشد جایش در صدر
 پنجره و صلت میباشد علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه بمسجد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد دید که يك اعرابی در آن مسجد
 میگوید آلهی از شما يك كوسفند كوچك میخواهم و ابو بكر
 صدیق رضی الله عنه در كوشه دیگر دید که میگوید آلهی من
 شما را می طلبم درین این هر دو مطلب چه تفاوتی غریب هست
 و در مابین این دو همت چه فرقی بزرگ دارد املها با عقل و عقلها
 با املها بازی میکند هر کس ببال و پری همت خود بجانب امل
 و مقصودش بر واز میکند وقتی بنهایت همتش رسید می ایستد
 و ازین تجاوز نخواهد کرد خدا فرموده (قل كل يعمل علی
 شاكلته) یعنی بر نیت و همت خود عمل میکنند (ای برادر من)
 غایت همت و نهایت خود را بر سر آب رفتن و یاخو در هوا پریدن
 نباشد این که شما میخواهی مرغ و ماهی بجای رساند ببال و پری
 همت خود بچیزی که هیچ نهایتی نباشد پرواز کن عارفی که در عرفان
 خود متمکن باشد هیچ چیزی از عرش تا فرش بزرگترین ازین
 مسرتی که بخدای خودش حاصل گردد بدیگری نخواهد شد
 جنت و هر چیزی که در جنت باشد بنسبت سروری که باخدای
 خود میسر گردد از دانه خردلی که در صحرای خالی انداخته شده
 باشد از آن خیلی كوچك تر می نماید از خست نفس و از نائت
 همت و از قلت معرفتست که کسی بنعمت مشغول و از منعم خبردار
 نباشد عارفان از دنیا و قیامت مجرد شده و در طلب رب العالمین هستند

و از نفس و فرزند خود مجرد شده اند یعقوب علیه السلام وقتی که (یا اسفا علی یوسف) را گفت خداوند تعالی باو وحی کرد تا کی یوسف را فکر میکنی آیا یوسف شمار اخلق کرده یا رزقش داده و یا خود نبوت را بشما اعطا کرده است قسم بعزت خودم ابر مرا ذکر میکردی و بمن مشغول میشدی و غیر مرا فراموش میکردی همان ساعت شمارا خلاص میکردم یعقوب علیه السلام فهمید که در ذکر یوسف خطا کرده است زبان خودش را از ذکر یوسف اساک نمود موسی علیه السلام گفت الهی ایانزدیک هستی تا که مناجاتی بکنم و یا خود دوری تاندا ی بکنم خدای تعالی فرمود من هم جلیس کسی هستم که مرا ذکر بکنند و نزدیک کسی هستم که مرا و انست کرده ازان حبل الوری که رک کردندست باونزدیکتر هستم (ای بزرگان) اهل الله رضی الله عنهم گفته اند کسی که ذکر خدا را بکنند آنکس از طرف خدا نورانی میشود و دلش مطمئن و از دشمنش سلامت می یابد و گفته اند ذکر خدا طعام جان و ثنای خدای تعالی شراب آن و از خدا حیا کردن لباس اوست و هم گفته اند هیچ صاحب نعمتی مانند انس و الف و متعم و هیچ ارباب لذتی بمثل ذکر او متلذذ نخواهد شد و در بعض کتب الهیه آمده است خدای تعالی فرموده کسی در نفس خودش مرا ذکر بکنند من در نفس خودم او را ذکر میکنم و کسی در جماعتی مرا ذکر بکنند من هم در جماعتی او را ذکر میکنم و کسی از حیثیت

ذات خودش مرا ذکر بکنند من هم از حیثیت ذات بخودم اورا ذکر میکنم و کسی مرا ذکر بکنند از حیثیت ذات از حیثیت ذات از حیثیت ذات خودم اورا احسان خواهم کرد شغل طائفه صوفیه ذکر خدا و مقصد شان هم ذات خداست عوارضات دنیا را هم بر قضا و قدر خدای یبند نه بدل و نه بزبان بانها معارضه نمیکند (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون) ابن عباس رضی الله عنهما فرموده هیچ مسلمانی نیست که بر سر دل او شیطانی مسلط نباشد اگر ذکر خدا را بکند پس میرود و اگر خدا را فراموش بکند و سوس میکند (ای بزرگان) اگر همه عالم دو فرقه باشد یکی از آن دو فرقه مرا بعود و غیر و خوشبو بسازند و فرقه دیگر گوشت مرا بمقراضی از آتش ببرند در نزد من این طائفه چه نقصانی نمی یابد آن طائفه دیگر هم زیادی احترام نخواهد دید زیرا اینها را همه از مقتضای قدرها می دانم هر زمانی ربه مان معارضه را بسکین تسلیم بریدید آندم خدا را ذکر می کنید در حدیث آمده است (اذکروا الله حتی یقولوا مجنون) (ای بزرگان) ابن خیالهای بی معنی شمارا از جای بجای دیگر برده این حجاب و پرده های غلیظه شمارا از مقامی بمقام دیگر تحویل کرده است در نزد پردها ایستادن همت نیست همت انیست که شرع حجابها را پاره پاره بکنید و نزدیک جای واسع و بزرگ بر سید آن چیز را که او هام باو نمی رسد شیر برنده همت ازان می گذر دو میرود پردهای دلها پاره نمیشود مگر بتیرهای دلها پاره پاره میگردد

علی امیر المؤمنین علیه السلام گفته است درمان شما از شما است
 نمی بینی و درد شما در تو است نمی فهمی شما گمان میبری که يك
 جثه كوچك هستی نه نه عالم بزرگ در تو مستور شده است عالم
 بزرگ تر عقل است او در تو طی شده ازان عالمی که در تو طی شده
 است جسم شما كوچك می نماید این جثه شما باین غایتی که احاطه
 عالم اكبر است اگر لایق این مقام نشده بود محل این عالم اكبر
 نخواهد شد و بمقدار این جسم و هیكل شما که احاطه عالم اكبر
 شده همت خود را آنقدر بلند کن آن عالمی که شعله ماده اش
 بهر مقابلی رسیده است و برقی رسلش بهمه طرف منتهی شده
 و مهم مدار کش همه صف بلند و محکم راشق نموده و نجات
 فكرتش بهمه حضرت رسیده است بسبب آن شعله خدا مانع
 و معطی میشود و وصل و قطعی میکنند و هم فرق و جعرا میسر
 گردد و بلند کردن و پاین آوردن را خدا بواسطه آن بجا میرساند
 مدار همه دنیا بر سر او است آن چیز از مواد بزرگی آدمی پیشتر
 مخلوق شده است حبیب کریم سید عظیم علیه صلوات الله
 و تسلیاته بما خبر داده که (ان اول ما خلق الله العقل) و تیکه
 فهمیدید چه چیز در شما منطو یست آن دم شأن ذات خود تان
 تعظیم میکنید و بالای شرف صفات خود تان بلند تر می شوید
 تا که از منزلت پردها بالاتر می رویدان پردهای که حجاب قوت
 و مال و اهل و عشیرت و منصب و ریاست است از اینها همه
 میگذری امام ما شافعی رضی الله عنه فرموده است

وكل رياسة من غير علم
اذل من الجلوس على الكناسة

عقل عقل علمست برای مخلوق شرف علم تمام نمیشود مگر بعقل جماعتی گفته اند بنسبت خدا قدر علم از عقل بالاتر است زیرا علم صفت خدای تعالی و عقل صفت مخلوقست اما بنسبت علم و عقل ما مرتبه عقل بندر کتر و بلند تر است زیرا اگر عقل نباشد علم تمام نخواهد شد عاقل اگر چه خطا و ذله میکند نجات یافتنش مأمول و خیرش مرجواست و اگر مرد احق ذله و خطای بکند عدم نجاتش و قطع شدنش از کار خیر از مأمول خواهد شد عاقل کیست که حکمت دین را بفهمد از امام علی امیر المؤمنین کرم الله وجهه و رضی الله عنه بمارسیده و گفته است هر عقلی که دین را احاطه نکند عقل نیست و هر دینی که عقل را احاطه نکند دین نیست همین دین با حکامی آمده و رسول و مبلغ ما علیه الصلوة والسلام اجتنابی از ان احکام بما لازم کرده و بخیر و شر بما وعد وعید فرموده اگر عقلی در عمل خیر و در اجتناب مناهی سعی کرده باشد آدم بسروعد و عید را واصل خواهد شد (ای بزرگان) فکر بکنید ایا هیچ عقل ذکی و صاحب طبع سلیمی هست که بحکمت او امر و نواهی دینی را جاهل باشد خیر بخیر بخدا جاهل نیست بلکه هر عاقلی که زیرک و سلیم الطبع باشد شعاع عقلش بر در امر و نهی معتکف خواهد شد میداند که فائده دین و دینار را جامعست

و در نزد شما چیزی دیگر نمانده مگر آن و عدیکه خدا از فضل و کرم خودش احسان بفرماید و در این مسئله بحثهای بلند و عالیۀ دارد که عجایب قدرت خدا را بیاد می آرد و آنکه در بحث وعید از بطش و عدالت خدا معلوم می گردد در آن اباحت غامضه دارد که عظمه الهمیه را هم بیاد می آرد و طبیعت و حجاب و فهم و فکر شما و هر چیزی از مشهودات کونیه چه علوی و چه سفلی باشد همه اینها شهادت بعظمت الوهیت میکنند اما عدم استعداد و قلت قابلیت شما و قطع رحم و دنائت همت شما از کشف حقیقت این مسئله شمارا منع کرده است آن ریاضتی که غبار غفلت شما از آینه عقلت جلا میدهد بجا است و متابعت دلیل اعظم صلی الله علیه و سلم بهمه چیزیکه از طرف خدا آورده است از گفتار و کردار و حال و خلقش که هست بجا است متابعت این نقد ها را بیارید پس از آن این متاع را بگردانید آیا کسی که همنشین پادشاهی باشد زینت خانه پادشاه و متاعش و حسن البسه و ظروفش و سلاحها و مخزوناتش و از کسی که غضب داشته باشد شدت عقاب و بطش او و کثرت عواید و قوائدش و احسان کردنش بدوست و قرین خودش اینها را همه برای بواب اگر هم جلوس پادشاه ذکر میکند انکار کردن بواب آیا درست میشود خیر خیر چه طور درست و صحیح میشود که بواب مسکین اینها را ندیده است و از این عقلی که اگر جد و جهدی بکند رتبه مجالسه را احراز میکند ازین هم محجوبست آن بواب مانند همنشین پادشاهان

دیدن آن چیزها برای او میسر نخواهد شد اما جد و جهد کردنش بهتر از انکار اوست فائدهش شاملتر و حال و شان و عاقبتش خوبتر و اصلح و شاملتر است و بسبب تراکم ژنگ غفلتی از خدا آینه بصیرت را که ژنگ گرفته باشد از باطن افهام و جوه حقایق البتة دور خواهد ماند و انفاذ نور الهام خدا از این قلب ممنوع خواهد شد و بواسطه بلندی بخار خیالات و ابر او هام روی بیان تاریک میشود آفتاب را بین با کمال روشنی کسی ازین ممنوع باشد او را نخواهد دید و چشمش ندارد که نور بر همان آفتاب را قبول بکنند کسی ضعف بصر داشته باشد کثرت اشراق آفتاب باونفعی نمی رساند مادر منزل روشنی آفتاب قدرت ایستاده ایم چشم ادراک ما ضعیف شده و یا بر غفلت محتجب مانده چشمی که لایق دیدن آن جلال باشد و دل‌های که تحمل مهابت آن عظمت و جلال بکنند نداریم ماهمه براه فنا میرویم فنا ما را در نهایت قعر دوری اومی اندازد باوجود او نزدیک ما و محجوب از ما است ماهمه بسفینه مقصود بباد حرص خود و با علمهای طمع در دریای املهای خود جاری و راهمی میشویم آن دریا مارادر موج اجل خود می اندازد و همه همت خود را بادای مهمات دنیای خود توکیل کردیم و دستهای حوادث بما بازی و صدای هاتف فنا ما را ازعاج میکنند (الناس فی غفلاتهم ورحی المنیة تطحن (مادون دائرة الرحی حصن لمن یحصن) هرروز ملک الموت درپیش و پس ماصدای (اینا تکنونوا یدرککم الموت) را میزند

ظلمت قبرها منتظر داخل بودن جسد ما است مادر هلاکی غفلت
 و در مستی شهوت غرق شده ایم (ای عاقل) تا کی نفس خود
 را از راه نجات دور و براه ازیت و هلاک صرف خواهی کرد
 تا کی از وسعت میدان طاعت دور و براه ضعیفیت مخالفت خدا
 صرف خواهی نمود و تا کی از طاعتی که پیش داری میکنند از
 و اعراض میکنی و از پیاله کناه و از پیس سیئات سیراب میشوی
 و او را بجایهای فتنه و آفات می اندازی (ای برادر من) عمر ما
 کوتاه و ناقد ما چشم دار و رجوع ماهمه بخداست (یا ایها المعداد
 انفسه) لا بدیو مان یتیم العدد (لا بد من یوم بلالیله) (و لیله ثانی بلا یوم
 غد) (ای بزرگان) اول عملهای پیغمبر صلی الله علیه و سلم فکر بود
 و پیش از فرض شدن مغروضات عبادت پیغمبر تفکری در مصنوعات
 و نعمهای خدا بود تا آن زمانی که تکلیف آن چیزهای که باو تکلیف
 شد صلوات الله و سلامه علیه و در نعمتهای خدا تفکر کردن
 و از آن فکر عبرت گرفتن بر شما لازمست زیرا فکری که خالی از
 عبرت باشد مجرد و سوسه و خیالیست آنوقت که نتیجه فکر عبرت
 باشد آن فکر وعظ و حکمت خواهد شد و پس از تفکر عملها را
 بر اصل صحیح بنا و اخلاق را پس از عملها بر راه ملیح محکم بسازید
 اینها را همه بنیت زینت بدهید و ریسمان سخاوت را بپذیرید زیرا
 سخاوت علامت زهد است سخا در زهد است بلکه میگویم هر زمانی که
 سخا صحیح و طبقاتش عالی باشد همه زهد عبارت از و است سخاوت
 اول پانهادن قاصد خداست خداوند تعالی فرموده (الذین یومنون

بالغیب و یقینون الصلواة و مما رزقناهم یفقون اولئك علی هدی
 من ربهم و اولئك هم المفلحون (و رسیمانی که سبب وصلت خداست
 کرهشرا محکم بکنید بواسطه چشم پوشیدن از آن چیزی که در نزد
 مخلوق آن چیزها را بدی بیند و همه این کارها را که می کنید بنا
 بطمع آنیکه راه حق را تمیز بسازید و بکنید زیرا خدای تعالی
 فرموده است (و من نعره نكسه فی الخلق) منتهای افکار و غایت
 ابرار شما دیدن ملوک و متوسط خلق نباشد طبقه سفلی از مخلوقات
 همه در حال عجز و فقر و مسکنتی هستند و پردهای که بر چشمها
 هست خالق را از مخلوق ستر کرده و خدا امر خودش را در مخلوق
 اجرا کرده است پس عاقل انکسیت که باین شأنی برسد که از پرده
 و از زیر پرده که مستور شده است اعراض خواهد کرد و بآن
 مقیم قدیمیکه نعام و خوابش نمی گیرد باو التجا بکند (الاله الخلق
 و الامر) زبان آن عالمان که دلهای مردمان جبار و جرئت زندقها
 و فجور کفره که بدست آن عالمانست و از مکنید و قتیکه زبان
 آنان را و از گردید دست و پای و دلهای خود را از همه چیزی که
 خداوند ملک و عادل و لطیف و خیر را بغضب می آرد از اینها همه
 امساک باید کرد با خدا و با مردمان حال خود را خوب بکنید
 و در وقت خلوت و بغیر از خلوت بانفس خودتان در احسان
 باشید و در زمان مردن و برخواستن و سؤال بانفس خود هم بکنید و
 در حال خوبی باشید این کتاب هیچ مسئله کوچک و بزرگی
 نمی گذارد الا که همه را می گوید و می شمارد (الله یعلم خائفة الاعین

و ما تثنی الصدور) بخدا بخدا از خدا در خبر باشید و با مرش امتثال
 بکنید (و بخندرم الله نفسه امرا) نصیحت را بقبول مقابله کن
 و مقابله امر مطاع را با مثال خواهد کرد و از محاربه خدا احتراز
 بکنید زیرا کسی که معاداتی بکند نجاتی نمی یابد و کسی که محب
 خدا باشد ذلیل نخواهد شد (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون) اسناد اولیا بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 صحیح و ثابت است جماعتی از صحاب پیغمبر و یا خود یک مردی
 تنها کلمه توحید را از تلقین کردند سلسله طائفه صوفیه با آن
 رسیده شد ابن اوس گفته مادر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 بودیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت در بین شما غریبی یعنی اهل
 کتابی هست گفتیم خیر یا رسول الله کسی نیست پس بپشتن در
 امر فرمود و گفت دست خود را بردارید و بگویید (لا اله الا الله)
 مادست خود را برداشتم و گفتیم لا اله الا الله پس از آن گفت
 (الحمد لله) ای خداوند شما ما را با این کلمه ابعات نمودی و بسبب
 این کلمه بما جنت را وعد کردی شما وعده خلاف نیستی پس از آن
 صلی الله علیه وسلم گفت بشما بشارت میدهم که خدا کنه شما را
 مغفرت فرمود اینکه گفتم تلقین پیغمبر بجماعتی فرموده همین
 طور بود اما تلقینش بیک مردی تنها آن هم صحیح و ثابتست علی
 رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد و گفت
 یا رسول الله نزدیکترین طریق و آسانترین و افضل راه بخدارا
 بمن ارشاد بفرما پس از آن صلی الله علیه وسلم گفت افضل و بهترین

چیزی که من گفتم و پیغمبران پیش از من گفتند کلمه (لا اله الا الله) است اگر هفت آسمان و هفت زمین در یک طرف ترازو و (لا اله الا الله) در طرف دیگر باشد طرف لا اله الا الله بآن طرف دیگر مرجع خواهد شد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت قیامت بر نمی خیزد مادامکه بر روی زمین کوبیده (الله الله) باشد علی رضی الله عنه گفت بار رسول الله چه طور ذکر بکنم علیه الصلاة والسلام فرمود هر دو چشم ترا ببند سی دفعه از من کوش کن پس ازان شما سی دفعه بگو من کوش میدارم پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم (لا اله الا الله) را سی دفعه گفت صدایش بلند کرد و چشمانش بر هم زده بود (حضرت علی) کوش میداد پس ازان علی رضی الله عنه (لا اله الا الله) را سی دفعه گفت چشمانش پوشیده و صدایش بلند کرده و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بآن کوش داده بود و باین منوال سلسله صوفیه پیغمبر رسید و توحیدشان ثابت شد و بالکلیه از اغیار مجرد کردند و هم تأثیر را از آثار اسقاط نموده و بر پای استقامت ایستاده پس ازان معرفتشان کامل و طریقتشان عالی شد مانند معامله آنان که با خدا کردند شما همین طور معامله بکنید با طائفه صوفیه مناسبت حاصل بکنید و نظام کار شما پس از و تمام خواهد شد و پای خود را در جای پایهای آنان بنهید حال آن قوم بکوش دادن نصیحت خوب شده لکن گفتار خوب را کوش داده و با حنش تابع شدند وقتی که چیزی بدرا شنیدند از واجتناب کزداند و مجلسهای

ذکر را بخلق کشاده و بوجد آمده نفسشان خوب شده وار
واحشان بالا صعود کرده و در حالت ذکر و سماع برق اخلاصشان
ظاهر شده حاضرشان مانند غایب و غایبشان مثل حاضر می بینی
مانند شاخسار بحالی در حرکت هستند نه بنفس خودشان
(لا اله الا الله) را که میگویند قلبشان بغير خدا مشغول نیست
(الله) را میگویند و بغير از او عبادت نخواهند کرد (هو) را که
میگویند و بغير از او مفتخر نمیشوند وقتی که مغنی و خواننده تغنی
میکند یاد خدا میکنند و در اذکار همتشان عالی میشود (ای
برادر من) برای شما انقدر سؤالی هست که بگوی مادامکه ذکر
عبادت است آنکه در حلقشان کلام عاشقان و نام صالحان را یاد کردن
چه موجب است در جواب شما میگویم که نماز بزرگترین عبادتها
است در آن نماز (السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
السلام علينا وعلى عبد الله الصالحين) میخوانیم و نام پیغمبر
و صالحان میبریم و باین سبب هیچ مصلی مشرک نمی شود
و از بساط عبادت و عبودیتش خارج نخواهد شد ذا کر هم
چنین است خواننده را کوش میدهد فکر و ذکر لقا میکند و بطلب
لقای خدا حالش خوش میشود و کسی که لقای خدا را خواسته
باشد خدا هم ملاقات او را میخواهد بخواننده کوش دادن فراق را
بدل می آرد و برای مردن حاضر و از محبت دنیا فارغ میشود
(حب الدنيا راس كل خطيئة) بخواننده کوش دادن سبب ذکر
صالحانست و بواسطه محبت دوست خدا بخدا نزدیک خواهد شد

اینکه کیفیت و تفصیلش کردیم يك طریقست از طریقهای خدا که بعدد انفس خلایق است (غنی بهم حادی الاحبة فی الدجی قاطر منهم انفسا وقلوبا فاراد مقطوع الجناح بثیئة و همواراد والواحد المملوبا) (نعم) دروغ کو مؤاخذہ خواهد شد و سماع برا و حرامست و در مجلسهای ذکر نبودنش بهتر است تا وقتی که از دروغ دست بردارد و صادق میشود بجا است آنکس - اینکه داخل زمرهٔ ملائکه بوده و بر نفس خودشان غلبه کرده و محو شده اند و ببال و پری ارواحشان پریده و سیر کرده و نزدیک خدا شده اند و صاحب احلامی که از قید بنده کی خلاص یافته و بمقام حریت واصل شده باشد و اغیار آنانرا مملوک نکرده باشند کست خیر خیر آنان همه احرارند خواه مفارقت بکنند خواه نکنند خدا بقائل این بیت رحمت بکنند

اتمنى على الزمان محالا
ان ترى مقلتي طلعة حر

(ای برادر من) من نمیگویم که صوفیه همه رفتند و سوء ظنی بکنم که در این زمان هیچ کسی از آنان نیست لیکن بنا با غلبیت میگویم مادر زمان هستیم که جهالت عام شده و بطالت بسیار و دعوای دروغ مشهور گشته و گفتار مذخرف را نقل میکنند و طریق رواج میدهند مادر این زمان چه کار میکنیم و بر که اعتماد

میکنی اکثر مردمان بطریقها سلوک کرده اند و مادام که در خانه شان هستند مدار آتشان میکنند و مادام که در قبیله شان هستند سلامشان میدهند ولیکن چه فائده از این عزتی که سبب مدارا پیدا شود وجه سود از سلام کسی که در اغفلت باشد و بهر چه مأمور هستی خوب بگیر و ارجه لا اعراض بکن و امر معروف را بجا برسان ابن سماع بچه کار می آید که بی وجد قلب رقص کننده در رقص باشد و بنجاست نفس خودش آلوده گردد و باین رقص و نقصش از ذاکرین کی محسوب خواهد شد

و رب تال تلا القرآن مجتهدا

ببنا الخلائق والقرآن یلغنه

خدا در زیر عرش ملائکهای امر دبی ریش دارد رقص و ذکر خدا میکنند و بدگرش در اهتزاز می هستند آنها ارا وحی هستند برای خدا بخدا ذکر میکنند ای مسکین شما برای نفس خود نفس خود ذکر میکنی آن ملائکها ذا کردند و شما مغبون و مفتون هستی اهتزاز یکه بدگر باشد صوفیان آنرا رقص میگویند ولی در آن وقتی که آن اهتزاز از روح باشد نه از جسم و نسبت رقص را بروح میدهند نه بجسم والا آن رقص کننده بکجا و این ذکر کننده بکجا است طلب اینها حق و طلب آنان باطل است

آن طایفه صوفیه بمشرق رفته شما بمغرب و در مابین مشرق و مغرب خیلی فرقی هست این رقص کننده دروغ گو و آن ذا کران در دیوان خدا مذکورند و در بین ملعون و محبوب فرقی بزرگ دارد وقتی که بمجلس ذکر داخل شدید مذکور را ملاحظه بکنید سماعرا بهوش گوش بدهید خواننده که نام صالحان را ذکر میکند تبعیت آنان بر خود لازم بسازید تا که از صالحان باشید هر کس با محب خودش میشود و با خلاق آنان متخلق باشید حالرا از آنان بگیری و جدی که حق باشد حق است و بهوای نفس خود تان عمل نکنید و نمیکویم که من سماعرا دوست نمی دارم چونکه تحقیق کردم گفتاری که در مقام سماع هست و تابع شدن با حسن آن گفتار برای من ثابت شده است ولیکن شما میگویم که فقرای که باین مرتبه نرسیده باشد برای او اکرام می کنم بنا باینکه در سماع خیلی بلیه هست که مردمانرا بخطای می اندازد و هر زمانی که سماع لازم شد يك خواننده امین و مخلص باشد حبیب علیه السلام را مدح بکند و بذکر خدا و بذکر مردمان صالح کفایت بکند و در اینجا بایستید بر مرشد عارف لازمست مقداریکه لازم باشد از سماع بگیری و بدلهای کسانی که در حضور او هستند باذن و قدرت خدا با آنان افاضه بکنند زیرا مانند بوی خوش حال سرایت می کند و نقطه اخلاص هم اکسیر است مرد کابل آنست که بحال خودش مردمانرا تربیه بکند نه بقالش اگر حال و قال جمع بشود آن مرد اکل خواهد شد و گرفتن

این مقام برای مهیا کردن دفع شوکت کافران و خار جان دین و اصحاب باطل و دفع انکسائی که در این دیار دردلهای ایشان مرض داشته باشد و برای تخویف آنان و اعلای کلمه دین و محکم کردن شرف مسلمان باید کرد نه برای چیز دیگر و اگر حسین نیت داری عمل شما خوب خواهد شد و هر احوال خود را اگر بکتاب و سنت ارجاع بکنی بکمال خیر می رسی اگر چه از یک دری شریعت باشد و الا احوال و اعمال و گفتار شما خیلی بد خواهد شد بلکه فقیر می گویم که مذهبهای که بدشدند فرقی در بین شما و آنان تنها بعلامت و عمامه خواهد شما از صوفیه که احباب خدا و لایق درگاه خدا هستند از آنان باشید نه از قومی که دشمن خدا و دور از خدا هستند از آنان مشوید (ای بزرگان) از دجالیت و شیطنیت و از طریق که باین هر دو صفت راهی می نماید خیلی احتراز باید کرد و شیطان را بایمان خالص منحجول و کنیسه دجال را بدست صداقت خراب بکنید (طریق واضح) نماز و روزه و حج و زکات است و بتوحید خدا و برسالت پیغمبر علیه الصلوة والسلام شهادت کردن و در حال ایمان آوردن اجتناب کردن از محرمات اول ارکانست اینکه ما کفیتیم طریق همین است و بسیار ذکر کردن خدای تعالی علامت حال مؤمنی ایست که او با خدا هست و از آداب ذکر آنست که صدق عزیمت و کمال خشوع و انکسار داشته و از اطوار خود مجرد بودن و بخلوص بر پای نیده کی ایستادن و زره جلالر اپوشیدن هم از ادب ذکر

است حتی ذاکری را اگر مردم کافر دیده باشند یقین بکنند که این ذاکر ذکر خدا را بصدق خالص ذکر میکنند و هر کسی که آن ذاکر را ببیند هیبتی باو برسند و خیالات باطله که بر قلب پاشنده هست از برقه‌های هیبت ذاکر ساقط و محو و برباد باید شد اگر حال ذاکر بر این منوال نباشد او را بقدر امکان اصلاح بکن و ضبط گفتار و جمع ادب باطنی و ظاهر را مهمما ممکن ملاحظه باید کرد و چشم خود را از نگاه کردن بدیکری منع بکن (ای خداوند) ما را ازان کسانی بساز که بر اعضا شان بسبب مراقبه قیدهای کران سوار کردی و از مشاهده دقائق شهود را بر سر ابر شان اقامت فرمودی و در حال نشستن و برخاستن برای محافظه ایشان محافظان را بر سر شان هجوم کردی پس آنان اثر خجالت بر شان پدید آوردند و جبهه شان برای سجده نهاده و از اکثر ذلت رویهای خود شان بردار که توفرش کرده اند پس شما براجت خود نهایت مقصود شان احسان فرمودی و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم (ای فقیر) بقرآن مجید اقتدا بکن و با نثار سلف تابع شو من چه چیزی هستم که شمارا صدابرترم مثل من هیچ نیست مگر مانند پشه بر سر دیواری که هیچ قدرش نباشد با فرعون و هامان و قارون حشر بشوم آن بلای که آنرا گرفته مرا بگیرد اگر از خاطر من خطور بکنند که من شیخ ابن جماعت هستم یا خود من پیشوای ایشان و یا حکم کننده بر آنان و یا خود در نزد من ثابت باشد که من فقیری هستم از آنان چه طور میشود

کسی که لاشی باشد نفس خود را باین چیزها دعوت بکنند و آنکس
 صلاحیتی هیچ چیزی نداشته و از چیزی معدود نخواهد شد البته
 باین چیزها دعوت نمیکند (ای بزرگان) اوقات خودتان بچیزی که
 راحتی در او نباشد ضایع مگردانید هر نفسی که از شما می رود بر شما
 محسوب خواهد شد و از بهوده رفتنش احتراز بکنید و اوقات
 و دلهای خودتان محافظه باید کرد زیرا عزیز ترین اشیا وقت و دلست
 اگر وقت را اهمال و دل را ضایع کرده باشید همه فائده از شما رفته
 است اینرا بدانید گناه دلهارا کور و سیاه و خیلی بد و خسته
 خواهد کرد در نورات نوشته است در هر دل مسلمانی يك كریه
 کننده هست که بر آن دل کریه میکند و در هر دل منافق خواننده
 هست که تغنی می سازد و در دل عارف يك جای هست ابدًا مسرور
 نخواهد شد و در دل منافق جای هست که ابدًا مغموم نمی شود
 (ای بزرگان) شما در این رواق ذکر می کنید و بوجد و حرکت
 می آید فقههای محجوبها میگویند که فقرا رقص میکنند عارفان هم
 میگویند رقص میکنند کسی از شما اگر وجدش دروغ و مرادش
 فاسد و ذکرش بازبان و چشمش باغیار انداخته باشد مانند گفته
 فقها آنکس رقاص است و گفتار شان دروغ نیست و اگر کسی
 از شما وجدش صادق و مقصدش صلاحیت باشد بکلام خدای تعالی
 (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) عمل کرده باشد و آنکس
 از آنان میشود که کوش را بکفتاری دادده و مطلب آن گفتار را

قصد کرده آن مطلبی که در ازل بدعوت خدا اجاسیت کردندست
 بجا رسانیده مانند گفتار خداوند تعالی در حق آنان که فرموده
 است (و اذاخذ ربك من بنی آدم من ظههورهم ذریتهم واشهدهم
 علی انفسهم السمت بر بكم قالو بلی) بی کیفیت مورسم و صنعت
 کوش کننده کوش کرد و خلوت سماع در آنان بتکرر ثابت شد
 و در وقتی که خداوند تعالی آدم علیه السلام را خلق و تکوین فرمود
 و ذریش در دنیا اظهار کرد آن سری که در آن محفوظ و مستور
 بود ظاهر شد هر وقتی که صدای خوش و گفتار خوب را بشنوند
 باصل آن ندای که کوش کرده اند همتشان بان طرفی میرد آنان در
 ازل عارف یخدای تعالی هستندن بر ای خدا یکدیگر را زیارت
 و محبت می کنند و بدگر خدا مشغول و از غیرش اعراض خواهند
 نمود و باین نوع فقیر ذاکر خواهد گفت که روحش رقاص
 و عزیمتش صحیح و عقلش کامل و صحیفه اش سفید و از حظ سماع
 مخفی اخذ کننده و آن سری که در سماع طی شده نشر کننده باشد همان
 فقیر است زیرا سر سماع در همه ذی روحی که شنونده باشد
 موجود است و همه جنس موافق طبع و فهم خودش کوش
 می دهد و همتش بجه منتهی شده از سماع آن مقدار می فهمد
 طفل را نمی بینید وقتی که صدای خوب بکوشش برسد خوشش
 می آید و می خوابد و خواننده که تغنی می کند اشترها راه می روند
 و بارگرا می کشند و نمی فهمند در حدیث آمده است در آسمان
 و زمین چیزی خوشتر از صدای اسرافیل خدا خلق نفرموده

است وقتی که در آسمان میخواند ذکر و تسبیح اهل هفت آسمان بریده خواهد شد آن زمانیکه آدم بزمین هبوط کرد سی صد سال بگریست خدای تعالی باو وحی کرد یا آدم برای چه انقدر گریه و فریاد میکنی گفت یارب من برای اشتیاق جنت و از خوف آتش گریه نمیکنم بلکه گریه کردم بسبب اشتیاقی آن ملائکهای صاحب وجدی که در اطراف عرش هفتاد هزار صف شده امر دبی ریش و مو و بحال وجد در رقص و در اطراف عرش در دوران هستند و دست هریکی از آنها بدست رفیق خود گرفته کردش می کنند و می گویند پادشاه ما پادشاه بزرگ است اگر پادشاه ما نباشد مایه لاک می شویم مانند ما بجا شما ای معبود ما بجا هستی ما که هستیم نوحیب ما و مستعان ما هستی این گفته هارا تا روز قیامت میگویند و حالشان همین است پس از آن خداوند تعالی با آدم وحی کرد که سرت بلند کن و با آنها نظر کن آدم سرش را بطرف آسمان بلند و بملائکها نگاه کرد و دید که همه در اطراف عرش رقص میکنند جبرائیل رئیس و میکائیل خواننده شان هست آندم که آنها را دید خوف و ناله اش ساکن شد و در تفسیر کلام خدای تعالی (فهم فی روضة یحیرون) بسماع تفسیر نمودند در سماع کردن و بوجود آمدن همین اساس مقصد اهل عارفانست این رقص احسان خداست رقص حرام نیست مانند زعم بردن بعض جاهلان از فقراء مبعوضان که زعم حرامی بردند بلکه این احسان برای مردی میشود که خطرهای خودش بداند و در دلش

و سوسها نجسند و بهیچ متاعی از متاع دنیا التفات نکنند و بغیر از خدا جلالت عظمته مقصود دیگری نباشد و کسی که بچرك و سـ و اس و یلیدی طبیعتاً آلوده باشد محافظه ذکر خدا با ادب گفتار و کردار مهمما ممکن ملاحظه باید کرد و در دریای دعوای دروغ غوطه نزنند و ادعای منزلت صوفیه را نکنند نمی دانند که خدای بیند و غیور است و باین مقدار گفتار کفایت کردیم (ای بزرگان) در همه آداب خودتان ظاهر و باطن بشریعت باشید و هر کسی که مظاهر و باطنش بشریعت باشد خدا حظ و نصیب او است و کسی که خدا حظ و نصیب او باشد آن ذات از اهل مقام صدق و در نزد ملوک مقتدر خواهد شد (ای بزرگان) از شما فقها و هم علما هست و شما مجلس و عظ و درس دارید و میخوانید و ذکر و احکام شرعیه را به مردمان تعلیم میکنید شما مانند الکت نباشید آرزوم و خوب را بیرون بکنید و برای نفس خود در شترای بگذارید شما همین طور هستید که حکمت را از ذهن خودتان بیرون میکنید و غل و غسشترا در دلهای خودتان میگذارید خدا کسیرا دوست داشته باشد عیب نفس خود شرا با و نشان میدهد خدا اگر دوست بنده باشد در دل او مرحمت و شفقترا می اندازد و سخا و تراعات دست او می سازد و بدش را فتنه و بنفسش سماحت دهد و عیب نفس خود شرا می بیند و بنفسش انقدر کوچک می نماید که آنرا بهیچ چیزی حساب نخواهد کرد عارف آنست که وقتی مردمان مسرور می شوند بی یاس او محزون باشد و سرورش کم و کویه اش

در از و مطلوبش محبوب خود باشد و هم و غمش کنایه و عیبهای
خود باشد

الناس فی العید قد سرو و قد فرحوا
و ما سررت به و الواحد الصمد

لما تیقنت انی لا اعا ینکم
اغضت عینی ولم انظر الی احد

من نفس خود مرابطوری صرف کردم که هیچ طریقی نکذاشتم
الا که سلوکش کردم و فهمیدم که صحت طریقی بصدق نیت
و مجاهده میشود و هیچ راهی نزد تکبیر و اضحتر و خوبتر از عمل
کردن بشریعت محمدیه راه دیگر ندیدم و هم و بغیر از تخلق باخلاق
اهل ذلت و انکسار و حیرت و اقتقار دیگر ره می یافتم صدیق
اکبر سید ابو بکر رضی الله عنه میگفت جد برای آن خدای که
و صولش بغیر از عجز نخواهد شد و از درك ادراکش عاجز بودن
عین ادراک اوست روایت شده خدای تعالی بموسی علیه السلام
گفت یا موسی چیزی برای من بیا که در خزینه ام نباشد گفت
یا ربی شما رب العالمین هستی خزینه شما چه نقصانی دارد گفت
یا موسی بدان خزینهای من پراز کبریا و عزو جلال و جبر و نیست
ولی ذلت و انکسار و مسکننت را برای من بیا زیرا دلهای

کسانیکه برای من شکسته باشد من در نزد آنان هستم یا موسی
از انکسار بزرگتر بچیزی هیچ قریبی بمن تقرب نکرده است
(ای بزرگان) از ترسیدن محاسبه نفس پیدا و از محاسبه مراقبه
میشود و از مراقبه دوام مشغولی بخدا حاصل و میسر کرده در
زمان ما غبطه زیادتر بان مؤمنی میشود که زمان خود شرا بفهمد
و زبانشرا محافظه بکند و بشأن خودش ملازمت دارد و از صالحان
باشد بسید خود عبدالملک الخرنوتی قدس الله سره کفتم وصیتی
بمن کن او بمن گفت یا اجد کسی بما سوا ملتفت باشد واصل
نمیشود و در اعتقادش شك داشته باشد نجاتی نمی یابد و کسی
نقصانی نفس خود شرا نداند همه اوقات او نقصانست يك سال
این وصیت شیخ را در نفس خودم محافظه میکردم هیچ خطره
از خاطر مخطور نمیکرد الا که آن نصیحت را تذکرمی کردم هماندم
آن خطره از من زائل میشد پس از آن سال دیگر زیارتش کردم
وقتی بیرون شدن باو کفتم ای بزرگ من نصیحتم کن پس بمن
گفت ای اجد در طبیها علت و در اولیا جهالت بودن و با حبا
جفا کردن خیلی قبیح است از نزدش بیرون شدم يك سال او را
در نفس خود محافظه کردم و بنصیحتش متفغ شدم مرد عالم
و عارف بسبب مراقبه و ترسیدن از خدا برای نفس خودش
بزرگ سیاستی دارد وقتی که اراده سخنی بکند پیش از گفتن
ملاحظه میکند اگر صلاح کارش در آن باشد حرفی میزند و الا
دهنش محکم میگیرد چونکه در این مسئله روایتها آمده است

(لسانك اسدك ان حرسه حرسك وان اطلقته رفسك) كلام عارف ژنك ميبرد سكوتش دنائت را ازان دور ميكند براي اهلس امر بمعروف ونهي ازمنكرى خواهد كرد خدا فرموده است (لاخير في كثير من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس) كسى را معرفت خدا زياده باشد اد بش باخدا زيادتر است وكسى بخدا نزديك باشد خبلى از خدا مى ترسد قاضى مقرى امام صالح سيدمن على ابو الفضل الواسطى بمن خبر داد خبرش باسندى كه بخطيب بغدادى رسیده و ازان بسلسله اش تا (ابى الجارود العباس) رسیده شده كه جابر بن هبدا الله رضى الله عنه وعنه اجمعين گفت حديثى در حق قصاص بمن رسيد صاحب آن حديث در مصر بود اشرى خريدم و بارى باوبستم پس يك ماه راه رقم ناوارد مصر شدم اورا بمن نشان دادند ديدم كه در خانه اش بندكرده در رازدم يك عبد سياه بيرون شد كفتم فلان دراينجاست خاموش شد و رفت و بسيد خودش گفت پيش در اعرابى شما را مى طلبد گفت برو ازو سؤال كن تو كيستى پس ازان آمد و گفتش من جابر بن عبد الله صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم هستم پس جابر بيرون شد بمن مر حبا كرد و دستم بكرفت پس گفت از كجا آيا از عراق مى آيى گفتش بلى از عراق مى آيم يك حديث قصاص بمن رسیده نمنى دانم كه اين حديث از كه مانده در حفظ شما هست گفت بلى در حفظم هست گفت از رسول الله صلى الله عليه شنيدم مى گفت

(ان الله يبعثكم يوم القيامة حفاة عراة غرلا وهو عز وجل قائم على عرشه له بصوت رفيع غير فضيع يسمع كما يسمع القريب يقول انا الديان لا ظلم عندي وعزتي وجلالي لا يحاوزني اليوم ظلم ظالم ولو بلطمة بكف ولو ضربة يد على يد ولاقتصن للجماة من القرناء ولا سئلن الحجر لم نكب الحجر ولا سئلن العود لم خرس صاحبه في ذلك انزل على يعنى في كتابي وتضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئاً) پس ازان رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت (ان اخوف ما اخاف على امتي من بعدى عمل قوم لوط الافلير تقب امتي العذاب اذ كافأ الرجال بالرجال والنساء بالنساء) ابن حديث اظهار عدالتى خدا بطورى اثبات کرده حتى حيوان و جاد را كه مكلف نيستند از عدالتش قصاص فرموده و در لواط مردمان و سحقه زنان و عید را اثبات کرده علم مکتوم نمیشود و حق گفته خواهد شد جانم فدای قبر مبارك شارع باشد كه تمامی منفعت و مضرت را برای ما بیان فرموده است هر كه ایمان بآن آورده و تابع امرش شده نجاتی یافته و هلاك برای کسیست كه مخالفت او بکند پیغمبر چه طور مأمور شده همین طور بماتبلیغ کرد و هیچ حجت مابرا و نمانده پیغمبر صلى الله عليه وسلم صاحب حجت قائمه ایست بر همه مكلف و بواسطه او محبت خدا بر مخلوقاتش قائم و ثابت شده است و باین طور سبحانه و تعالی فرموده (وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا) (و كفى بالله ولياً و كفى بالله نصيراً) (ای بزرگان) کسی خدا را دوست داشته باشد بنفس

خودش تواضع را تعلیم میکنند و عالیف دنیا را از خود قطع خواهد کرد و بر همه حال خودش خدا را اختیار کرده و بد کرش مشغول میشود و در ماسوی رغبت نمیکند نفس خود را ترك کرده و بحقایق اسرارش بعبادت خدا قایم خواهد شد و از تواضع منبرها و سریرها را از خود دور می اندازد اگر چه در این خصوص ید طولی داشته باشد از همه اینها گذشته خواهد شد مانند آنکسی که در حقش گفته شده .

ترك المنابر والسرير تواضعاً

وله منابر لو يشا و سریر

و لغیره یجی الخراج وانما

یجی الیه محامد واجور

(ای یزکان) حق بنده کی نیست که از غیر سید خودش بالکلیه منقطع باشد بنده کی نیست که کلی و جزئی را ترك باید کرد بنده کی نیست که از طلب هر مزیتی اراده خود را بگذارد بنده کی نیست که بر سر برادران خود ترفعی نکند و بلندى نفس خود را بیند بنده کی استادش در حدود طینت آدمیه ایست بنده کی نیست که در زیر معجزهای قدرت ربانیه در خوف خشیت باشد هیچ بنده بنده کامل نمیشود تا که بمرتبه احدیث واصل گردد و بالکلیه از عبودیت

ماسوی خلاص یافته باشد (ای بزکان) مرادفۀ عمل خود را اتخاذ مکنید و رواق مرا حرم و پس از مردن قبر مرا صنم مسازید دعا از خدا کردم که مرا در دنیا تنها بگذارد تا که جمعیت حاصل گردد وقتی که از دنیای دنیه مفارقت کردم بلکه باین مطلب واصل شوم اگر با خدا جمعیت حاصل گردد همه سهل است و اگر وصل خدا میسر باشد همه آسانست هر چه خاکست خاک میشود خدا سبحانه و تعالی و حق او بر شما لازمست و او را بگریه هیچ کسی را ضرر و منفعت و وصل و قطع و فرق و جمع و عطا و منع میسر نمیشود الا که اینها همه از خدا است و سائط و وسیلهای خدا انکار نخواهد شد اصل ماده بزرگ کلمه است که میگویید و بآن کلمه واصل میشوید آن کلمه (آمنت بالله) ایمان بخدا آوردنست وقتی که بخدا کمال ایمان آوردی و بکلام و رسولش و بهمه چیزی که رسول آورده باشد صلی الله علیه و سلم ایمان آورده میشوی و بکلام خدای تعالی (و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا) عمل کرده باشید و سائط و وسیلهای که بخدا رهنمای میکنند تعظیم کردی و توحید خدا را بجا رسانیدی .

و باشك چشمت بر در که خدا ایستادی و بذلت و خضوع خاک را بوسیدی و مقام رجوع را فهمیدی و آنچه لایق مقامات ملاقاتست مهیا ساختی و در جمیع عملهای خود اخلاص کردی پس شما اخلاص خالص کشتی و پس از آن مستحق مراتب میشوی و از ابر مواهب خدا انوقت بر تو بارش میبارد و عواید کر مرا بر تو رجوع

خواهد کرد و سفره‌های نعمرا برای شما کشیده خواهد شد و برای معرفت خلق شبکه عرفان شما منشور می‌گردد حتی هیچ فضیلتی دیگر نمی‌ماند که مگر بهمه نائل و باذن خداوند بدعوت نیابت ظاهر و باطن و اصل میشوی (ای بزرگان) حال و شأن فقهاء و علمارا تعظیم بکنید مانند تعظیم شأن اولیا و عرفا زیرا طریق یکیست علما و ارث ظاهر شریعت هستند و حامل احکام و تعلیم کنندهٔ مردم مانند واصلان خدا بسبب علما واصل میشوند زیرا سعی و عمل کردن برطریقی که مباح بر شرع باشد فائده ندارد اگر عابدی پنج صد سال بطریق غیر شریعت عبادت خدا بکند عبادتش بخودش راجع و کناهش بر او است روز قیامت وزن و قیمتی ندارد دو رکعت نمازی کسی که در دین خود عالم باشد از دو هزار رکعت نمازی فقیری که در دین خود جاهل باشد در نزد خدا آن دو رکعت افضل و بهتر است حسن ظن در حق جمیع علما بر شما لازمست امامتقیانی از علمای عاملین که خدا با آنان تعلیم فرموده بحقیقت آنان اولیا هستند حرمت آنها در نزد شما محفوظ باید شد علیه الصلوة والسلام فرموده است (من عمل بما یعلم ورثه الله علم ما لم یعلم) و گفته است صلی الله علیه وسلم (العلماء ورثة الانبیاء) الحدیث آنان مردمان بزرگ و اشراف مخلوقات و دلالت کنندهٔ راه حق هستند مانند بعض متصوفه مگویند ما اهل باطل و آنان اهل ظاهر هستند دین هر دورا جمع کرده باطنش خلاصهٔ ظاهر است و ظاهرش ظرف باطنست اگر ظاهر نباشد باطن نیست

و اگر ظاهر نباشد باطن صحیح و ثابت نمیشود دل بی بدن قائم نخواهد شد بلکه بدن اگر نباشد دل فاسد میشود دل نور بدنست آن علمی که بعض صوفیه آنرا بعلم باطن نام نهاده است عبارت از اصلاح دلست اولاً باعضای ظاهر عمل و بدل تصدیق کردندست هر زمانی که دل شما حسن نیت و پاکی اعتقادی داشته باشد ولی کشتن مردم و دزدی و زنا کردن و شراب خوردن و دروغ گفتن و تکبر کردن و سخنهای درشت گفتنی داشته باشد چه فائده از حسن نیت شما و از طهارت دل شما چه سود و وقتی که ظاهر را عبادت خدا کردی و روزه گرفتی و عفت و صداقت و تواضع نمودی ولی در باطن دل شما ریا و فساد داشته باشد ازین عملی که کردی چه فائده بشما می رسد پس وقتی که معین شد باطن خلاصه ظاهر و ظاهر ظرف باطن است هیچ فرقی درین این هر دو نخواهد شد و یکی از دیگری استغنا حاصل نخواهد یافت آن وقت اگر شما بگویند ما اهل ظاهر هستیم مانند آنست که بگویند اهل باطن هستیم وقتی که گفتی ما اهل ظاهر شریعت هستیم آندم باطن حقیقتاً ذکر کردی کدام حالت باطنیه صوفیه هست که ظاهر شریعت بعلمش امر نکرده باشد و کدام حالت ظاهره هست که ظاهر شریعت باصلاح باطنش امر نقرموده است درین ظاهر و باطن فرق و تفریق مکنید زیرا این بدعت بیهوده است و حقوق علما و فقهارا ترك مکنید زیرا ترك حقوق جهل و حاقست حلاوت علما گرفتن و تلخی علما ابطال کردن نمیشود زیرا این

حلاوت بی تلخی فائده نمی بخشد زیرا ابن تلخی حلاوت ابدیه را نتیجه می دهد (انالنفیع اجر من احسن عملا) نص کلام قدیم بر مکافات اعمال شما شهادت میکند اخلاص اینست که عمل شما مخصوص خدا باشد و برای دنیا و آخرت نباشد و هم حسی ظن بخدا سبحانه و تعالی در همه حالی از احوال و در همه عملی از عملها و در هر سخنی از سخنها داشته باشد اینها همه بایمان آوردن و بامرش امتثال کردن و بطلب رضای خدا بودن حاصل و میسر گردد (ای بزرگان) می گویند حارث گفت و ابوینید گفت و حلاج گفت این چه حالنیست پیش از این حرفها بگویند شافعی گفت و مالکی گفت و احمد گفت و نعمان گفت و پس از آن بحرفهای دیگر منتفع باشید حرفهای حارث و ابوینید زیادی و نقصانی نمی آرد حرفهای شافعی و مالک بهترین نجات دهنده و نزدیکترین طریقهها است احکام شریعت را بعلم و عمل محکم بکنید پس از آن همت را بمسائل مشککه احکام علم و علما باند سازید مجلس علمی از عبادتی هفتاد ساله بهتر است یعنی از عبادت نافله و از عبادت مردم بی علم باشد (اهل یتوی الذین یعلمون والذین لایعلمون) (ام اهل یتوی الظلمات والنور) شیخان طریقت و فارسان میدان حقیقت بشما میگویند که دامتی علمارا بگرید من ابشما نمی گویم فلسفه بخوانید و فیلسوف باشید لکن میگویم که شریعترا بدانید خدا با کسی اراده خیری داشته باشد او را عالم دینی می سازد خدا ولی جاهلرا اتخاذ فرموده اگر جاهلرا بولی اتخاذ

فرموده باشد عالمش می‌کند هر کسی ولی باشد در شریعت دین
خودش جاهل نخواهد شد او میداند که چه طور نماز و روزه
و زکات و حج را بجا می‌آورد و چه طور ذکر خدا میکند و علم معامله
با خدا یقین کرده میداند مانند این مردم اگر چه امی باشد عالمست
با و جاهل نخواهند گفت مگر که او علم مقصود را نداند علم بدیع
و بیان و ادبیاتی که مراد شعراست و فن جدل و مناظره اینها علم
نیستند بلکه مختصر بگوئیم علم جبر نیست که خدا با و امر و نهی
فرموده است علمی که جامع و تمام باشد علم تفسیر و حدیث
و شریعتست فنون لفظیه و قواعد نظریه که واضع آنها وضع
کرده و نامش علم نهاده آنها فنونی هستند که گفتند جبر را دانستن
علم و ندانستنش جهل است کوشهای خودتان از علم وحدت و از
فلسفه و از دیگر علمی مانند اینها که باشد گر بسازید زیرا این
علمها بطرف آتش جای لغزیدن پایهاست خدا ما و شما را حافظ
باشد ظاهر را محافظ بکنند ای خدایا مانند ایمان پیرزنها ایمانی
میخواهیم (قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون) با علما قطع
صله مکنید و با آنها بنشینید از آنان علمی بیاموزید مگوئید فلان
عامل نیست از علم او چیزی بگیری و عمل بکنید او را با عملش بخدا
و ابگذارید اولیا رضی الله عنهم حکمترا اخذ میکنند و از کدام
زبانی ظاهر شده و بکدام سنی نوشته شده و بواسطه کدام کافری
واصل شده است مبالغاتی نمی‌کنند و در خلق زمین و آسمان تفکر
می‌کنند (ربنا ما خلقت هذا باطلا) می‌گویند اولیا پلهای

مخلوقست انانکه بر آن پلها موفق هستند بطرف خدا عبور میکنند و خدا بحضرت خودش آنانرا نزدیک می سازد و در چشم بهم زدن دلهای آنان از خود محبوب نخواهد کرد و فراق را از مابین بیرون کرده اند و براسرار طلسم کتم را اقامت کرده شبها قائم و روزها صائم هستند و در بعض اولیا فکر و دیدگری ذکر غلبه کرده است و بعض اولیا کارهای متفرقه در خود شان جمع کرده اند (رجال لاتلهیهم تجارة ولا یبع عن ذکر الله) يك وصیت مهمه بشما میکنم که پس از علم واجبات دینیه باولیا صحبت بکنید زیرا آنان تریاق مجرب هستند همه رأس المال در نزد آنها است صدق و صفا ذوق و فاهم در نزد آنان هست و از دنیا و قیامت مجرد شدن و تجردی بخدا کردن هم در نزد آنان هست این خصلتها خواندن درس و در مجلسها بودن حاصل و میسر نخواهد شد مگر بصحبت شیخ عارفی باشد و حال و قال را جامع شده و بکفتارش رهنمای بکند و بحال خودش بر خیزد (اولئك الذین هداهم الله فبهداهم اقتده) حالت شیخ خواه در کمال خواه در نقصانی باشد بطناً بعد بطن در اتباع و مریدش ظاهر و هویدا گردد اگر کمال حالت داشته باشد حال اتباع کاملش عالی میشود و حال اتباع ناقص زائد گردد و اگر حالت نقص داشته حال مرید کامل ناقص و حال ناقص بالکله زایل خواهد شد مگر که خدای کریم احسان بکند آنوقت احوال را تأثیر نمیشود اثری که باعث نقصانی

کمال اتباع شما بوده و یا خود بالکلیه سبب رفتن خال ناقصان باشد
ازو احتراز باید کرد آثار مردان پس از مردن ظاهر خواهد
شد مردان گفته اند

(ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار)

آثار ذلت و انکسار و ازدعوی مجرد بودن و از تکبر بیرون شدن
و بدرگاه مولا تذلل نمودن و فقرا و علمارا دوست داشتن و موافقت
قضا و قدر بخدا تسلیم شدن و تمسک بشریعت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم بجا آوردن یعنی این آثار را پس از خودتان
بگذارید و بزمان مغرور مشعورید زیرا این در نزد عارف چیزی
نیست مگر آنکه که وقت را بطاعت صرف بکنند و آرزوی دلش را
از آن بکیرد بلی آنوقت لایق عزه شدنست (من سن سنة حسنة
فله اجرها و اجر من عمل بها الی يوم القيامة و من سن سنة سيئة فعليه
وزرها و وز من عمل بها الی يوم القيامة) از قوم سلیمان علیه السلام
احدی نماند ملکش رفت و شریعتش منسوخ شد و پیغمبر ما علیه
افضل الصلاة والسلام شأنش نرفت و شریعتش باذن خدا منسوخ
نخواهد شد (ان الله لا یخلف الميعاد) و صف خدای ملک دیان
منازعه و صف سلیمان کرده و بآیت (لمن الملك اليوم لله الواحد
القهار) ملکش محو و برباد شده و وصف پیغمبر صلی الله علیه
و سلم وقتی که نبده می بود و وصف ربوبیت او را اعانه کرد ذکرش

دائم و امرش عالی گشت (والله بعضك من الناس) شما می بینید که پادشاهان بازریت و حواشی همه رفقت و آثارشان منقلب شد و ورعیه بر حال خودشان باقیست صفت ربو بیت پیادشاهان منازعه کرده زیرا مالکیترا دیدند بنا برین زائل شدند اما رعیت صفت ربو بیت آنانرا محافظه کرده زیرا آنها محقق در منزلت مملوکیست بودند لهذا دائم باقی شدند

سید من شیخ منصور گفته است صحیفه حال شیخ مریدانست شمه از حال و اخلاق شیخ بهرکاری که داشته باشد باید در مریدان باشد مگر زمانی که حالی سماوی بران مرید غلبه بکند و باو مختص باشد بعض مقام مریدی ازین سبب از شیخش بالاتر میشود این فضیلتیست از خدا بهر کسی که میخواهد و میدهد و در مریدان حلاج محبت گفتن وحدت و در اتباع ابی یزید رحمه الله محبت اغماض و سخنهای نازک گفتن و در اصحاب جنید رضی الله عنه محبت جمع کردن طریقت و شریعت و در مریدان (السلما باذی) محبت چیزهای بلندی بر آن منزلت بوده است و در اصحاب سیدما شیخ ابی الفضل محبت وحدت خدائی و ذلت نمودن برای خدا و برای خلق خدا همه اینها در اصحابشان می بینی و در بعضی بعکس این قاعده هم میشود ولیکن این عکس باختصاص خدا خواهد شد (یختص بر حقه من یشاء) معروف کرخی و داود طائی و حسن بصری و مریدانی که بصحبت طائفه صوفیه ادب

آموخند رضی الله عنهم اسباب سیر را بدو کلمه اختصار کرده اند یکی تمسک بشریعت و دیگری تنها طلب حق گردنست (ای برادر من) این شریعت در پیش شما است . بین پیغمبر شما علیه افضل الصلوات والتسلیمات چه طور بوده و چه گفته و اخلاقش بامردمان خوب و بد چه طور بوده است شما مانند عملش عمل کن و مثل سخن او سخن بگو و بخلقش صلی علیه وسلم متخلق باش اگر نمیدانی از علما سؤال کن (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) طایفه صوفیه تحدیث نعمت خدا را کردند اما برای اقرار کردن نعمت منعم و برای شکر نعمت و ترغیب دادن مردمان بر عملها تا که این برکت بر ایشان میسر گردد خدا فرموده است (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) تحدیث نعمت کننده میکوید خدا مرا بر این چیز غالب کرد و این چیز را بمن تعلیم فرمود و خدا مرا این خیر و برکت را هبه کرد و لیکن اونمیکوید من از شما خوبتر و بزرگتر و شریفتر هستم این حرفها دعوا ایست که از رعونت نفس پیدا میشود و زبان مردم احق باینها ناطق خواهد شد آنجیزی که ما را بر تو بهتر کرده و بزرگتر و مشرفتر ساخته نماز و روزه و عبادتها است چیز دیگر نیست (لایامن مکر الله الا القوم الخاسرون) اگر کلام خداوند تعالی (اشکروا لی ولا تکفرون) نمی شد مردم عاقل دهن خود را میدوخت (ای برادر من) بیدرت آدم علیه السلام که صفوت اولی است باو فخر میکنی اکثر فرزندان او کافر شدند و هم چنین اغلب اولاد

انبیا و مرسلین هم کافر بودند بعلم خود فخر می‌کنی شیطان همه مسائل مشمکه را حل کرده و صحیفهای موجود اثرا همه خوانده و حل نموده و بمال خود فخر می‌کنی قارون بمال خودش هلاک شد و بملك خود فخر می‌کنی ملك فرعون از طرف خدا چیزی برای او حاصل نکرد ابراهیم علیه السلام پس از مجرد شدن و بخدا رجوع نمودن هلاک نشد و موسی علیه السلام پس از فرش کردن ذلت در پیش خالفش ذلیل نشد و شان یونس علیه السلام پس از انجا کردن بصدق سخن (لا اله الا انت سبحانك) ضایع نشد و یوسف علیه السلام پس از تسلیم شدنش بقضای خدا و با اعتماد کردنش بخدا خائب نشد پیغمبران و رسل و صدیقان و صالحان همین طور هستند (لا تبدل لكلمات الله) (ای برادر من) تو بجاهستی و در کدام جای در حیرت ماندی و در میدانهای هجران در صحرای و همت سرگردان ماندی خدا را طلب کن خدا را بر شما از تو حریصتر هستم قسم بخدا اگر از خدا منقطع شوی از خدایان شما می‌ترسم ای خدایا از قطعی که پس از وصل میشود خود مرا بشما می‌سپارم (ای برادر من) وقتی که منقطع شدی و در آن حال و صلا امان بردی پس از من چیزی نخواه و وقتی که خودت عالم شمردی با اینکه خیلی جاهل داشتی تحقیق از شما همه خویها گذشته خواهد شد و صوفیه از شما سبقت نمود و لو مها شما شامل کشت من نمی‌گویم از اسباب منقطع شوید و از تجارت و صنعت دور باشید لیکن می‌گویم که از غفلت

وازین حرامها منقطع باید شد من بشما نمی گویم اهل و عیال را
 ترك بکنید لباس میو شانید و لیکن بشما می گویم بواسطه
 اهل و عیال از خدا غافل مشوید و بلباس تکبر بر فقرا
 مکنید من میگویم آن زینتی که لازم نیست آن زینت اظهار
 مکنید زیرا دل فقرا ازین منکسر خواهد شد و از عجب و غفلت
 شما می رسم من می گویم لباس خود نان پاك بکنید (فل من حرم
 ذینة الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الرزق) من می گویم
 دلهای خود را پاك بکنید این پاکی از پاکی لباس بهتراست خدا
 بلباس شما نگاهی نمی کند ولیکن بدلهای شما نظر خواهد کرد
 مانند این گفتار سید علیه افضل الصلوات و التسلیمان گفته است
 (حاربوا الشیطان ببعضکم بنصیحة بعضکم بخلق بعضکم بحال
 بعضکم بقال بعضکم) خدا فرموده است (و تعاونوا علی البر
 و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العدوان) و خدای تعالی فرموده
 است (الذین یقاتلون صفا کانهم بنیان مرصوص) و باشیطان
 و نفس وعد و خدارا صوفیان مقاتله میکنند مقاتله شیطان برای
 آنست که از خدا منقطع نشوند و مقاتله نفس برای آنست که
 بشهوتهای دنیه مشغول و از عبادت خدا غافل نشوند و مقاتله عدو
 خدا برای آنست که کلمه الله را بلند و علم رهنمای بن خدا منشور
 گردد (اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) شأن
 علما تعظیم بکنید بطوری که واجبات علما بجایش برساند زیرا علم
 درك حقایق اشیا است خواه سماعی خواه عقلی باشد حق

ایمان را که بزبان اقرار نمودن و بدل اعتقاد کردندست بجا برسانید و حکم اسلامی که متابعت شریعت و از طبیعت اعراض نمودنست آنرا لازم بشوید معرفتاً تحقیق بکنید آنهم معرفت وحدانیت خدا است نیت را تطهیر بکنید آنهم خطره ایست در دل و بغیر از خدا کسی بآن اطلاع ندارد اورا تطهیر بکنید ادبرا محکم بکنید آنهم چیز را در جای خودش نهادنست آنرا محکم بسازید و عظمتی که برای ارشاد اصحاب غفلتهاست آنرا مختصر بکنید و نصیحتی که بر محافظه راه دهد مطلع شدنست اورا ببلاغت بجا برسانید و محبتی که نسیان ماعدای محبوبست بصدافت عمل بیارید و ادبی در دعا آنهم رفع حاجات باعلای مقام درجاتست اکمال بکنید و علامات تصوفی که ترك اختیار است محکم بسازید و راه عبودیت که ترك دنیا و گذاشتن ازدعوی و برداشتن بلوی و محبت مولا است اتقان بکنید و راه نزدیکی از همه ما سوی الله بسط خواهی کرد و صدق که موافقت ظاهر و باطنست در آن ثابت شوید و نعمت عافیتی که او نفس بی بلا و رزق بی اذیت و بی ریا عمل کردندست قدرش را تعظیم بکنید و استقامتی که هیچ چیزی برخدا اختیار نمودنست در نزد حدودش بایستید و حلالی که خورنده اش در دنیا ضامن و در قیامت مؤاخذة نمی شود آنرا تحری بکنید و طریق طاعتی که در گرفتار و کددار و در همه احوال طلب رضای خدا است آنرا محکم بسازید و عروه صبری که دل را محکم خدا هشیار کردندست اورا بگیری و عزلت و خلوتی که از مردمان

دور شدن و ترك طمع و بدل از اختلاط مردمان هجرت نمودنست
 دلرا از نپها تطهير بكنيد اگر چه خودش در بين مرمانست ولى
 از خود خودشرا تطهير بايد كرد (متنبه شويد) ولى كسيست كه
 رويش را از نفس و شيطان و دنيا و هوى بر گرداند و روى و دلش
 بطرف مولا بگرداند و از دنيا و قيامت اعراض بكنند و چيزى بغير
 خداى تعالى طلب نكنند قانع كسيست بقسمت راضى و بلقمه اكتفا
 خواهد كرد شمارا از بعض اوصاف و خصلت تحزير خواهم كرد
 احتراز بكنيد احتراز از متصف بودن بچيزى از آن اوصافى كه
 ميگويم زيرا آنها سم هائلست و بتقواى خداوند و بدور شدن از آن
 خصلتهائى كه ذكر خواهم كرد شمارا وصيت مي كنم يكي از آن
 اوصاف حسديست كه اراده زوال نعمت محسوداست و ديكرى
 كبريست كه نفس خود را از غيرش بهترديدن است و ديكر دروغست كه
 برخلاف واقع سخنى اختراع كردن و گفتار بدى كه از منفعت عارى
 باشد و ديكر غيبتيست كه بيان بديهائى بشريه ايست و ديكرى
 حرصيست كه از دنيا سیر نشدنست و ديكرى غضبيست كه براى
 انتقام جوش كردن خونست و ديكرى رياست كه بدیدن اغيار
 خشنود شدنست و ديكر ظلمست كه بآرزوى نفس خودش متابعت
 كردنست من بشما مي گويم كه دائماً در بين خوف و رجا باشد
 خوف اتيست كه بسبب كناهش بدل از خدا ترسيدنست
 رجا اتيست كه بحسن وعد خدا دل مردم ساكن باشد و تصفيه
 روح رياضتى ميسر مى شود آن هم تبديل كردن حالت بدى بحالت

خوبیست دین عبارت از امر بمعروف و از منکر نهی کردنست (ان الدین عند الله الاسلام) هر کسی که امر بمعروف و نهی از منکری بکند انکس در زمین خلیفه خدا و خلیفه پیغمبر خدا و خلیفه کتاب خداست صادق و مصدوق علیه افضل الصلوة والسلام باین طور بما خبر داد و علی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که افضل جهاد امر بمعروف و از منکر و از شأن فاسقان نهی کردنست و برای خدا غضب کردن و فی سبیل الله غذار خواستن و بغير از اسلام دین دیگر اختیار نکردنست خدا او را مغفرت یکند مانند مردمان اهل سنتی که در حدود خدای تعالی مداهنه بکنند و در آن حدود بافتد مثل قومی هستند که در سفینه باشند بعضشان در طبقه زیر و دیگری در بالای سفینه باشد مردی برخیزد بدستش آلت سورا کردن داشته باشد و زیر سفینه را سوراخ بکند مردمان بیایند و بگویندش این چه کاریست میکنی پس درجوا بشان بگوید آبرامی خواهم اگر آن مرد را بگیرند و منعش بکنند او را و نفس خودشان را نجات داده شوند و اگر آن مرد را بحال خودش گذاشته باشند مردز او نفس خودشان را در هلاک انداخته شوند در حدیث آمده است (ما من قوم عملوا بالمعاص و فهم من یقدران ینکر علیهم فلم یفعل الا اوشک ان یمهم الله بعذاب من عنده) سفیان ثوی رضی الله عنه می گفت کسی در نزد همسایه اش دوست و در نزد اخوانش محمود باشد بداند آن مرد مداهنیست بلی اگر کسی منکر را مشاهده بکند انکار نکرده سکوت بکند آن مرد در آن

منکر شریکست کوش کننده غیبت شریک غیبت است و همه معاصی که شریعت آنها را تنبیه کرده است این قاعده در آنها جاریست متنبه باشید هر کسی که اختلاط مردمان میکنند اگر چه در نفس خودش متقی باشد کناهش خیلی میشود مگر کسی که مداهنه را ترك بکند و در امر خدا از لومه هیچ کسی پروا نداشته باشد حسبه الله مجرد برای خدا مشغول انکار باشد و منع بکند آنکس مداهن نیست و اصل حسبه الله که شرعی باشد دو چیز است یکی بلطف و دیگر بملایمت و عطف کردنست ابتدای و عطف باید بطریق ملایمت نه بطریق کبر و ترفع باشد زیرا این طور و عطف کردن سبب محکم کردنی خواهش نفس و باعث مناکره کنهکاران و سبب ازیت خواهد کردید اگر و اعظ درشت و بدخلق باشد از حاققتش راه و عطف رانمی یابد و منع مکروهی نخواهد کرد غضب را برای نفس خودش و انکار را برای خدا عز و جل ترك خواهد کرد و بشفای غرض نفس خودش از موعوظ مشغول میشود لهذا و اعظ عاصی میشود در حدیث آمده است (لا یأمر بالمعروف و لا ینهی عن المنکر الا رفیق فیما بامر به رفیق فیما ینهی عنه حکیم فیما یامر به حکیم فیما ینهی عنه) بمارسید که یکی از واعظان بمأمون عباسی رحمه الله و عطف میکرد اما و عطفی بدرشتی و عنف و تکبر بود پس مأمون گفت ای مردم بملایمت و عطف کن خدا کسی از شما بهتر بر کسی از من بدتر فرستاده است و بملایمت امر فرموده و گفت فقولاله قولاً لیناً لعله یتذکر او یخشی) (ای بنرکان)

من بشما میگویم خدا مرا احسان کرده آنچه من بشما امر
و ترغیب میکم بانها متصف شده ام ولیکن خوبی آنست که
این شرط را از واعظ و ناصح طلب مکنید و باین خصلت
بلکه شیطان بر شما ظفر بیابد میگوید امر بمعروف مکن تا که بهمه
عمل نکنی و نهی منکری مکن تا که از همه پرهیز نکنی این سخن
در حسبۀ الله را می بندد کیست آنکسی که از کنه معصوم باشد
امر بمعروف بکنید اگر چه بهمه آن عمل نکرده باشید و نهی منکرا
بجا برسانید اگر چه از همه اجتناب نکردید باین طور پیغمبر ما
علیه اکرم و افضل صلاۀ الله و سلامه فرموده من بشما می گویم
کلید سعادت ابدیه بتبعیت رسول خدا صل الله علیه و سلم حاصل
و میسر میشود و در همه مصادر و مواردش و چگونگی خوردن
و آشامیدن و ایستادن و برخاستن و در خواب بودن و سخن گفتن
پیغمبر را اقتدا کردن حاصل و تبعیت تمام همه صحیح خواهد
شد از بعض ائمه بما رسید که او خربزه را نخورده است زیرا کیفیت
خوردن رسول الله صلی الله علیه و سلم برای او نقل نکرده اند
لهذا نخورد و بعض ائمه سهوا مسح را اول بیای چپ پوشیده
بود لهذا مقدار کند مرا بکفارت این سهو داده است احتراز
ازین سخنی بکنید که بگوید این خصلتها از ان چیزها است که
تعلق بعبادت گرفته است انهارا ترک بکنید زیرا ترک کردن اینها
دری بزرگ از درهای سعادت را می بندد و اما گفتن این سخنی که
عبادت را نمی دانیم بسبب عدم اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم

در این عبادت عذری بیار د این ممکن نیست مگر این سخن از کفر
 خفی و یا خود از حق جلی پیدا بشود خدا ما و شمارا حفظ بکند
 (ای بزرگان) بخدا قسم می کنم کان نمی برم بروی زمین هیچ
 صاحب عقلی نیست که فرقی خوب و بد را نکند الا که همه اعتقاد
 می برند و بدل از عانی میکنند که این عبادتی که شریعت حبیب
 علیه افضل صلوٰة الله و سلامه بوده و آن عادت که بر سرا و شده
 در نزد خالق و مخلوق حالتی مرضیه ایست و آن هم در نزد خالق
 آداب مقبوله و در نزد مخلوق حالت محبوبة ایست و دلها بآن
 مطمئن میشود و اضطرابش بان ساکن خواهد شد کدام عقلیست که
 فرق حالت بیداری از مستی و حال دزد از مرد امین و حال دروغ
 کو از صادق و حال زانی از غفیف و حال متکبر و متواضع و حال
 بنحیل و سخی و حال ظالم و عادل و حال مبطل و محق و حال مفتاب
 و بری از غیبت و حال غدر کننده و رحیم و حال عابد و نائم و حال
 عاقل و متفکر و حال بر و فاجر و حال کافر و مؤمن از یکدیگر لفهمد
 یعنی می فهمد (ان فی ذلک لآیات لاولی الباب) بخدا بخدا بیاید
 خالص متابعت باین پیغمبر بزرگ بکنید که برای مارحمة للعالمین آمده
 و بر مخلوقات حجت و برای موحدین نعمت شده است و از فراموشی
 مرگ احتراز بکنید زیرا این نتیجة غفلتست غفلت از قلت ذکر
 و این هم از قلت ایمانست و مادر و اصل اینها جهلست جهل
 از ضلالت پیدا خواهد شد در بعض کتب آلهیه آمده خداوند
 (تعالت ذاته) میگوید ای بنی آدم بعائیتی که من دادم بر طاعت

من قوت گرفتی و بتوفیق من فرض مرا ادا کردی و برزقی که
من دادم بر معصیت قوی شدی و پمشتیت من هر چه برای نفس
خود میخواهی آنرا می خواهی بنعمت من برخواستی و نشستی
و برکشخا و صباح و شام در امان من هستی و در فضل من تعیش
و در نعمت من تقلب و بعافیتی که من دادم مسترخ شدی و باین همه حال
مارا از یاد خود میری و غیر مرا یاد میکنی و شکر مرا بجانمی رسانی
ای بنی آدم مرگ اسرار شمارا کشف میکند و قیامت خیرهای
شما میخواهد و عذاب پرده شمارا می دردد هر زمانی کنه کوچک
میکنی بکوچکی او را نگاه مکن لکن نگاهی بکسی بکن که باو مخالفت
کردی و هر وقتی که برزق اندک مرزوق شدی بکمی آن رزق نگاه
مکن بلکه برزق دهنده را نگاه باید کرد کنه کوچکرا تحقیر مکن
زیرا نمی دانی که بکدام کنه بمن عصیان کردی و از مکر من امین
مشی زیرا مکر من از رفتار موری بر سر سنجی در شب تاری که
میرود ازان پنهانتر است (ای فرزند آدم) آیا وقتی که بما عصیان
کردی بسبب ذکر غضب من ازان کنه متمتع شدی مانند که من امر
کردم فرض مرا ادا کردی آیا مسکینان را بمال خود ملاحظه نمودی
و کسی که بتوبدی رسانیده باشد باو احسان کردی و کسی که بتویدی
کرده باو خوبی کردی و کسی که بتو ظلم کرده باشد آیا او را عفو
نمودی و کسی از شما قطع شده باو وصل کردی و کسی که با شما
خیانت کرده باشد عجباً در حق او منصف شدی و کسی از شما
هجرت کرده باو حرفی زری و فرزند خود را ادب آموختی آیا

همسایه خود را راضی کردی و از علما از امر دین و دنیا سؤال کردی ای جماعت مردمان من بصورت و محاسن شما و بحسب و نسب شما نگاه می کنم بلکه بدلهای شما می نکریم و باین خصالی از شما راضی میشوم (ای بزرگان) این چیزهای که گفتیم در روز قیامت معلوم می شود که خدا در کلام قدیم نامش آورده و گفته است (یوم القيمة) (یوم الثغابن) (یوم الحاقه) (یوم لاینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون) (یوم الصیحة) (یوم تشیب الولدان) (یوم الزلزله) (یوم الفارعه) (یوم یسف الجبال) (یوم لاتملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله) (ای بزرگان) با ما لمان و عارفان بنشینید زیرا در محبتشان اسراری هست که همنشینان را از حالی بحال دیگر میگرداند در حدیثی وارد شده است کسی با هشت اصناف بنشیند خدا هشت چیزی در آنکس زیاده خواهد کرد و کسی با مرا بنشیند تکبر و قوه دل را خدا در او زیاد میکند و کسی با مردمان تنخا بنشیند حرص در دنیا و مافیها حاصل میشود و کسی با فقرا بنشیند هر چه خدای تعالی قسمت کرده است با او راضی خواهد شد و کسی با بچهها بنشیند لهو و لعبش زیاده میشود و کسی با زنهای بنشیند نادانی و شهوتش زیاده گردد و کسی با صالحان بنشیند خدا رغبتش در طاعت زیاده میکند و کسی با علما بنشیند علم و تقواش زیاده گردد و کسی با فاسقان بنشیند گناهش زیاده و توبه اش تأخیر میکند و هم در حدیث وارد شده صحبتی با عاقل باعث زیادی دین دنیا و آخرت میشود و صحبتی با حقی سبب نقصانی دین دنیا میشود و حسرت و پشیمانی در وقت

مردن و خسارتی در آخرت خواهد شد (ای بزرگان) سی کس هست شفاعتی میکنند عالم و خادم و قتیصر صابر (ای بزرگان) هر چیزی که وارد غیبی و حادث سماوی باشد بدل خوش و فراخی او را بکیرید و از خدا راضی بشوید بقدر طاقت خود تان کار مخلوق بجا برسانید زیرا هر کسی کار دنیا را برای برادر مؤمن درست بکند در قیامت هفتاد حاجتش را خدا ادا خواهد فرمود هر عزیز قومی که ذلیل شده مر جتش بکنید و بتختای قومی که فقیر شده صدقه بسیار باویدهید بسبب این خدا بلارا دفع میکند و اکرام مسافران باید کرد زیرا پیش از مکلف بودن پیغمبر صلی الله علیه وسلم عبادتش همین بود و بامردمان بخلف خوب معامله بکنید زیرا خلق حسن افضل عملها است میکونید که اگر وسعت مالی نداری مردمان را بسعت خلق حسن حصه بدهید خوبی همه خو بیها حسن خلق است صاحب خلق حسن اگر چه در رخت خوابش خوابیده باشد رتبه مردم روزه دار و شب بیدار را دارد زیرا پس از ادای فرضها افضل آن چیزی که بخدای تعالی نزدیک بکند حسن خلقت عبادت شما چه فائده میدهد در حالتی که افتخار بکنی کویا بر خدامنت کرده ای مسکین خدا از جمله عالم مستغنیست وقتی که عبادت خدا کردی بطوری عبادتی بکن که کویا در در کھش ایستادی در عبادتش برای سلطنت او در خضوع باش و از هیبتش پوست بدنت بهم بزند و از اداء واجباتش عجز خود را اعتراف بکن و از دیدن نفس و عمل خود و چیز های دیگر مجرد

باش و در که عزت و جلالش را بدست ذلت و افتقاری بزن در آنوقت بلکه مقبول میشوی و از سخنهای بد و بی معنی زبان خود را پاک یکن نا کلام شما بحضور مقدس خدا تا حضرت عرش علوی برسد آن عرشی که خدا او را جهت طلب ساخته بطوری که کعبه را در زمین جهت عبودیت کرده است (الیه یصعد الکلم الطیب) بآن جهتی که همت مخلوق بآن طرف است و محل نازل شدن امر خداست تا که امر و کرم و لطف خداوند از بالا بیاید و در پیش او هم باخضوع باش خود ترا پست و حقیر بنما و باین معنی اسرار قرآنیه افاده واضح نموده است (وفي السماء رزقکم وما تعدون) خداوند (تعالت اسمائه) فرموده (ومن یتق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث یرید) حازق باش (ای پسر من) حرفهای حضرت بزرگان وقتی که شنیدی آن کلام ظاهر و معلق است بزرگترین اهل حکمت و بیان و فصیحترین نوع انسان صلی الله علیه و سلم که جامع الکلم است کلامش اخص و افصح و اصحتر و کنایه را خوبتر فرموده است وارث و اتباعش همچنین است از من دلتنک مشو (ای برادر من) هر چیزی که فکر شما میکرد از دیدن نفس و مال و حسب و نسب و علم و شهر و زن و فرزند و عمل و فتح و کرامت و مزیت شما اینها همه خطره ایست اگر بخشوع و ذلت و جد و شکر و مسکنت را مقابله کردی اینها همه فتوحات میشود و اگر بعزت و کبر و بلندی و غفلت را مقابله نمودی اینها همه قباحات و سوسه و قطع مرجع خواهد

شد اصلاح نفس و شمع خود را تدارك بكن وقتى كه از عبادت
مولا وسيد خود منقطع شدى اين زمينى كه بر سر او عبادت خدا
ميكنى بر شما كريبه ميكند كانه از تأسف و محبت شما كلام اين قائلرا
مى گويد

و كنت اظن ان جبال رضوى
تذول وان ودك لا يزول

ولكن القلوب لها انقلاب
وحالات ابن آدم تستحيل

وقتى كه زمين بر شما ناله بكند و كار خير شما را بخواهد شما در چه
حالى هستيد اين شان براى شما باشد خوبتر است نه براى زمين تو باين
مسئله عالم بشوى بهتر است از بعض برادران مردان زمان بن
رسيد كه گفته اند

عقدت بيباب الدير عقدة زنار
وقلت خذوالى من فقيه الحمى ثارى

باين بيت معنى ديكر اراده كرده است از اين نوع گفتارها احتراز
بكند حسن ظن لازمست باين شيخ بزرگ بايد آنرا بجا برسانيم

ولکن ادب ما بادین و یا حق ایستادن لازم و اهمست مازنار را کره
تمی دهیم و بدر که کلیسه نمی رویم و دست و پای عالم را می بوسیم
و علم دین خود را از آن طلب می کنیم اما شیخ مقصد خود را باین
لفظها ستر کرده است کاشی طلب و ستر نکرده بود و بعوض آن این
بیت را گفته شده بود .

حالات بباب الدیر عقده ز نار
و طهرت بالفقه الا لاهی اسراری

و ما الدیر و الذنار الا ضلالة
و ما الشرع الا الباب لا وصل بالباری

بلی حالت اهل محبت قلبشرا می گیرد و عقلش مبرود و زبانش
بحرفهای دیوانه و یا کلام مستان و یا خود کسی که خورش جوش
گرفته و یا کسی از خود خبر نداشته میگوید او را باخدای خود
بگذارید اینقدر کفایت شما میکنند و بریسمان شریعت محکم تمسک
بکنید که هر کسی باو تمسک بکند ابد باضلال نخواهد رسید
این کلمات و مانند اینها از سطحاتی که تجاوز از حدت نعمت بیرون
شده است مثل صاحبش مانند کسیست که در بیت خلا خوابیده
و در خوابش دیده که بر تخت سلطنت خوابیده است او پس
از بیداری و فهمیدن جایش البته منجول خواهد شد بخدا بخدا

قسم میدهم بئسما نزد حدود شرعیه بایستید شریعت سید و بزرگ
 مابندگان پسنین محکم بکبرید (مالی و العاظ زید و وهم عمرو و بکر)
 وجه الشریعة اهدی (من سر ذاك و سری) خدا راست گفته
 و شکم برادرت دروغ گفته است (ای برادر من) هر چیزی که
 شما دران هستی اگر حلال نباشد هیچ ثوابی ندارد و اگر مباح
 نباشد شما ازان مسئولی و اگر بحرام خوردن آمدی وقتی که بخدا
 ملاقی میشوی بر شما ایت (ومن يعمل مثقال ذرة شرایره) را
 میخوانند من بشما نمی گویم که راه بر شما تنگست و سیل بارش شمارا
 گرفته و از درگاه کرم مردود شدید نه نه بحق خدای تعالی فردا
 کرم و احسان و لطف و فضل خدا روز قیامت بطوری ظاهر
 میشود که حتی ابلیس و ظلمة کافران بآن کرمها طمع خواهند نمود
 لیکن بشما می گویم که خدای تعالی گناه بخشنده و توبه را قبول
 کننده و شدید العذاب است از در توبه بدر که مغفرت نزدیک و عملی که
 باور اضیست نزدیک بشوید و بترك معصیت از در عقاب دور باشید
 مانند بیم عالمی که عظمت و قدرت خدا را فهمیده است درخشیت
 باشید و بترسید و مانند رجای کسی که بکرمش و بعموم احسانش
 یقین کرده از خدا در دل خود رجای مخفی بدارید زیرا رجای
 مؤمن بمقدار خوفست حتی خوف و رجارا اگر در ترازوی بکشند
 از یکدیگر زیاده نخواهد شد بر کردیدن و رجوع کردن بطرف
 خدا است هر کس مرجع خود عودت میکند و احلش بانجام

می رساند و این مسئله بر او عودت خواهد کرد خدا فرموده است (منها خلقناکم وفيها نعيدکم ومنها نخرجکم نارة اخرى) این جبهه‌ای که از خاک میخوری مانند شما مردمان قوی و شدید بودند ولی رفتند و برباد و خاک شدند و کانه آنان نبوده است (هذا تراب لو تفکره الفتی) (رای علیه من الجباه بساطا) و کانه زراته لو مبرت (صیغت لالسنة الاولى اسفاطا) ای اهل بصیرت و عبرت بگیری دنیا این است و حالش هم چنین این است دیار و مردمانش قسم بشما میدهم که پس از این نوع فکر کردن و عبرت گرفتن کسی هست طمع باین دیار بکند و اصلاح و اعمار دنیا را نخواهد این رواق دنیا را عمارت میکنم برای اینکه صالح و ابراهیم و زنها در آن ساکن باشند و یا خود خانه عمارت میکنم که خودم در آن نیشیم تا وقتی مفارقت احباب و تازمانی که خاک را بالش می‌سازم آبا این رواق را پد رمن بسوا رو پیاده تعمیر کرد و برای من پس از و باقی ماند خیر بخدا قسم بلکه خداوند هبه و احسان و اکرام و مرحمت فرموده آبا این منت مخصوص نیست خیر بخدا سو کند می‌خورم بلکه دنیا را بدوست خود و بقیه از دوست خود میدهد آخرت را نمیدهد مگر به کسی که دوستش باشد خدا بیدرمن خانه و مقامی و لباس و طعامی را احسان کرده من هم مثل پدر خود و اولاد و عیالم در لوح غیبش برزق که در علمش هست محفوظ کرد و جمیع خلق هم چنین است پس برای چیست انقدر خیالات و در راه ضلالت رفتن چه چیز است صاحب کیاست و عاقل کیست که

از خدا بترسد نفسش بخدا نزدیک و برای پس مرگ عمل کرد
 نست خدای تعالی فرموده (ولقد كتبنا فی الذبور من بعد الذکر ان
 الارض یرثها عبادى الصالحون) در تفسیر این آیت مردمان
 اختلاف کردند یکی از ان ارث معنویست که وقتی زمین برای
 عبد خدا بالش میشود نزدیکی خیلی خوب برای آ و خدا میسر
 می سازد دیگر معنایش انیست نبای بمقتضای استحقاق مخلوق
 صالحان وارث زمین میشوند و سیاست خلقش میکنند زیر آمر و حاکم
 عین عملست بلی آمر شما عمل شما است چه طور عمل میکنی مانند عملت
 عاملی بر شما مسلط خواهد شد (ان الارض لله یورثها من یشاء
 من عباده) این آیت شاهدهی آنست که کفتم جاعتی دیگر بزمین
 جنت تفسیر کردند همه بر هدایت هستند (ای برادر من)
 نمی بینید طفل را وقت زاییدن از حرص دنیا دستش بسته است
 وقتی که از دنیا بیرون میشود دستش را واز کرده و بآن چیزی که
 حرص داشته بود بخالی شدن دستش اعتراف کرده مرگ و اعظ
 کافیست .

ایکی و مثلی من یرکی اذا سبقت
 قوافل القوم اهل العلم والعمل

بکاء قوم للقیما الوالہین به
 واننی الخائب الباکى من الذلل

(ای بزرگان) هیچ راه صعب و مسلك مشكل نكندا شينم
الاكه پردهها بشرا كشف كردم و بدست لشكر همتم پردههای پانیش
و بادبان سفينه اشرا بلند كردم و از همه در بدرگاه خدا داخل
شدم دیدمكه بر همه در ازدحام خیلی بزرگ هست پس از در زلت
و انكسار آمدم و دیدمكه خالیست و اصل آن در شدم مطلوب
خودم را حاصل كردم و طالبان هم چنین بر درها ایستاده بودند
خدای من از فضل و كرمش چیزهای كه چشمها ندیده و كوشها
نشنیده و بردلی اهل این زمان خطوری نكرده را خدا بمن هبه
و احسان فرمود رسول كرم خدا بمن و عد كرد كه درست مرید
و محب من و آنكسی كه بمن و بدریت و خلفاء من تمسك بكنند خواه
در مشرق و یادر مغرب باشد تا روز قیامت كه حیلۀ نجات بریده
میشود دستها شان می كیرد نجاتشان می دهد روح فقیر باین طور
بیعت كرده خداوند خلاف وعده خودش نخواهد كرد سخن
كفتن مخلوق با خالق پس از نبی و مرسلین كه سبحانه و تعالی با آنان
بوحی و یا از ورای پرده مكالمه كرده است و بغیر ازان برای کسی
دیكر میسر نخواهد شد انقدر هست كه وعده احسان خدا
بدلهامی اولیا و احبابش در خواب برؤیا و بواسطه محمدیه و الهام
درستی كه بظاهر شریعت اجدیه در همه حالی مخالف نباشد عجلی
خواهد شد (و ذلك فضل الله یونیة من یشاء) (مواهب الرحمن
لا تقض) (وامة المختار مثل المطر) (خزائن السر لا حبابه)
(و الاهل للحكمة نوع البشر) (قد یضلع السابق فی سیره)

و یسبق الضویلع المنتظر) ای خدا حکمت و فهم و معرفت و علم مراد یاد کن و ما را از مسلمانانی که در نزد شما محبوب و مقربست از آنان بساز و از پیرو پیغمبر خود بگردان شما هر اراده که بخواهی میکنی شما ارحم الراحمین هستی (ای بزرگان) نعمت خوردن و آشامیدن و لباس عافیت و امنیت و بردین حق بودنی اینها را همه تعظیم بکنید تا که نعمتها بر شما دائم باشد و یقین را با اشاره صالحان بجا برسانید زیرا نعمتهای خداوند بر آنان میبارد و ابرهای مدد از طرف خدا بآنان و اصل گردد امداد خدا رهبری میکند و آنان بخداوند نزدیک و سینه شان برای ایمان شرح خواهد نمود و آنان را از بزرگان نوع انسان ساخته خدا معرفت را بآنان داده شما خندش و دوست داشته و آنان دوست خدا شدند رضی الله عنهم و رضوا عنه (ذلک الفوز العظیم) بنای توکل خودتان بر خدا محکم بسازید و معانی اسلوههای دعای خودتان خالص بکنید و از نفس و شیطان بر حذر باشید و در هر کاری حزم را بپذیرید زیرا کسی از ار حزم خودش محکم بکند و باشد تر عزمش سوار باشد و بطرف خدا بجنباید خایب و خاسر نخواهد شد آیا واعظ چه میگوید پس از قول خدا (لنجزی کل نفس بما تسعی) اختصار کننده قول خدای تعالی (فل کل بعمل علی شاکلته) چه طور ترجمه می کند منبیه چه میگوید پس از قول خدا سبحانه (انا لانضیع اجر من احسن عملا) ترسیده چه چیز را تدقیق میکنند پس از قول خدا تقدس شانه (بعلم السر و الخفی) (بعلم خائفة الاعین و ما تخفی الصدور) آمر چه

طور توضیحی میکنند پس از قول خدا (و ما انا کم الرسول فخذوه
 و ما نهاکم عنه فانتهوا) نمی کننده بچه چیز می ترساند پس از قول
 خدا سبحانه (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه
 او یتصیبهم عذاب الیم) مرد لیبب بکدام تراز و میکشد پس از قول
 خدا جل و علا (فن یعمل مثقال زره خیر ایره و من یعمل مثقال
 زره شر ایره) (الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین) کلام
 خدا کتاب خداست حجت قائمه و معجزه دائمه ایست و هر چه
 شده و میشود بما خبر داد همه سرپنهان را برای ما کشف کرده
 هر کسی باین کتاب عمل بکند غنیمت و نجات را می یابد و کسی ازین
 میل و انحرافی بکند از خدا بریده و نادامدیشود انیکه گفتیم شریعت
 پیغمبر خداست که سید ناجیان و وسیله مناجات کنندگانست
 حجت بیضاء که پس از ان ابداء ضلالت نخواهد شد این ره راه
 طایفه صوفیه ایست (ان الله مع الذین اتقوا) خدا برای آنان
 بمعیت الهیه شهادت فرموده آن معیت خصوص و معیت امانه
 و معیت امدد گرد نیست کسی بخدا و بکتابش ایمان آورد
 و بشریعت پیغمبرش افتدا بکند و در راه صوفیه برود و با آنان
 باشد و بجماعتشان داخل باشد فوز و نجاتی می یابد ان حزب الله
 هم الفائزون (ای برادر من) راه و سوسه را ترک کن و با مردمان
 انسیت مکن با خدا باش حکم و حکمت را از خدا بکیر (یؤتی الحکمة
 من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا) زبان خود را نصیب
 مکن و نهایت شما این نباشد که حال خود تکذیب نفس خودت

بکنند و سفیدی ریش را بچنا سرخ میکنی و پس از آن میلوینی مویم
 سرخست بقوت اشتر صداقت بر حرم قرب عروج بکن صفهای
 او همام بلشکر همت از جایش بردار التفات بدو اثر دنیا مکن
 بمراقبه کسی که دنیا را خلق کرده است با و مشغول باش و بر یسمان او
 از بریدن خدا خود را حفظ کن علم اقتدار را حامل باش طبل
 زلت را در پیش او بزنی از حجاب زن و فرزند و مال و از حجاب
 وجود و از حجاب عبادت و هشیاری و از حجاب غفلت خود را
 مجرد کن زیرا دیدن هشیاری خود غفلتی بزرگ است و دیدن نور
 خود را ظلمت است همه چیز برای شما حجاب است دری برای مقصود
 و از بکن همه مرا می که از او حائل باشد خود ترا از آن مجرد کن
 معبود را بخواه بکزار عبد زن و دنیا و درهم و دینار و عبد کرامت
 و عبد مخلوق را بکزار کسی را که بعزم ادنی بجانب اعلی رفته
 (سر للجناب بممة مرفوعة) عن عالم التفصیل والاجمال
 (وارفع جنابك عن عبادة غيره) بحقیقه الافعال والاقوال
 (الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا
 ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون) از کرسنکی
 از تشنکی از بر کردیدن احوال خود را متعظ باش حال مخلوقات
 همچنین است و بکفتار بهوده خود را مسرور مشو زیرا تو بطرف
 ماسوا منصرف شدی و بغالیه فقه و شریعت دانستن و برای دام
 نهادن دنیا برفقه تو اطمینان نخواهد رسید و بعلم فلسفه از خدا
 دور مشو با آنکه شما از محبت خدا مفلس هستی و در نزد تصوف

در حال که سمابدوری موصوف هستی در نزد تصوف خودت مایست
 (كل العلوم اذا تخللها السوى) صارت لداعى الانفصال معلما
 (ای بزرگان) راه خدا مانند راه مردی که بشهری میرود دران راه
 بلند و پستی و راست و بکی و صحرا و کوهها و زمین خالی از آب و از
 ساکنان و زمین با طراوت و سبزه ها و آب بسیار و درختها و ساکنان
 اینها همه در راه آن شهر مقصود هست اما شهر مذکور پس از اینها
 همه واقع شده پس اگر کسی بلذت بلندی و یابذلت پائین آمدن
 و یا براحت اعتدال و یا بازیت کوهها و یا بغصه فقر و یا بشدت
 تشنگی و یا بحلاوت و طراوت سبزه ها و آب و درختها و موافقت
 کردن با ساکنان مشغول باشد و بسبب اینها بند بشود
 بمقصود نرسیده در راه می ماند و کسی که باینها مشغول نباشد
 و ازیت راه را تحمل و از لذائذش بگذرد بمقصود و اصل گردد
 سالک راه خدا همچنین است اگر کسی بصعوبت احوال از محول
 الاحوال بر گردد و مستی اقبال و رو کردن مخلوق باو از خدای
 مقلب القلوب منقلب باشد غرض و مقصودش از ان فوت خواهد
 شد و بمقصد نرسیده می ماند بی شبهه از خدا منقطع می شود و اگر
 عقبه راه را و تلخی و شیرینیش را بر پشت خود بگذرد و برود
 بنجات بزرگ خواهد رسید (ای بزرگان) ما بر کوه عرفات بترك
 غرض و نفس و مال با خدا بیعت کردیم بعض مردان با خدا
 مناجاتی کردند و گفتند ای خدا راه و اصل بودنی بشما بمن نما
 جواب آمد که نفس خود را بگذار و بطرف من بیاموسی علیه

السلام بطلب قابله زن خود را میرفت زنش را درد زنا گرفته بود پس از آن باهش گفت (انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی) یعنی خبری از صاحب هوش بیارم که رهبری بما بکنند در خصوص جلب قابله چه کاری بکنیم (فلما ایتها نودی یا موسی انی انار بک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی) یعنی از دیدن نفس و زن خود بگزارد (ای بذرکان) وادی شما مسجد است وقتی بمسجد داخل شدید نعلهای ماسوارا بگزارد و نگاه بکنید چه طور مناجاتی بخداوند می شود و چه طور در حضور سخن گفتن و خطاب کردن میشود آن عملها حضرت احسانیت که او خامه های تقدیسی است بحديث (اعبدا لله کأنک تراه فلم تکن تراه فانه یراک) علامت جهل شما اینست که بنفس و اهلت مشغول شدی من نمیکویم اهل خود را در گوشه اهمال بگزارد و ترک بکنید و در بالای کوه معبد خانه برای خود بسازید بلکه بشما میکویم بخدمت عیال و براحت نفس خود خدمت بکن و دلت را بخدای خود خوش بکن زیرا آن زمان ربوبیت در همه حال از وصف مشارکت مقدس خوا هشد آدم عملهای شرک را بمشکران رد کردی و اعمال توحید را از موحدان قبول کردی (الله الدین الخالص) و خدای تعالی فرموده (فن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا) (ای بزرگان) هر وقتی ببندگان و اولیای خدا طلب اعانه بکنی امدادی که از اولیا می آید از آنان مدد را این

شرك ميشود ولی از خدا طلب حاجت بکن بواسطه محبت
 خدا که بانان هست و بعضی مرد پشمرده و سیاه در درها افتاده است
 آن مردا کر بخدا سو کنند بخورد در یمش خدا آنرا حانت نخوا
 هد کرد خدا تصرف بان داده است خدا برایشان قلب اعیان
 میکند باذن خدا اگر بگویند چیزی که بشو میشود عیسی
 علیه السلام مرغرا از کل درست کرد باذن خدا خلق شد مرده
 را باذن خدا احیا کرد پیغمبر و حبیب ماسید سادات انبیا
 محمد علیه افضل الصلوة والسلام درخت خرما برایش ناله
 کرد سنگها باو سلام کرد همه معجزات پیغمبران و مرسلین
 بر ای او خدا جمع نمود اسرار معجزات پیغمبر در اولیای
 امتش که جاری میشود آن کراماتست زائل می شود و برای
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام معجزه مستمره است (ای فرزندان)
 ای برادر من وقتی که بگویی ای خداوند برجت تو چیزی از شما
 طلب میکنم بگانه بسبب ولایت بنده شما شیخ منصور و با اولیای
 دیگر این چیز را از شما طلب میکنم زیرا ولایت اختصاصی بخدا
 دارد (یختص بر جته من یشاء) پس در این زمان هشیار باشید
 قدرت خدای را حرا بنده ولی مرحوم مدهید زیرا حول
 وقوت و کار کردن همه برای خداست سبحانه و تعالی سببش
 رحمت خداست که بنده ولی خودش اختصاص فرموده است
 و برجت و محبت و عنایت خدای که بخواص بندهکان خودش
 مخصوصت نزدیکش بشو و در هر کار توحید خدا را بکن زیرا خدا

غیور است (ای بزرگان) کسی در رانجشوع بزند بمقبولیت فتح
الباب خواهد شد و کسی بانکسار داخل حول خانه باشد در خانه
عزت می نشیند (ای برادر من) ظاهر و باطن ملازمت امر شریعت
بر شما لازمست و از فراموش کردن ذکر خدا دلت را محافظه کن
و خدمت فقرا و غریبانرا بر خود لازم بدان دائما بعمل صالح بی
سستی و بی ملولی سرعت کن و در رضای خدا برپاش و در
درگاه خداوند بایست و برخواستن شبها بنفست عادت کن و از
ریا کردن سالم شو و در خلوت و غیر خلوت بر گناه پیشین گریه کن
(ای فرزندان من) دنیا خیال و آنچه در دنیا هست در زوالست
ای فرزندان من همه فرزندان دنیا دنیا است و همه فرزندان
آخرت آخرتست از دعوای دروغ در احتراز باش و در
دریای وحدانیت غوطه زدن را ترك كن اعتقاد خودت بنوعی
ثابت بكن كه تغییر نخواهد شد و بوسوسه شیطانیه مشغول
مشو نفس خود را از رفاقت صدیق بد محافظه كن زیرا نهایت
مصاحبتش پشیمانی و در روز قیامت باعث تأسف خواهد شد
بطوری كه خداوند تعالی فرموده است (یالیتنی لم اتخذ فلا خلیلا)
و خدای تعالی فرموده (یالیت یمنی و یمنك بعد المشرقین فیئس القرین)
نفس خود را از همنشین بد حفظ كن تا كه باین هردو آیت در پیش
خدا مخاطب متأسف نشوی زیرا در انجا پشیمانی سودی ندارد
و سخت مسموم نخواهد شد (ای فرزندان من) هر چه میخوری
محو میشود و هر لباس كه میپوشی كهنه میكردد و هر عملی كه میکنی

بان ملاقی میشووی و بطرف خدا توجه کردن و رفتن امریست
 و جوبی فراق دوستان و عدیست که می آید و دنیا اولش ضعیفی
 و سستی و آخرش مردن و بکور رفتن است اگر سبب اکنان روی
 زمین مانده بود مسکنها بش خراب نخواهد شد بخدا دل خود را
 ببند و از غیر خدا اعراض بکن و جمیع احوال خود را بخدا تسلیم
 کن و در راه فقر بتواضع سالت شو و در قدم شریعت مستقیم
 خدمت باش و نیت خودت از چرکی و سوسه حفظ کن و دلت را
 از میل مردمان بکیر و نان خشک و آب تلخی که از در خدا باشد
 بخور و گوشت تازه و انکبین را از در غیر خدا مخور و سببی برای
 معیشت موافق شریعت باشد بکسب حلال تمسک بکن و حیل و
 سبب را ترک بکن و از شکستن دل فقیران در احتراز باش و صله
 رحم کن و بخویشان مکرم باش و کسی بشما ظلم کرده باشد عفو کن
 و کسی بر شما تکبر بکند او را تواضع بکن و بر درهای وزیران
 و حاکمان مکرر بسیار بزیارت فقیران برو و کورستان را بسیار
 زیارت کن با خلق حرف درشت مزن و بمقدار عقلشان سخن بگو
 اخلاقت خوب کن و بمزاج خوب بامردمان امتزاج کن و با جاهلان
 در اعراض باش و حاجت یتیمان بجا برسان و اگر امشان بکن
 و فقرای که از زیارت متروک شده اورا بسیار زیارت بکن و بیوزنان را
 بسرعت در خدمتشان باش و مرجعت کن تا که بشما مرجعت بکنند
 و با خدا باش تا که خدا باتو باشد و اخلاص را در همه گفتار و کردار
 رفیق خود کن و بهدایت خلق بطریق حق در جود و جهدی باش

و کرامات و خرق عادات را رغبت مکن زیرا اولیا مانند زنی هستند که
 خود را از حیفی ستر میکنند آنان خودشان از کرامات ستر خواهند
 کرد لازم درگاه خدا باش دل ترا بطرف رسول خدا بگردان
 و امداد را از درگاه عالی پیغمبر بواسطه شیخ و مرشدت بخواه
 و باخلاص بی طلب شیخ در خدمت شیخ قائم باش و براه ادب
 با او رفتاری کن و در منزلش بسیار خدمت کن و در حضورش
 کم حرفی زن بتعظیم و قار نه بروی تصغیر و احتقار نگاهش کن
 و نصیحت برادران و در تألیف دلهاشان و در اصلاح مردمان
 باش مردمان را مهما ممکن براه خدا جمع و بصداقت دخول
 و سلو کشان بطریقت صوفیه ترغیب کن قلبت بذکر و قالب
 بفکر و نیت خود را باخلاص منور کن و بخدا استعانه و بر مصیبتش
 صبر کن و از خدا راضی شو و در همه حال جد خدا بکن و بر رسول اکرم
 صلی الله علیه و سلم صلوة را بسیار برسان اگر نفست بشهوت و کبر
 حرکتی بکنند روزه بگیر و بر یسمان خدا معتصم باش و در خانه ات
 بنشین بیرون و بجای تفرج خیلی مرو زیرا کسی ترك تفرج بکند
 نائل فرج میشود و بمهمانت اکرام و باهل و فرزند وزن و خادم ترا
 مرحمت کن و در هر چیزی ذکر خدا و بظاهر و باطن در اخلاص
 باش و عمل خوب را برای آخرت کن و عمل دینار را بعمل آخرت
 بگردان (و قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) انیکه کفتم
 نصیحتیست برای تو کردم و برای همه سالکی بطریقت من و برای
 برادران و مسلمانان و دوستان را کفتم خدا آنان را بسیار بکند

همه نصیحت کردم و از خدای بزرگ از همه کنه‌ها خفی و جلی
 و بزرگ کوچک با طلب مغفرت توبه میکنیم انه هو التواب الرحیم
 (ای فرزند من) سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده (ما سر
 عبد سریره الا البسه الله ردائها ان خیرا فخیر وان شرافشر)
 خلاصه لباس خیر و شر را بر عبد خدا پوشیده است اگر ظاهرش
 خیر باشد باطنش خیر است اگر شر باشد شر است (ای فرزند من)
 سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده است (ان الله یحب العبد التقی
 الغنی الخفی) ای فرزند من اگر صاحب عقل حقیق شوی اگر چه
 دنیا بشما میل کرده باشد شما دنیا مایل نمی شوی زیرا دنیا دروغ
 کو و خانیست و باهلهش خنده میکند و کسی از آن اعراض بکند
 در سلامت خواهد شد و کسی بان میلی بکند در بلامی افتد در حدیث
 آمده (حب الدنیا راس کل خطیئة) چه طور محبت دنیا سر
 همه بلاست بغض و اعراضش سر همه خوبیست دنیا مانند
 مار است لمس کردنش زرم و زهرش قاتلست لذت دنیا بزودی زائل
 میشود و روزهایش چون خیالی می‌رود و بانفس خود تبقوای
 خدا مشغول باش یک زره از ذکر خداوند تعالی غافل مشو اگر
 زره غفلت بشما برسد از خدا طلب مغفرتی کن و بدر ملاحظه
 خدا رجوع کن و بدگر خدا مشغول شو و از خدا حیا کن و در خلوت
 و جلوت در مراقبه باش و در حالت فقر و غنا حمد و شکر خدا
 بکن و بنوعی اغیار را ترک بکن که کو یا در خانه دیاری بغیر از
 خدا نیست (ای فرزند من) صوفی صافی باش صوفی منافق

مشو تا هلاك نشوى تصوف عبارت از اینست که از غیر خدا اعراض
 کردن و در ذات خدا بفکر مشغول نبودن و بر خدا زمام حال
 خود را بدر که او تفویض کردن و فتح باب کرم را منتظر شدن
 و بر فضل خدا اعتماد نمودن و در همه وقت از خدا ترسیدن و در همه
 حال حسن ظن بخدا کردنست (ای فرزند من) وقتی که علما
 خواندی و نقل چیز خوب را شنیدی باو عمل کن از آن کسانی مشو که
 میدانند و عمل نمی کنند ای فرزند من نجات عالم بعمل کردن علم
 خودش میشود و هلاکش بترك عمل خواهد شد و در حدیث آمده (ان
 اشد الناس عذابا يوم القيامة عالم لم ينفعه الله بعلمه) زمان خود را بلهو
 و طرب ضایع مگردان و بآلات طرب و و حرفهای خنده کننده را
 گوش مکن فرح و سرور را ترك بکن زیرا سروری در دنیا جنون
 و حزنی در آن عقل است و در دنیا بقا محال و بردنیا همت نهادن
 جهل و ضلالتست ای فرزند من فکر خود را بآن کسانی که پیش
 رفتند مانند انبیا و مرسلین و پادشاهان ظالم مشغول کن بین آنان
 مردند گویا نه آمده اند آنان پیش ما و ما پس آنان آمده ایم پس بر راه
 صالحان برو تا که در جماعتی آنان محشور و از فرقه شان محسوب
 بشوی (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون) (ای
 بزرگان) سر حقیقت ظاهر و علم معرفت نصب شده و درگاه وصول
 و از است از دیدن این معانی شریفه محبت دنیا و فراموشی مرك
 شمارا منع کرده عجبم از کسیست که مرك را میداند و فراموشش
 می کند و عجبم از آن کسیست که می فهمد که از دنیا مفارقت میکنند

چه طور بدینا انقدر اهمیتی می دهد عجبم ازان کسیست که
 میداند بخدا راجع میشود چه طور از خدا منحرف و بغیر از خدا
 ملتفت خواهد شد قسم بخدا این چیز است بزرگ که شمارا غافل
 کرده است لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدروغ دل خوش
 و در بسته نهای نادانی می کردی و در امر رزق حیل می کنی و از
 عذاب در امان هستی. کویا شما نخواندی (افحسیتم انما خلقناکم
 عبثا و انکم البنا لا ترجعون) و کانه نشنیدی (و ما خلقت الجن
 و الانس الا ليعبدون ما ارید منهم من من رزق و ما ارید ان یطعمون)
 خدا برزق شما متکفل شده و حال آنکه در تحصیلش بحیل مشغول
 هستید و برای هیچ کسی کفالت جنت نکرده است شما مانند
 کسی عمل میکنی که کویا بجنّت بشارت شدی و اوقات خود را بلهو
 و فراموش ضایع کردی و روزها را بغفلت و عصیان بسر بردی
 شوخی شما مانند شوخی کسیست که از پشمانی امین شده و بازی
 شما مانند لهو کسیست که روز قیامت را نشنیده است کانه کدرها را
 نمی بیند و از اهلش عبرت نمی گیرید کجاست پدر شما و اجداد
 شما که رقتند و کجاست آن کسانی که از شما زیاده تر مال را جمع کرده
 و بار جهلشان از نادانی شما زیاده تر بود آیا خدا را انکار و یا خود
 بر خدا بزرگی می نمایی (برادران من) کسی فناء نفس خودش
 و بقای خدا بداند نفسش از دنیا اعراض می کند خدای تعالی
 فرموده است (و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی
 فان الجنة هی المأوی) باحبیب خدا که معدن کوه سر مکنون

اوست باو خدا خطاب کرد و گفت (انك ميت وانهم ميتون)
 برای وصول مراتب سلف همت خود را جمع بکن تا که داخل
 زیر کلام خدای تعالی نباشی (فخالف من بعدهم خالف الایة)
 و بدست فقر و اضطرار درگاه کریم را بنزد و از در ذلت و انکسار
 بحضور خدا داخل بشوید محقق بدانید که من و شما بعد از آخرت نقل
 خواهیم کرد و من و شما را لابد بکورتك می نهند (فن يعمل مثقال
 ذرة خیر ایره و من يعمل مثقال ذرة شر ایره) نجات یابنده کسیت که
 با خدا معامله بتقوی بکنند و در حیاتش از خدا بترسد (برادران من)
 بدترین همه چیز جدا شدن احبا و نزدیک شدن دشمنانست
 و از همه چیز شیرینتر و خوبتر جدا شدن دشمنان و نزدیکی دوستا
 نست، لهذا از عملهای بده فارقیت لازمست تا که در کور خود باعمال
 صالحه مقارنت بکنید بخدا قسم میخورم کسی از رفیقان با مرده
 مقارنت نمیکند بغیر از عمل صالح خودش ای برادران من اگر
 لباس حکام و بزرگان و زینت و سلاحشان شمارا مغرور بکنند
 و دلهای شما باین چیزها تنگ باشد بکورستان بروید پیدر بزرگان
 و پیدر خودتان نگاهی بکنید و بینید که همه در حال برابر هستند
 شما هم با آنان مساوی میشوید (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
 یتقلبون) (ای فرزندان من) از گفتار و کردار ما لایعنی مشغول
 مشوید و از راه غفلت خود بخود رجوع کن و بدرهشکاری
 داخل شو و در میدان ذلت و انکسار بایست و از مقام عظمت

و تکبر خارج شو زیرا اول شما یک پاره گوشت و نهایت شما جیفه
 ایست و در مابین ابتدا و انتها در مقام لایق بایست ای فرزند من
 از حسد احتراز کن زیرا حسد مادر همه خطاهاست چونکه
 شیطان وقتی که بآدم حسد کرد تکبر نمود و بآدم سجده نکرد
 و زمانی که برای آدم و حوا سوگند خورد دروغ گفت (انی
 لکما من الناصحین) گفت پس ازان از رحمت خدای تعالی
 مطرود شد دروغ و تکبر و حسد سبب مطرود بودن عبد است
 از در که خدا نفست را بر این خصلتها اصلا اعتیاد مکن و بطرف
 خدا نفس خود را ارجاع کن و بدان که رزق قسمت شده است
 وقتی که اینرا تحقیق کردی اصلا حسد نخواهی کرد بدان که
 مرده هستی اینرا که دانستی تکبر نمی کنی و بدان که باتو محاسبه
 میکنند اینرا که تحقیق کردی دروغ نمی گویی و چشم خود را
 از نگاه بی عرض مردمان پیوش بی انیکه کار بد بکی زیرا
 با خلق چه طور معامله بکنی جزای هم چنین می بینی چه طور شما
 چشم داری دیگران هم چنین چشم دارند شما بادیگران چه نوع
 هستی باین طور بر سر تسلط خواهند شد و زبان خود را از
 مذمت مردمان منع کن زیرا مردمان هم زبان دارند بخود نگاه
 کردن کافیست شما چه طور با مردمان سخن بگویی همین نوع در
 حق شما می گویند و همه روز محاسبه نفس خود را بکن استغفا
 ربس یا رب یا برسان و طیب و مرشد نفس خودت باش و از حساب
 نفس خودت غافل مشو و از اشتغال حظ نفس احتراز کن

(ای بذرکان) با خدا انس گرفتن نمی شود مگر برای عبدی که طهارتش کامل و ذکرش صافی و از هر چیزی که باعث غفلت خدا عزوجل باشد توحش خواهد کرد (توحید) بدل تعظیم کردن خداست بطوری که تعطیل و تشبیه را منع کرده باشد (کشف) يك قوت جاذبه ایست که بخاصیت آن فوت چشم بصیرت را ناصحرای غیب منور می سازد پس ازان نور بصیرت بغیب متصل گردد ولی مانند اتصال شعله شیشه صافی در حال مقابله آن شیشه بغیضان آن نور پس ازان نورش بشعاع منعکس شده بردل صافی متصرف کرد دو پس ازان شعاعش تا عالم عقل ترقی میکند پس باتصال معنوی بعقل متصل میشود و در استفاضه نور عقل بر ساحت دل برای آن نور اثری دارد پس ازان بر انسانی که عین سراسر است دل اشراق میکند پس ازان آنکه از چشم خفیهست و آنکه تصورش از افهام دقتی دارد و موضعش از اغیار مستور است دل آنها را همه می بیند (ای بذرکان) هر زمانی که دل صلاحیت یافت منزل وحی و اسرار و انوار و نزول ملائکه خواهد شد وقتی که دل بفساد رفت منزل ظلم و شیاطین میشود وقتی که صلاحیت قلب شد پیش و پس را بصاحبش هر چه هست خبر میدهد و چیزهای که علمش بان نرسیده باشد تنبیه اش میکند و وقتی که دل بفساد رفت نوع چیزهای بیهوده پیدا میکنند که هرگز رشد را نمی یابد و سعادتش منتفی خواهد شد و بسبب اینست که در نزد من شرط فقیرا اینست که هر نفس از نفسهایش مانند

کبریت اجر بداند بلکه ازان عزیز تر و بجای هر نفس چیرنی عزیز تر از نفس ودیعه بکند که آن چیز صلاحیت ودیعه داشته باشد که بجایش بنهد هیچ نفسی برای آن ضایع مکردان کار ازین بذرکتر است که گمان می بری و توهم می کنی (افضل عبادات و طاعات) بدوام اوقات مراقبه حقست (علامت انس) پرده های که در مابین دلها و علام الغیوب هست آنها را برداشتن است

(محبت) شاخساریست که در دلها کاشته میوه اش بمقدار عقلها است شهرت را کسی دوست نمیدارد مگر که شقی باشد مرادوست بدارید زیار تم بکنید این گفتار از تصوف محسوب نخواهد شد مردی که کمال معرفتی داشته باشد بر در اهل دنیا نمی ایستد انسیت با خلق از حق منقطع بودنست و کسی را خدا عزیز نکند ذلیل میشود و کسی از درجه یقین محروم باشد از مراتب متقین ساقط میشود و کسی برای خدا انقطاعی بکند انقطاعش بخدا واصل میکند صاحب حال حالش با خداست بکس نمی گوید و اگر بخواهم بزبان حال بشما سخنی بگویم باذن خدا شصت اشترامی کشم ولی بشما می گویم اگر سخن کو انیقدر حرفی بزند که کوشهارا کر بکند در حالتی که سخنش در نزد اهل ظاهر مردود باشد نه گفتنش بهتر است اگر متکلم سکوت بکند حتی همنشین او گمان یرد که این مرد متکلم نیست پس ازان حرفی از سانحات باطنیه بزند موافق ظاهر و در نزد شریعت مقبول باشد خدا دلها را برای کوش دادن حرفش و از میکند سامع باذعان و یقین از قبول

خواهد کرد هر حقیقتی که شریعت آنرا رد بکنند زندقه است
اگر شخصی را دید که در هوا میچرد و میپرد باو التفاتی مکنید
تا که حالش را در خصوص امرو نمی چه طور است ببینید (ای
بزرگان) همه حال طائفه صوفیه از اول تا آخرش چهار درجه
ایست و همه حال علما و فقها همچنین چهار درجه دارد (اما
درجه اولی) از حال صوفیه اینست که درجه مردی که مرشد را
طلب می کند برای اینکه می بیند عامه بر این طائفه درویشان
جمع شده اند این حال را دوست دارد درگاه و تکیه و جمعیت و در
سیمای صوفیان بودنش خوشش می آید لهذا صوفی میشود (و درجه
دوم) درجه مردیست که از حسن ظنش باین طائفه مرشدی
طلب می کند آنان و حال آنان را دوست دارد و هر چه از آنها نقل میکنند
دلش بر اوستی کوش می دهد و با اعتقاد پاک و درست از آنان میگیرد
(درجه سیم) درجه مردیست که سلوک مقدمات و قطع عقباتی
میکند و در طریق بدرجهای بلند میرسد ولی بعضی وقت در نزد
کلام خداوند تعالی (ستریم آیاتنا الایه) می ایستد ساعتی دیگر
دنیارا بمشهد آن علامتی که باو ارائتی کردند می بندد پس بواسطه آن
آیت و علامت از ارائت کننده غیب میشود و ساعتی دیگر نفس
خود شرا بمشهد علامت دیگری می بندد که در نفس خود باو نشان
دادند پس با آن آیت از خود غیب میشود این مشهد مشهد ناز
و نیاز است و ازین مقام شطحات و تجاوز و اظهار بلندی بر بزرگان
و بحال بروز سلطنت و ظهور کفتر و کردار و حول و قوت ازین

حاصل خواهد شد (درجه چهارم) درجهٔ مودست طریق را
سالك میشود و تبعیت آثار پیغمبر صلی الله علیه وسلم در همه کفتار
و کردار و حال و خلقی که دارد رأیت بنده کی را حامل میشود و جبین
ذلت در حضور حضرت ربانیت فرش کرده حالت (کل شی
هالك الا وجهه) را مشاهده میکند و در صحیفهٔ جبههٔ همه زره
مخلوقه آیت (الاله الخلف والامر) میخواند و در نزد حد خودش
می ایستد و برخاک ادب رویش را فرش و بسط کرده و در اثناء سیرش
بر عقبهای علامتانی ایستد و می رود پس از آن بطرف معبود منصرف
خواهد شد (ولایشرک بعبادت ربه احدا) صاحب درجهٔ اولی
محجوب و صاحب درجهٔ دوم محب و صاحب درجهٔ سیم مشغول
و صاحب درجهٔ چهارم کاملست و در هر درجهٔ از درجات که ذکر
کردیم درجات بسیار هست که حال مردم برای عارف هویدا خواهد
شد و اما درجات علما و فقها (درجهٔ اولی) درجهٔ مردیست که برای
ریا و جدل و تفاخر و جمع مال و بسیاری گفتگو علما تحصیل
خواهد کرد (درجهٔ دوم) درجهٔ مردیست که طلب علم می کند
اما نه برای مناظره و ریاست بلکه برای انیست که از زمرهٔ علما
محسوب بشود و در بین اهل و عشیرت و اهل بلدش مدح بکنند
و باین قدر کفایت میکند و تنها بظاهری تمسک می نماید (درجهٔ
سیم) درجهٔ مردیست مسائل مشکله را حل و دقائق منقولات
و معقولات را کشف می کند و در دریای جمل غوطه میزند نیت
و همتش در همه احوال نصرت شریعتیست مگر انقدر فرقی هست

عزت علم او را بر مادنش گرفته خواهد شد وقتی که شریعت را نصرت می دهد و بدلیل معارضه میکند آندم نصرت نفس خودش او را می گیرد و افراطی می کند و بر خصمش اقامه دلیل و تشنیع خواهد کرد و بعض وقت او را تکفیر میکند و طعن در او میزنند و مانند حیوان درنده برا و هجوم میکند بی انیکه رعایت حالی از احوال خود و یا احوال خصمش بحدود شرعیه ملاحظه بکند (درجه چهارم) درجه مردیست که خدا او را علمی میدهد برای تنبیه غافل و ارشاد جاهل ورد معاند و نشر فوائد و نصیحت و انکار چیزهای که شرعا مقبول است نفس آن عالم را برای اینها خدا نصب فرموده است و هر حسن و قبحی که هست همه را بتحسین و تقبیح شریعت می بیند امر بمعروف کردنش مانند امر حکیم است که بی تنیدی و خشونت امری میکند و نهی کردنش از منکر مانند نهی مردم مشفق است که بی ظلم و عداوت باشد پس درجه اولی بدخو و صاحب درجه دوم محروم و صاحب درجه سیم مغرور و صاحب درجه چهارم عارفست و در همه این درجات مذکور درجات دیگر هم دارد آنها از حال آن مرد بیان خواهد شد معصوم کیست که خدا او را عصمت بدهد اینها بر شما ظاهر شد (ای بزرگان) نهایت طریق صوفیه نهایت راه فقها است و نهایت طریق فقها نهایت طریق صوفیه است و بریدن عقباتی که در طلبش فقها مبتلا شدند همان عقباتیست که صوفیه در سلوکشان مبتلا گشتند و فرقی در مابین اینها لفظیست مادی و معنوی نتیجه

یکیست صوفی که انکار حال عالمی میکند بغیر ار مکاری در او نمی
 بینم و عالمی که انکار حال صوفی میکند بغیر از دوریش چیزی دیگر
 نمی بینم مگر آن زمانی که عالم بزبان خود آمر باشد نه بزبان شریعت
 و مکر آنوقت صوفی بنفس خود سالک باشد نه بسلوک شرعی ماحرفی
 با آنان نداریم در این سخن شرط اینست که صوفی کامل و فقیه
 عارف باشد وقتی که صوفی کامل بعالم عارف بگوید آیاشما بشاگردان
 خود کفایتی که نماز و روزه مگیرید و در نزد حدود شرعیه مایستید
 و هر چه خواهی بکنید قسم میدهم بشما آن عالم در جواب صوفی
 بغیر از حاشا لله جوابی دیگر می تواند بگوید و صوفی چه جوابی
 میدهد وقتی که عالم عارف بصوفی کامل بگوید آیاشما بشاگردان
 خود کفایت بسیار ذکر خدا مکن و بمجاهده محاربه بانفس شما و با
 خلاص صحیح برای خدا عمل مکنید قسم بشما میدهم صوفی کامل
 در جواب عالم عارف بغیر از حاشا لله جوابی دیگر میتواند بگوید
 پس ازین معلوم شد که نتیجه معنویه و مادیه یکیست اختلافی که درینشان
 هست لفظیست اگر حجاب لفظی از ثمره مادی و معنوی و نتیجه
 دینی صوفیا مانع باشد او جاهلست نه صوفی (ما انخذ الله و لیا جاهلا)
 و اگر حجاب لفظی از ثمره مذکوره عالم را منع بکند او محرومست
 نه عالم (اللهم انی اعوذ بك من علم لا ینفع) (ای برادر من)
 بمساکین محبوب صوفیه بگوید چه می خواهید از ان عالمی که
 در دیار شما است دفع شبهه ملحدان مینماید و اهل بدعت و باطلان را
 رد میکند بغیر از فائده ضرری ندارد (ای برادر من) بمساکین

محبوب قتها بگو چه میخواید ازان صوفی که در دیار شماست آن
 مرد اهل انکار و ضلال و عناد را بکرامات باهره قهر و تدمیری
 می کند آیا دل شما میخواید که سرلسان محمدی منقطع گردد و نفس
 شما میخواید که سلطان معجزه نبویه در خدلان باشد آیت (یوم
 لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نور هم یسعی بین یدیم) بقاء
 لسان نبوی و سلطان محمدی را شهادت می کند و آیت (نحن اولیائکم
 فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة) دوام این حقایق را اثبات خواهد
 کرد برای قطع و محو بودن خودتان بدستهای خود چاهها می کنید
 و حفر میکنید (ای خواص) (ای عوام) (ای مردان) هر دو
 طائفه یک طائفه هستید (ان الدین عند الله الاسلام) در زیر کلام
 خداوند تعالی (یریدون ان یطفئوا نور الله بافوا هم) داخل
 شوید نصیحت صوفی فقیر جاهل را و دست گرفتن کاملان ناقصان را
 بر شما لازمست و بکلام خدای تعالی (و تعاونوا علی البر و التقوی)
 عمل باید کرد ولی نه بقهر و غدر و ظلم و کبر و بلندی کردن تعاون
 باین طور نمیشود و بان چیزی که امر میکنی بر زبان پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم اگر تصدیع و ازیتی بدهی اینقدر ضرری ندارد ولی
 پیش از تصدیع بخوبی حریفی بزن که آن خوبی مانند مقنطیس
 جذب کننده ایست (ای صوفی) (ای فقه) (ای کسانی) که
 هر دو شانرا جامع هستی چه میخواهی فحش دادن بندگان و ظلم
 کرد نشان و تقوی بر بندگان خدا میخواهی قسم بخدا این راه
 طریق پیغمبر و سنت ولی شما صلی الله علیه و سلم نیست وقتی که

پیغمبر از خلق بدی نمی می کرد نام فاعلش را نمی گفت و می گفت
 حال این قوم چه طور است کار همچنین می کنند و یا خود حال
 مردی چه نوع است که هم چنین می گوید و یا گفته است و یا خود
 اولاً هم چنین گفته بود (ای اهل ام عبیده) چه طور است
 اگر من بشما هم چنین هستم و هم چنین بودید بگویم و فحش
 و حرفهای غلیظ و چیزهای بد بشما اسناد بکنم پس ازان در این
 مجلس بهوا پریده شوم و پس رجوعی بکنم آبا در دلهای شما تلخی
 سب و شتم من می رود وقتی که سلطنت پریدم و هیبت حال مراد
 دیدید تلخی می رود بلی نمی رود قسم بخدا اینکه کفتم همه طبیعت
 بر این منوالست بلکه ابوشجاع فقیه در نفس خودش می گوید که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم درموا غطش بستم و سب غلظت
 ننموده و باسم کسی تصریح نکرده و بقوت معجزه تسلط بر طبیعتی
 نکرده است و بلکه شیخ فقیه عمر الفاروئی می گوید که خدا فرموده
 (ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك) چه طور است
 اگر واعظی در مسجد شط بر حصیر پاره بلباس پشمرده نشسته
 باشد بگوید (ای محبان) (ای برادران) کسی شرابی بخورد
 ملعون و کسی دروغ گو و ظالم باشد ملعونست و حال اینکه مبتلای
 این اوصاف از مردمان در مجلسش باشند آیا نفس آن مردمان بفرت
 استعظام از واعظ متغیر نمیشود و یا خود حالت فقر و انکسار و اعظ
 آنرا بتوبه میکشد اگر چه نفس با و بازی کرده باشد فائده میدهد
 کدام حال نزد یکتراست بلی سو کنند می خورم کسی در حال و عظ

از نفس خود بری و از حول و قوتش مجرد باشد آن نزدیکتر و تأثیرش در نفس‌ها بیشتر است از تأثیر غلبه قاهره زیرا غلبه قاهره بقیه‌اش هرطوری باشد در نفس مستور می‌ماند اما حالت انکسار در نفس اصلا نمی‌ماند وقتی که بد اثره نفس داخل شد نفس را تطهیر میکنند و بد اثره دل داخل بشود در او ثابت می‌شود و ضدش در آن ابدان نمی‌ماند وقتی که وعظ می‌کنی از تصریح نام احتراز بکن و تلمیح ضرری ندارد زیرا در تلمیح بوی سنت سنیه و شمه نفعه نبویه در او هست قسم بخدا دلها باین صلاحتی باید پس ابداحتاجت باحوال شما ندارد ما چه بگویم در حق آنکسی که بر مردمان بزرگی می‌خواهد و اطاعتشان را دوست داشته باشد او را بگذار ای مسکین کردنها مطیع شما است ولی دلها مطیع شما نیست وقتی که از آن حالی که داری ساقط شدی دلها از شما برمی‌گردد و در زیر پایها و سیاه می‌مانی (حسین) علیه السلام بشرینس حق شرعی خود شرا که در آن نزاعی نیست طلب کرد ربوبی غیبت کرد روحش تا مقعد صدق را بلند کرد وقتی که روحش در مقام خود قرار یافت برای قالب مبارکش ناله کرد (فقطع دابر القوم الذین ظلموا) شیر عدالت در هر دو طرف حکمی نمود شهادت امام برای او بلند می‌بود ظفر اعدایش خذلان دشمنان شد غیرت الهیه در بشریت امام آنچه کرد کرد کویا غیرت الهیه ببشریت امام هم چنین گفت که شما ضبط کردنها برای من طلب کردی و من بالکلیه شمارا برای خودم ضبط کردم آن طلبی که برای من کردی در نزد اراده ما

محو و مضمحل شد اراده من بدست انکسانی که از خودم قطع و دور کرده بودم باشما مبارزه و محاربه کردم بواسطه آن مقطوعان شما را بخود نزدیک کردم و بشما معرفتی این دادم وقتی که اراده چیزی بکنم آنکه کاری بجای آرم و برای من اگر چیزی اراده بکنند پیش از تعلق اراده من کاری نمیکنم برای شما اجرای طلب کردن هست زیرا شما ضبط کردنها برای من طلب کردی نه برای خود اگر شما ضبط کردنها برای خود نه برای من طلب کرده بودی شمارای برای خودم ضبط نمی کردم زیرا کسی ضبط کردنها تنها برای خود طلب بکنند انکسی در خطر قهر و استدر اجست پس اگر او را قهر کرده بودم بدست بنده کانی و اصلین قهر می کردم پس آنرا از خودم قطع می کردم و اگر با او و بنفسش و بمرادش لشکر (سنستدر جهنم من حیث لایعلمون) غلبه بطشی بکنند آدم آن مرد بضلالت خواهد رفت (ای بزرگان) طلب ضبط کردنها پیش از تعلق اراده خدا دشمنان را جرأت داده است که بر فرزند ولی خدا و سبط رسول خدا و محبوب خدا و پسر دوستان خدا حمله کردند بسبب اینکه علامت بشریت کریمش بخدا دعوت کرد و لهذا مرغ روح نور انیش بحضور مقدس رب العزه پرواز کرد و رفت پس چه طور میشود کسی که بنفس خود نفسش را دعوت بکند و بشرتیش مقتول و روحش دور حالتش بر او شاهد باشد عجب بحال او چه طور خواهد شد بخدا سو کند میدهم بخدا بادب شوزیرا خلق خدا حاجب و درهای خداوند هستند اگر با خلق خدا سر ادب را بجا

رسانیدی در نزد خدا درهای قبول و از است و اگر با خلق خدا احوال
 ادراک تفهمیدی بواسطه مخلوق از خدا دور و محجوب میشوی ازین
 جهت اهل عرفان و ذوق خالص بجز دلها مشغول می شوند
 و رویشان در راهها در زیر پایهای نهند و روحشان در حضرت
 قبول بیال پری معنوی طواف می کنند پس حقرا بخلق می فهمند
 و حقرا از خلق تنزیه و تقدیس می کنند (انا عند المنکسرة قلوبهم
 لاجلی) نص حدیث قدسی شمارا هدایت می دهد بسبب این
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود (تفکروانی خلق الله ولا تفکر
 وافی الله) این فکری که بان مأموریم فکری ادبیست باصناف
 در مصنوعاتش جل و علا (ای بزرگان) عالم نبوت عالم بزرگ و بجمع
 عالمها شاملست پیغمبران علیهم الصلوٰة والسلام در زمین بحقیقت
 خلفای خدا هستند و اصحاب هم سماویه و دلهای عرشیه و اسرار
 ربانیه و از اغیار تمامی مجرد شدند انبیا خلقا بطرف حق میکشند
 در بین ابتداء مراتب انبیا و انتهاء مراتب صدیقان سی صد هزار
 و شصت و هشت مرتبه است که صدیقان بآنها می رسند و در مابین
 مراتب انبیا با مرتبه سید المخلوقات صلی الله علیه وسلم در مرتبه
 محبوبیت مراتب و درجه های هست که حد و حسابی ندارد و برای
 او علیه الصلوٰة والسلام هیچ زمانی نیست مکرر در آن زمان مرتبه
 بلند و درجه بالا و مقام قرینت خدا هویدا نباشد بطوری که نه
 اسرار بان احاطه میکند و نه کیفیت او همام و افکار او را ادراک
 خواهد کرد این حالات برای تیمم نعمت و تکمیل شرف محبتست

و در بین ابتدای مراتب صدیقان بانهای مراتب اولیای مقررین
 هزار و صد و پنجاه دو مرتبه هست برای اولیا راه آن مرتبهها
 و از است ولی بنهایت مراتب صدیقان نمی رسد و برای قطبیت
 جامعه هشتاد و هشت هزار و شانزده مرتبه هست که هر مرتبه
 از آنها بعالمی از عالمها متوجه شده و هر مرتبههای اولیای عصر
 بنسبت مرتبه قطب جامع انیست که مرتبه اولیادر زمین ایستاده
 است و مرتبه قطب تادرهای آسمان بلند شده و مابین ابتداء مراتب
 اولیا بمراتب صالحای امت که از اولیا محسوب نشدند مانند تفاوت
 زمین و آسمانست و در مابین مراتب صالحاء امت باعوام امت
 احدیه دو مرتبه هست یکی توبه و دیگر عمل صالحست (رؤیای
 صالحه) جزئیست از چهل و شش اجزای نبوت رؤیای پیغمبر
 ما است صلی الله علیه و سلم مقدار شش ماه و حیش بارو یا بود
 هر وقتی بیست و سی سال زمان نبوت را دو قسمت کردی چهل و شش
 دفعه شش ماه می شود آن دم می فهمی که رؤیایش علیه السلام
 و التخیه جزئی از نبوتش می شود مقام نبوت جلیله اش در حالت
 خواب و بیداری محفوظست امارو یا بنازل شدن ملائکه میشود که
 آن وحی مؤمنست و نزول ملائکه صحیح و ثابت نیست مگر برای
 کسی که ایمان بخدا آورده و بذکرش مشغول و بر رضای خدا
 استقامت کرده باشد پس از آن نزول ملائکه برای امن و بشارت اوست
 (الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا
 و ابشروا بالجنه) الا یہ این آیت شاهد عدلیست بکفتار مادلالت خواهد

کرد (ای بزرگان) مراتب خود را بدانید و الاسواران بانیزها شما
 میکیردولی بمرتبهٔ نهایت صدیقان و اصحاب نخواهد رسید زیرا آنان
 بیک نظر پاک محمدی صحابه و صدیقانرا بلند کرده بان مرتبه رسیدند
 و محبوب پیغمبر علیه الصلاة والسلام شدند پیغمبر آنا را و آنان با پیغمبر
 محبت کرده یکدیگر را دوست دارند (رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك
 الفوز العظيم) وقتی که ارادهٔ نزدیکی خدا خواستید بمحبت پیغمبر
 و باقتدای آنان قرابت و نزدیکی خدا میسر خواهد شد (اولئك
 الذين هدى الله فبهداهم اقتده) رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در حق آنان بما گفته است (اصحابی کالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم)
 (ای برادر من) اهل حال بشما گفته خدا موجد شما است و پس
 ازان افنا و پس از افنا شمارا می بیند و پس از دیدن قصد شما می کند
 پس بی اینکه تویی در مجلسش بر فراش اصطفای می نهد و برای حرف
 زدن در مقام انسیت شمارا اقامت فرموده و پس ازان بظهور
 وسطوت و اجلال و تعظیمی که اظهار میکنند شمارا بمقام فنا میرساند
 پس ازان خلعت توقیر و تکریمرا بشما میپوشاند و بملاحظهٔ تسکیم
 شمارا محظوظ میکند پس در تو شاهد توفیق و تصمیم ثابت میشود
 و بشما میگوید آنچه بشما احسان کردم از قوت تثبیت در حالتی که
 از حول و قوت بشری و آدمی بری شوی و با احسانات المهیة و بمواهب
 ربانیه شاگرد باشی و در هر کار خود بجای امن و رضا و تسلیم داخل
 شوی (فخذ ما آتیک و کن من الشاکرین) این مقامات بفضل
 خداست نه بکسب شما و بعطای او است نه بسعی شما و باختصاص

او است نه بحرص شما وبالمهام او است نه بعلم شما وباختیار او است
 نه باستحقاق شما خلقت بشریه در ظاهر صورت همه مساویست
 اما در خصوص تفضیلی که در بعض بشریت ظاهر میشود مختلفست
 و هر فضیلتی که ظاهر میشود بقضا و قدر است وقتی که روشنی
 صباح از ابرش هویدا شد و نورش بر او زد و اشراقی نمود پس ازان
 ظاهر شد و ازان بماسوایش ممتد گشت سلطان صبح منتشر شد و همه را
 گرفت و شاهد صباح تمکن و قرار گرفت و اشارات و معانی بر
 صورتها ظاهر گشت پس در انوقت نفخ صور خواهد شد و کتاب
 مسطور نهاده میشود و غایب زیر پرده هماندم ظاهر و مشهود
 و منظور خواهد بود و در آن زمان هر چه در قبور است مبعوث
 و هر چه در سنیها هست حاصل میشود غرور نمی ماند متقیان بحبور
 محظوظ و محبوبان بغایت سرور خواهد رسید و در و رای این
 اسرار حقیقتیست که اکثر خلق ازان حقیقت کور و نابینا هستند
 هیچ کس ادراک آن حقیقت نمی کند مگر کسی که (دراو) (از او)
 (براو) ظاهر باشد و برای هیچ احدی تجلی نمیکند مگر برای
 کسی که شواهد حقیقت (از او) (براو) تجلی بکنند و آثار حقیقت
 از بودن آنکسی براو بروز خواهد کرد (ذالک من آیات الله من
 یهدی الله فهو المهتد) (ای مرد بخدا سو کنید می خورم دارنجا
 اتصال وجدای حلول و انتقال و حرکت و زوال و بیکدیگر مس
 کردن و هما یکی و برابر و مقابله و مساوات و ماندی و مماثله و از جنس
 یکدیگر بودن و مشاکله و تجسد و تصور و انفعال و تکون و تغیر

نیست و ندارد همه این صفتها شما احداث کردی حق سبحانه و
 وراء پرده صفتها است زیرا آن صفتها ایجاد و اختراع اوست
 چه طور دران و یا خود از ان ظاهر میشود اینها باو ظاهر نه و باینها
 هویدا شده است حق سبحانه و وراء اشکال و معانی و صورتهاست
 نه در این اشکال و معانی و صور باطن و نه از اینها ظاهر است و نه
 فکر او را ادراک میکنند و نه نظر او را حصر خواهد کرد و الة
 نطق از بیان کردن حقیقت این خبر ضبقتی دارد که نتواند حرفی
 بزند و بنا بضرورت تفهیم بشر مسامحه لفظی باید کرد زیرا هر
 صفتی قابل تصور تو نباشد باید بمقایسه صفات شما بیان نمود
 و ذکر شما بسبب ضرورت تفهیم شماست بمعنی اینکه بنسبت
 طاقت شما وجودش محقق و ثابت است نه از حیثیت حقیقت آن
 صفتهای که برای شما کفتم از دلالت ظاهر این صفتها هم مقدسست
 و از دلالت نعت ظاهر از حیثیتی که اینها بنفس خودشان بر قیاس
 وصف محدث دلالت میکنند حق سبحانه ازین هم منزّه و بالاتر
 است زیرا دلالت کردن صفتها از قیاس محدث منک نخواهد شد
 و برای اثبات حق سبحانه تعریف و نعتهای دیگری که استحقاق
 او داشته باشد هست ولی آنکه اثباتش باستحقاق او باشد وراء احاطه
 علم ما است و بالای حصر کردن فهم ما و احصا نمودن عقل ما است
 (ولا یحیطون به علما) (لا احصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک)
 (ای قوم) چه بگویم و چه حرفی بزنیم بخدا قسم زبانها لال شد

عقلها ریخته از هوش رفت لیا در ذهول و نادانی دلها همه سوخت
 بغیر از دهشت و حیرت نماند (ذذنی فیک تحیرا) (ای مرد) تنها
 بر ظاهر توحید شما برای تو معرفت سلامتی یابی و بمسالمت و تسلیم بی نزاع
 داخل شدن زیر قهر دعوت سلامتی یابی و بمسالمت و تسلیم بی نزاع
 بطاعت و دعوت از شما قانع شده و کفایت کرده تا که پس نکردی
 و پس از اسلام مرتد نشوی بنابراین بشما مسلمان گفتند و از شما
 حقیقت این طلب نکردند زیرا شما طاقت این نداری سو کنند
 بخدا (لا یکلف الله نفسا الا وسعها) بالای طاقت چیزی جل نخواهد
 کرد آن چیزی را که مجرد شهادت توحید است بیان کردم حظ
 و نصیب اسلامی شما است که بسبب آن از زمره منکران بیرون
 شدی اگر چه بواسطه آن چیز در زمره مؤمنان ثابت نشدی
 با وجود برتبه عارفان و اصل نکستی و برتبه اهل مکشفه هم ترقی
 نکردی (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا) آن علم
 و معرفتی که در نزد شما است بنسبت معرفت انبیا و صدیقان مانند نسبت
 علم انبیا است با علم آن ذاتی که موجد علم انبیا شده است بلکه اغلب علم
 شما جزئیست از علم انبیا و علم انبیا از علم آن ذات مبدی جزء هم نیست گمان
 مبر که حقیقت توحید را ادراک بکنند بلکه آن ادراک توحید همین
 شخصیت یعنی نصیبش از کشف آن انقدر است چیزی که نهایتش باشد
 غیر متناهی را حصر نخواهد کرد و حادث ادراک قدیم نمی تواند کرد
 انقدر هست که آن از عطایای کشف اوست اگر بر حقیقتی ثابت می شدند
 بغایت ترقی مطالب می رسیدند پس از غایت ترقی نیست و پس از کمال

معرفت زیادی میسر نخواهد شد اگر این سخن صحیح بود نمی گفتند فلان از جهت علم کاملتر و از خصوص کشف بذکرتر و از جهت منزل بالاتر و حالش بلندتر است (و قل ربی زدنی علما) از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت شده فرموده است (کل یوم لا ازداد فیه علما یقربنی الی خالق فلا بارک الله فی صحبة ذلک الیوم) وقتی که مانند آن ذات صاحب حشمت طلب زیادی بکند نهایت آن نمی شود **ا** کرد راینجا غایت بود نهایتی میشود و اگر نهایت داشت منحصر می شد و اگر منحصر شده بود تجزیش لازم بود وقتی که تجزئ می شد بفنایم رفت و اگر ماسوا او را حصر کرده بود ماسوی از او شاملتر خواهد بود و حال اینکه حادث از قدیم عامتر نخواهد شد همه این تقدیرات مسامحة لفظیه و تعبیرات کلامیه و سوء عادات جدلیه ایست و الا در نزد کدام کسی خبر ذوق حقایق هست تا که از مسامحات لفظیه مستغنی باشد و بواسطه آن شواهد برهانی و دلیلهای قطعیه که دارد استغنا حاصل گردد و حقیقت حال خودش را بداند که نهایت متاع او عجز و قصور است و کسی دستش در آبی باشد گرمی و سردیش را می داند هر زبانی که او را ترجان باشد و یا خود فصاحت و بیان او را کشف بکند و یا خود دل او را احاطه بدهد نهایت او محصور و غایتش معلوم خواهد شد تا که کارها بار بار بش و اصل و پس از آن بعجز و تفصیر خواهد رسید پس از آن سیدشان میگوید (لا احص ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک) و یکی دیگر میگوید

(العجز عن درك الادراك ادراك) این گفتارها نبودن حاصلش اشعار میکنند و از جنس شاهد و حاضر بودنش محققست با اثبات وجودش که او منزّه از آن چیز بست که در شاهد قائم و ثابت باشد زیرا در این حدیث کاف خطاب و مخاطب دارد یعنی وجود شما دانستم ولی شمردن صفات و ادراک ذات را قدرتی ندارم از بدهات وجود خودم شمار افهمیدم زیرا من معلوم شما هستم و تو با من هستی بشما اعتراف کردن بطوری بر من لازمست که مجال انکارم نیست و تجلی شما در من بسبب من باعث نقصانی خود مست بنا بدهات فقر و احتیاجی و شاهد نقصانی من و لزوم قصور و عجز من نقصانی از منست پس از آن صفات کمال شما که نهایتی ندارد صفات نقص منتهایی من او را طلب کرد پس من طاقت و قدرت این نداشتم و جلال پاک منزّهت از ورای پردهای عظمت ندا کرد و فرمود ای محدث منتهایی بمحل حدوث خود رجوع باید کرد پس من امر بذکر را طلب کردم تعجب آمد چه طور طلب شما بکنم تو با من هستی و چه طور ترانمی بینم که تو در نزد من هستی از این عجیب تر نیست چه طور شما را بدانم که تو از جنس من نیستی و شکلی که با و الفت داریم مشاغل و مائل او نیستی و تنهایی نداری که محصور شوی جسم نداری که ترا تصور بکنم صورت نداری که ترا بینم از یکجای ترا بفهمم و تقدیری بکنم شما غایب نیستی که در طلبت باشم و حاضر نیستی که ادراک شما بکنم ظاهر نیستی که نائل باشم باطن نیستی که ترا انکار بکنم

و محال بگویم هیچ قیاس ممکن نیست که بهیئت و امثالی تصور شما بکنم (فیا غایباً حاضر فی الفؤاد) فدیك من غایب حاضر) از جهت بداهت وجود اشیا که بتو موجود است قریب هستی و از شما قریبتر نیست و از جهت آنکه در بین تو و اشیا مناسبتی ندارد بعید هستی و از شما بعید تر نیست (فقلت لاصحابی هی الشمس ضوئها) قریب و لکن فی تناولها بعد) (ای قوم) خیلی تعجبی میکنم از آنکسی که انکار گفتار مامیکند و همت خود را بفهم کوتاه خود و میفروشد آفتاب عطفش دائماً در زوالست آیا در نزدش هیچ برهانی نیست که باطن ظاهری دارد و ظاهر را باطن لازمست آیا نور آفتاب وقتی که بر روی زمین منتشر کردد بواسطه آن نور الوان و اشکال ظاهر و هر چه مخفی باشد هویدا خواهد شد و هر چه در حجاب مخفی باشد بروزی میکنند وقتی که صور اشیا و اشکال با آن نور ظاهر گشت وجود مخفی از شدت ظهورش بر ناظران مخفی میگردد قومی که بحقایق اشیا علمی ندارند کما بر دند که بالوان و اشکال چیری زیادی بر آنها نیست و آنها بذات خودشان ظاهر هستند تا که سایه برایشان آمدوزد و بدامنش آنها را پوشیده و هیبتش برایشان کشیده و انداخته شد پس از آن فرقی در بین نور و ظلمت ادراک کردند و پس از او گفتند اگر اینها در نفس خودشان واضح می بود کاه مخفی و کاه ظاهر نمیشدند از این حال محقق شد که ایضاح کننده اینها غیر اینهاست و مخفی شدن او بسبب شدت ظهورش شده است

و محتجب بودنش بواسطه کثرت اشراق نور خودش هست
 پس محقق شده که در ظهور خودش از شدت ظهورش باطن کشت
 و بسبب افراط نزدیکی دور شد و بذات خودش در باطن ظاهر
 کشت چه طور ظاهر نمیشود همه الوان و اشکال باو ظاهر است
 و بادوریش ادراکش نزدیکست چه طور نزدیک نمیشود زیرا
 ادراک او پیش از ادراک آن چیز است که بآن معلوم خواهد شد
 و مر دلایب میداند که نور آفتاب در نفس خودش واضح است
 و دیگر انرا ایضاح میکنند و هم میداند که الوان و اشکال بتجلی
 او ظاهر و بشعاع آن نور باهر و منور شده است و حال اینکه
 آنها در نفس خود ظلمتی دارد زیرا اجسام صلبه و کثیفه بطبع
 و جبلت خودش مظلم است نورشان از غیرشان بعاریت گرفته
 است اینکه گفتیم برای فهمیدن قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 (ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رشح علیهم من نوره) شمارامی جنباند
 (یعنی بواسطه تفصیلات که کردیم حدیث را می فهمی) پس
 ظهور حقیقی اظهار کننده ایست نه مظهر و اول معرفتی که در آنان
 ثابت میشود معرفت اظهار کننده ایست نه مظهر و بعض وقت
 دیدن اشکال و الوان را غیب میکنند و میگویند که بغیر از نور چیزی
 دیگر نیست اعتقاد جاهل بخلاف اینست این سخن برای فهم
 کردن قول ابراهیم خلیل را هم می جنباند صلوات الله و سلامه علیه
 و قتیکه ستارها و آفتاب و ماهرا که دید گفت (هذاربی)
 (هذاربی) این را رد کرد و از مخلوق گذشت

و بخالق عبور کرد و بقول صدیق هم تحريك ميكند (مارايت
 شيئا حتى رايت الله قبله) و بر قول خدا هم تحريك ميكند (اولم
 يكف بربك انه على كل شئ شهيد) مردم غبي و نازيرك بضدانست
 غيرالوان و اشكالى نمى بيند و باينها مى ايستند و مظهر شان نمى
 فهمد آن غبي سر نكون و برويش افتاده و بر پس خود ياز كشته
 زيرا آن در اول نظرى كه عين حقيقترا مشاهده ميكند بضد نگاه
 کرده است اينكه كفتيم ترا بفهميدن كلام خداى تعالى مى جنباند
 (افنمشی مكبا على وجهه اهدى ام من میشى سو يا على صراط
 مستقيم) و اگر عامى و جاهل و غافل كه در غفلتش متوغل باشد
 و از رتبه كه با صورتها و اشكال ايستاده است ازان ترقى بكند
 و بطرف فكر و استدلالى برود و ايزا تفریق بكند كه ما بين آن
 چيزى كه بذات خودش ظاهر و بين آن چيزى كه بغيرش هویدا
 ميشود مغاير يكديگر هستند و در نزد حلول حجاب و ظهور چند
 روشنى كه تار يكيست بداند و آن چيزى كه بذات خودش ظاهر است
 نه بغير اينها اگر براى و تجلى بكند و از صورت و اجسام صرف
 نظرى بنمايد آنوقت در نزد آن عامى برهان حقيقى قائم و ثابت ميشود كه
 آن اجسام و صورتها نه ذاتشان و نه غيرشان مرئى نخواهد شد
 محقق وجود چيزى كه نامش نور است اگر خارج از اين اجسام
 نباشد اينها در وجود ظاهر نمى شود و صورتها و الوان و مقادير
 و اشكال از يكديگر فرق و تميز نخواهد شد و آن نور در آنها حلول
 نكرده و از آنها دور نيست انيقدر هست كه بر آنها پرتوى زده

عالم را اظهار نموده است در آنوقت آن مرد از ارباب اراده که
 نظر شان در آفاق و اقطار محصور است ازان میشود زیرا معرفت
 نفس نور را نداشته بلکه بنسبت ان نور را فهمیده است فهمیدن
 این بکلام خداوند تعالی شمارا تحریک میکند (سزیهیم آیاتنا
 فی الافاق و فی انفسهم حتی یقین لهم انه الحق) اینان در رتبه دوم
 هستند کسی بنور اشیا را بیند نه نور را باشیا آنکس از زیر نابالای
 ترقی میکند و آن دیگر از بالا بذیر می افتد مرد اول بنور می بیند
 و پس ازان آن صورتها و اشکالی که بنور ظاهر شده است می فهمد
 این مرد در خصوص تعلیم و تفهیم سر بر ارباب استدلال حق
 تقدیمی دارد تا که آنچه مخفی و مستور است از آنان برایشان ایضاح
 و یانی بکند و بنابراین پیغمبر صلی الله علیه وسلم (ذکر ارسولا یتلو
 علیهم آیات الله مبینات) را مسمی شد تا تلبیہشان بکند که همه
 موجود از حیثیت ذات عدمست مانند جسمهای که بنسبت ذات
 خودش ظلمتست مگر بپرتو نورش ظاهر گشت تمام این عالم
 حادث و همه ظلمتست خدا مخلوقات را در ظلمت خلق کرده وجود
 احداث کننده بایجا دخلق در مخلوق برای خلق تجلی نوری کرد
 پس اگر نور وجودش در همه عالم سریان نمی کرد یک ظاهری
 در این عالم بظهور نمی آمد و آنکه از نورش ظاهر شده است
 بمنزلت رش است نه بمنزلت فیض و استنار است پس ازان از
 نورش بر سرشان رشی فرمود و بهر چیزی ازان نور اصابت کرد
 و در حیات آمد و موجود شد و هر چه در ظلمات طبعش و در سایه

قلب جسمش مانده شد مانند آن چیزی که از او گذشته (الی ظل
ذی ثلث شعب لا ظلیل ولا یغنی من الھب) جسم سی شعبه دارد
طول و عرض غمق است بخدا پناه اوردیم از رد کردن ما بآن
سجین زیرا سجین دنیای انسانست .

و آنچه از عالم شهادت و ملکوتی که ظاهر و عیانست آن دنیا است
و آنچه از عالم غیب و ملکوتست آن باطن و آخرتست که پس
از مردن عبد بانجا رجوع خواهد کرد و ظاهر ترین اشیا در نزد
انسان جسم خودست زیرا جسم از همه اجسام عالم باوندیکتر
است و آنچه نزدیکتر باشد ادنی و اقربست تسمیه دنیا بدنی بسبب
نزدیکیست و نزدیکترین احوال انسان با انسان دنیای اوست
و دورترین احوالش باو آخرتست زیرا دور است و بلند و تأخیر
شده است مگر پس از مردن کشف خواهد شد وقتی که میگویندش
(فکشفنا عنک غطاءک فیصرک الیوم حدید) او هم میگوید
(ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا غیر الذی کننا نعمل) پس
باو گفته میشود (لقد کنت فی غفلتہ من هذا فکشفنا عنک غطاءک)
پس ظاهر احوال شما مشاهده حقیقت دنیاست و در نزد شما از آن
ظاهر تر آن چیز است که بلذت طبیعیه و بشهوت حسیه تعلقی دارد
اینها شما را از سفر حضرت زبوییت منع کرده و پای شما را از رفتن
بطرف حضرت قدسیه بسته است زیرا دنیا سخن مسلمان و جنت
کافراست آن مؤمن که ایمانش ثابت و محقق است آن نعمت دائمه
و مقام کریمی که باعث روگردانیت از نعمت و مقامی که در دنیا است

البته آن مقام خوبتر و بهتر است از انجیزی که مفارقت کرده است و جنت کافری که پرده و حجابی عقلش را پوشیده است ملاحظه بجال قدس لاهوت اکبر را نکرده و برای انسان اطلاع خالص از نقصانی ممکن و میسر نیست و در مابین او و اجسام مظلمه البته علاقه هست چه لذتی دارد کسی را که در سجن و حبس باشد یا تصرف و یا خود کشفی داشته در حالتی که آن دلها با ملاحظه اجسام ایستاده و از عبده اصنام شده باشد جسم دنیا است و ایمان صفت دلست و دل مؤمن است دنیا بحقیقت حبسخانهٔ مسلمان و جنت کافر است جسم سجن دلیست که آن دل مؤمنست هر وقتی از علایق خلاص و از آفات و مصیبتها نجات یافت از همه آفات سلامتی یافته باشد و از همه مخافات خلاص میشود و از ظلمت خارج و نبوز و اصل خواهد شد (الا) (من اتی الله بغلب سلیم) (و ماکل جسم غیر سجن لاهله) (و آخر آفات النفوس و فاتها) (ولو علم الانسان ما لموت ایقنت) نفوس الوری ان الممان حیاتها (این قالب در نزد ارباب خودش چه عجب و چه قدر ظلمتی دارد و چه قدر نور را مانع شده است آنکسی که با قالب خود برابر ایستاده است در همه جوانب و اقطار محصور و در مابین دیوارهای مساحه و مقدار محبوس مانده است که طول و عرض عمق است و اینها سی شعبهٔ مظلمه که منع و حصری میکنند و این شعبهها از نفس خودش ظلمتی دارد که ارضیه و ناسوتیه است نصاری در ثلثیت بضالات رقتند زیرا آنان از عالم اجسام تجاوز نکردند و از رش نورمند کور که

قسمت شده است درین اقسام نصیبشان نبوده پس بی شبهه بظاهر صورتها در حجاب مانند و بظهور اثر مغرور شدند بسبب ظاهر از باطن کور گشتند مانند کسانی که نظرشان بر الوان و اشکال حصر کردند و نوری که ایضاح آنها می کند ندیدند (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون) آنانکه روز قیامت در جابند سبیش در دنیا قصوری در نظر و فکری کردند (من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا) سبب کم کردن راهشان انیست که در دنیا نظر و فکر کردن ممکن بود نکردند و در آخرت هر چه قسمتشان است از آن مقدار زیاده نخواهد شد و بر حقیقت نام خودش ایستاده است (ففهم شقی و سعید) حقیقت نامش شقاوت است نه سعادت زیرا طریق استفاده بسته است و در حوالش کم و زیادی نخواهد شد باین وجه او را کم کرده است و هم مستحق آن چیز نیست که باو متصف شده و در جای تنگ و بدتر مانده است آتش حسرت و عذاب در باطنش جوش و خروش گرفته بسبب اینکه روحش از معرفت محروم شده و سعت علم و لذت مشاهده را بواسطه اعتماد کردنش بعالم صورتهای مجسمه ظلماتی فوت کرده است وقت التهاب آتش حسرت اگر چه فائده از گرمی آن آتش حاصل نمیشود در خیال عالم صورت استراحتی پیدا می کند بلکه بطرف وسعت علم رفتن و از تمامی فضائل و معرفت آن استراحت او را منع خواهد کرد از این طور آتش حذر باید و بر این آتش

انذار و تخویف از خدا آمده است (فانذر تکم نارا تلظى لا یصلیها الا الاشق الذی کذب و تولى) تکذیب نمی شود مگر با حجاب و رو گردانیدن ممکن نیست مگر با غفلت و ~~اص~~ مکر مکنبان ندای حقرا از باطنشان شنیده باشند این تکذیب با ایمان حق دعوت میکند محقق ایمان آورده بودند مانند کسانی که ایمان آورده و گفته اند (ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا برکم فآمنا) این ندا از دل هر مومند مؤمنی که بخدا و رسول ایمان آورده زائل نخواهد شد اگر حقیقتش را فهمیده بودند اندم شنیده بودند لکن از جهل انکار کردند روز قیامت که پرده را برداشتند و با آتش حسرت و ندامت سوختند آنوقت میدانند که درجه این صدر محتشمی که در کلام خدای تعالی است (انزیه من آیاتنا انه هو السميع البصیر) وقتی دیدن و شنیدن را تحقیق کردند چه طور است و او مستغنیست از فوالب جسمانی که گوشها و چشمها است (قالو لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر) در دنیا نبودن چشم و گوش آنان را بجای عذرشان قبول نخواهد کرد و اگر عذری در قیامت باین طور بیارند از همه عذر هابتراست چه طور عذرشان مقبول میشود در دنیا انذار و تخویف شدند و اگر قبول میکردند پیغمبران که مرد ما را از ظلمت بنور رهبری میکردند آمده و خبر دادند زیرا همه پیغمبران از درجه خودشان پائین آمدند که با جاهلان و کافران خطاب بکنند و پیغمبر مختار باین امت براه ابرار خبر داد و از طریق اشرار تخویف کرد و او مظهر باطنهای اسرار است (قد انزل الله الیکم

زکرا رسولاً یتلو علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا
وعملوا الصالحات من الظلمات الی النور) اما ظلمتی که باتقلید پدرهای
ضاله ایستاده اند و می گویند بمعلمان اهل بدعت هستند دران وقت
مردمان (انا وجدنا آباءنا علی امته وانا علی آثارهم مقتدرون)
خداوند تعالی می فرماید یا محمد (قل اولو جئکم باهدی مما
وجدتکم علیه آباءکم) پدرشان بچه حالی دیدند قومی بودند که
صنمهای جسمانی کشیف و خالی از همه معانی حیوانیه که بودند
عبادت کردند بر عبادت مسیح ایستاده بودند بسبب آن معجزه که
بر دستش ظاهر شده بود بچشم ربوبیت باو نظرمی کردند و بغیر از خاکی
و ناسوتی که بر حرکت مسخر شده است چیزی دیگر از او نفهمیده
بودند و مسخر بودندش برای اظهار آن چیز نیست که روح القدس
بباطنش وحی الهی و الهام ربانی را القا کرده تا که قدرت الهیه
بر دست او ظاهر و عجایبات معجزه روحانیه که بیرون از عادت نیست
حاصل کرد و آن معلوماتی که بعلل طبیعی و انفعالاتی که بخاصه الهیه
ایست بر دستش ظاهر و هویدا باشد آن بکلمه الله است آن هم کلمه تامه
ایست (و تمت کلمه ربک صدقا وعدلا) هر چه ظاهر میشد بکلمه
ظاهر میشد و کلمه امدادش کرده و روح القدس تأییدش نموده
(اذا یدنک روح القدس) و مسیح و افعالش آن کلمه ایست که
بمریم القاشد مسیح کلمه ایست و بکلمه موجود شد و بر دستش کلمه
ظاهر شد بچیزی که کن میگفت موجود میشد زیرا قوت روحانیه
باشیا میداد نه از ناسوتیه ارضیه میداد بلکه از تأیید روح

والقاء آن امری که بجمع مکونات و موجودات اعطا شده است
و آن کلمه را مسیح می خواند (فینفخ فيه فيكون طيراً باذن الله)
زیرا سناول از خداست و بخدا راجعست و برای خداست
(فاذا سويته و نفخت فيه من روحي) این نفخ ابتدا و بلا واسطه
ایست آن هم اعطای اصل نوع انسانست که انسان کلیست
و قویست که از وجودش قائم شده و بسبب ظهور آثار ربوبیت
و شواهد لاهوتیش از خودش صادر شده پس بان قوت همه
معلومات را دانست و همه مخترعات را بآن اظهار کرد این همان
قویست که بآدم نفخ شد و در زرتیش سرایت کرده و تا بد
بدیومیت جاری شده و بان قوت تصرفات روز و شب و تغیرش
ظاهر میشود و بآن قوت ظهور صناعات مخترعه و علوم و مصنوعات
جزئی و کلیه میسر کردد اینها همه اثر نفخه ایست که بادم
اعطا شده است و او باین قوت بزمین و آسمان و بر همه اشیا مطلع
و مشرف شده و این قوت در همه ذریتش ثابت و در عقبش باقیست
انبیا علیهم السلام حظ و نصیبی زیاده ازان قوت گرفتند و بر
دستشان علوم و حکم و عجیبهای که بمجرد آن قوت نفخه حاصل
شده نه بواسطه علل طبیعی و نه خصوص یک کار فعلی بلکه این فائده
ازلیه ایست و بقدر نصیبش ازان نفخه ورشی نوری که باور رسیده
چیزها بردستش هویدا خواهد شد و ازین زیادی ممکن نیست
آن هم قسم ازلیست ولی هر بنده بمقدار آن نور که باو ترشح کرده
و برای قبولش مهیا شده هما بقدر نصیبی دارد (و من لم يجعل

الله له نورا فآله من نور) استکمال خلقی که خدا دران خلق
 نکرده و ازان نصیبش نداده باشد کمالی نمی یابد تا که واصل غایت
 کمالی نباشد که باو لایق باشد البته میسر نمی شود مگر روز قیامت
 در جنت آن کمال میسر بشود و اهل جنت علی الاطلاق بهر چیزی که
 (کن) گفتند در آن دم میشود عیسی پیغمبر است و بنسبت وقت
 خودش نصیبی زیادترا ازان قوت گرفته هر چیزی که میخواست
 باذن خدا میکرد نه بذات خود زیرا در نفس عیسی آن اذن بود
 و خداوند تعالی از روح القدس نفخی میکرد عیسی که نفخ
 اشیا میکرد بروح القدس میکرد و ازان جای که مؤید بود میکرد نه
 در نزد خود و از ذات خودش بوده همه وقت کارش باذن بسته
 بود چونکه بروح مؤید بود اگر اطلاع کسی بر وی ظاهر
 قدرتی که از باطن حکمتست میشد نور امداد بر سرش می تافت از نسیم
 تأیید نفحه باو می رسید و از نفحه حظش می گرفت مانند گرفتن
 حواریون علیهم السلام (ولیکن کره الله انبعاثهم فثبطهم) دیگران
 لال و کور و کور ماندند (و من یضلل الله فآله من هاد) (فلا تأس
 علی القوم الفاسقین) و طائفه از یهود پرستش غزیر میکنند مانند
 نصاری و در زیر پرده مانده اند اینها همه ظلمتست و طائفه از یهود
 موحد هستند و در زعم خودشان پرستش عزیر نمی کنند بنبوت
 موسی علیه السلام تقلید کرده و یا خود سما ایمان آورده نه بکشف
 و دید نیست و آنان بظلمت تقلید و بسختیهای مردمان ایمان آورده
 اند بچشم یقین مشاهده حقرا نکرده اند و اگر آنان حقرا

مشاهده میکردند و فهمیده بودند اهل حق را دانسته بودند
 زیرا مردان بحق معلوم میشود نه حق بردان و اگر نبوت
 و رسالت و ایمان چه چیز است تحقیق کرده بودند موسی را
 پس از حقیقت نبوت دانسته بودند نه نبوت را پس از معرفت موسی
 نبوت محمد را صلی الله علیه و سلم انکار نمیکردند مانند موسی
 علیه السلام او را می دیدند زیرا حق و اهل حق را فهمیده بودند
 لکن آن حرفهای که از اخبار موسی شنیده بودند اکتفا کردند
 و ایستادند ظهور قدرتش در نزد ایشان ثابت شد و آیات و معجزه
 عجیبه در زمان طلبشان بروز کرده لهذا بظلمت صورتهای مظلمه
 و مجسمه در حجاب ماندند و آنها صورتهای معجز آتش بود و گمان
 بردند که این معجزها از قدرت و حول قوت موسی بود اینها
 ندانستند که آنکسی بردست موسی اظهار قدرت کرده همان
 کسیست که بردست محمد صلی الله علیه و سلم اظهار قدرت کرده
 است خدا یکیست و دین و انبیا و دعوتشان یکیست قدرت خدا
 بردستان ظاهر شده و بشارت او حاصل گشته و هر کسی که قدرت
 خدا بردست آنکسی با طلب دیگران ظاهر باشد آن مرد صاحب
 وقت و پیغمبر امت و او بر همه محقست و پیغمبران از حیثیت شخصیت
 و هیكلشان اختلافی دارند نه از حیثیت معنا و حقیقت (شرع لکم
 من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم
 و موسی و عیسی ان اقموا الدین و لاتفرقوا فیه کبر علی المشرکین
 ماتدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یمدی الیه من یشاء) البتة

فرق در پینشان ندارد خدای عزیز و مقتدر یکیست بر شجهای
متفرقه و هیكلهای متباینه اظهار قدرت فرموده و در ذات خودش
خدا یکیست و مکانی ندارد منقسم نیست و در هیچ چیز حلول
نکرده با هیچ چیز متحد نیست ولیکن بقدرت و افعال خودش
ببندگان خود تجلی فرموده و با و راهی ساخته راهها با ودالات
میکند و هر دلیلی علامت مخصوصه و هر راهی در مخصوص
دارد و پردهای کشیده در آن هست (و ما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب) و پس ازان در راهها حدودی نهاده
و علامتها نصب شده عبور ممکن نیست مگر باذن اکر کسی در تجاوز
حد معین مأذون باشد برای او در را و از میکنند داخل و رای
آن حد میشود و دخول ممکن نیست مگر با تشریح شرح را از رسول الله
صلی الله علیه و سلم سؤال کردند در جوابش گفت (هو نور
یقذفه الله فی القلب) یعنی نور است خدا بدل انداخته است
گفتند یا رسول الله علامتش چیست گفت (النجافی عن دار الغرور
والانایة الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل حلول الموت)
یعنی از دنیا دور شدن و انابۀ آخرت و برای مردن مستعد بودن
است و بشرح نورانی درهای دلها و از میشود و رجعت در است
از درهای خدا سبحانه بر دل هر کسی را که میخواهد و از میکند
(ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها) الا به پیغمبر صلی الله
علیه و سلم رجعت است (و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین) چه طور

درهای آسمان بر حجتی که بارانست و از شده است همین طور درهای
وحی برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم که رحمت همه عالمست و از
شده است و او در بست که متتیان داخل میشوند و هر وقتی که قدرتی
بر ظاهر حجاب مظهر باشد نظر بکن **ا** **ک**ر از ورای آن
چیز ظاهر با سرار برسد او مکاشف علم ملکوتست که تنزهی
دروست قدس خواهد کرد (اولئک هم الوارثون الذین یرثون
الفردوس هم فیها خالدون) مصباح وجود و سراج کونین
صلی الله علیه و سلم (بارث فردوس دعوت فرموده و اسرار عجیبه
و معانی غریبه و لغت فصیح و اشارات صحیح و شریفه و تمثیلات
مطابقه و اشارات موافقه و رموز غامضه و کشف و اضحه و احکام
کامله و سیاسات شامله و آداب جامعه و اخلاق ظاهره را پیغمبر ما
بطوری آورده است که پیغمبران دیگر نیاورده اند کسی چشم
داشته باشد و بحال باطن صورت محمدیه روحانیه را اگر نگاه
بکند و انبساط انوازش بر صفحات الاء ناسوتیه جسمانیش را
بنماید آندم بسمت وقار و بهیت سکینه متفکر و باتبسم و بشوشی آن
ذات را می بیند و هم این صفتهای باطنی و ظاهری همه برای اظهار
کننده می بیند تا که از منزلت کسانی که با ظاهر ایستاده اند و از مبدء
در حجاب هستند ازان حال بیرون باشند و بفهمند که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم صورت و حرکات و سکناتش در معنایش متولی کشته
نه از جهت اینکه از خدا در او چیزی هست حاشا بلکه او محو
اثبات کننده است بسبب قیام متولی برای آن رسول نه بواسطه

او نمی بینی خدا باو چه طور فرموده (و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى)
 در فعل او از فعلش تبری کرد تا که بر حرکت ناسوتیه چیزی حایل
 و مسخر نکردد و یا خود بچشم مقدر و مصور چیزی نسبت نکنند
 و یا خود برای متولی و مدبر تصرفی ثابت بکنند و اگر ناظرش
 بچشم تصرف نه بچشم تصرف نکاهی بکنند و حقیقت بادی
 بامبدی علیه بفهمد و هر چیز را بمنزلتش بهد حق صریح برایش
 واضح و هویدا خواهد شد و هیچ نزاع و کنایتی نمی ماند سقیم
 از مستقیم تمیز میکنند بهدایت خدا نه بهدایت بشر راهی می یابند
 بر سر قدر مطلع و از تقلیدی که مظنه غرو راست منزله خواهد
 شد (قل اولو جئتمکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم) از تمثیل
 بظاهر اثر مشغول و از عیان بواسطه خبر اعراض میکنند اینکه
 شما بحکمت نقل میکنی و وعظ خوب برای معرفت حق میکوبی
 تا که اهل حقرا بدانند و مقلد را بفهمند که او بغیر از هدایت خدا
 بهیچ چیزی مألوف نخواهد شد و او تابع جهل و هوای خودش
 است هدایت خدا عز و جل انیست که برای حقایق امور کشف
 کرده و کشف انست که بخامه عقل بر الواح سنیه ها نوشته شده
 (کتب فی قلوبهم الایمان و ایدیم روح منه) و کسی بروح
 موید باشد بروح موید شده را می داند عیسی علیه السلام را
 می فهمد که بروح مؤید شده و محمد صلی الله علیه و سلم که
 قرآن بر او نازل شده است میداند که او هم روح حست
 و کسی اینرا بداند و طعمش را بچشد اواز مؤیدان آلهی خواهد شد

آنانکه بهمه کتاب ایمان آورده اند و در حق آنان گفته شده
 (والذين يؤمنون بما أنزل اليك وما نزل من قبلك وبالاخرة هم
 يوقنون أولئك على هدى من ربهم وألئك هم المفلحون) هدايت
 خدا هدايتست و بغير از آن همه اتباع هواست (ولئن اتبعت
 أهوائهم من بعد ما جائك من العلم) يعنى علم لدنى و كشفهاى آلهى
 (انك إذا لمن الظالمين) آن ظالمانى كه نفسشانرا از رتبه كشف پايين
 آورده تارتبه ارباب هوا و هوس موافق كشته آن ارباب هوا كه
 در ظلمت عقلشان باقى مانده بطورى كه آلوده حصار طبيعت
 شده و در ظلمات حس در حجابى مانده اند و كسى كه باعث تكثير
 سواد قومى باشد آن هم از آن محسوب ميشود و برابر محشور
 خواهد شد و هر كسى كه موافق قومى باشد از آنها معدود است
 (فاذا بعد الحق الا الضلال) و پس از كشف و بيان بغير از حجاب
 چيزى ديكر نمى ماند (فاعرض عن تولى عن ذكرنا ولم يرد
 الا الحياة الدنيا ذلك مبلغهم من العلم) بتحقيق معلومت شده كه حيات
 دنيا انسانرا از حيات آخرت مشغول ميكند و كسى از استعداد
 حيات حقيقيه اعراض بكند پس از انقضائى حيات دنيا از ان
 اعراض نادم ميشود و باتش جهنم سوخته خواهد شد و قى تذكر
 ميكند كه ذكرش فائده ندارد (فيقول ياليتنى قدمت لحياتى
 فيومئذ لا يعذب عذابه احد ولا يوثق وثاقه احد) حتى مى فهمد كه
 حيات عبارت از دار آخرتست اكر دانسته بود دار آخرت حيات
 علماست بنا برين تقدير كلام اينست كه اكر دانسته بود آخرت

در حقیقتشان دار حیات میشد و لکن ندانستند بسبب این ممنوع
و محجوب ماندند و بظلمت صورتها داخل شدند و در حبسخانه جسم
محصور ماندند و در سخن ابعاد ثلاثه باقی شدند و بحسبشان رجوع
میشود لهذا حشر باجساد لازم شد این حشر جمع کردن چسدها
و رد کردن ارواح بچسدها است ولی در نزد آنکه خدا سبحانه
ایمانرا احسانش کرده و دلش را برای قبول تصدیق حشر شرح
نموده و آنکه ابتدای خلقش جایز و ممکن باشد عدم استحاله
احاده را اعلام فرموده زیرا انتزاع صورت موجوده از اختراع
سهلتر است (قل یحییها الذی انشأها اول مرة) و از معرفت خدا
سبحانه و تعالی و معرفت ملائکه و کتب و رسلش و از روز قیامت
در و راه پرده نمی ماند مگر کسی که شیطان و هوایش فریبش بدهد
و بر او غلبه بکند و بضلالت برساند و راه حق را کم بکنند حتی حق
سبحانه و تعالی بر او غضب بکند و ابدی در آتش بنهد و جزایش
بدهد (و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر
فقد ضل ضلالاً بعيداً) (اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی
ابصارهم) (افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها) (فاصبحوا صما
بکمما عمیا فهم لا یعلمون) چه طور قرآنرا تفکر میکند کسی که درک
حقیقت قرآن و انزال و منزل و منزل علیه قرآنرا نفهمد زیرا
قرآن مانند دریای محیطست و در سواحلش مسائلی مثل عود
و غیرهست رنگ رنگ کلهای خوشبو و انواع معدنها دارد و در
وسطش جزیره ها هست و ظهر و بطنی و حد و مطلعی دارد دانستن

قرآن بر چهار رکان بنا شده است (ظاهرش) تنزیل است روح
الامین اورا آورده (باطنش) تاویل است مانند گفتار پیغمبر
صلی الله علیه وسلم (اللهم ققهه فی الدین و علمه التأویل) حد
عبارت ازینست که در نزد آن باید بایستند آن هم درین تشبیه و تعطیل
حد فاصلست (مطلعش) جای اشرف مکاشفین که بر حقایق
اراده خدا بالهام ملائکه و بظنانت روح و اصل باید شد معانی را
مشاهده و حقایق را کسی مطلع نمی شود مگر آن کسی که کشف
و مشاهده و دل سالمی و مسلمی که اسلام شده باشد (قال اسلمت رب
العالمین) (ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او الی السمع و هو
شاهد) اول مراتب معرفت تنزیل دوم معرفت تأویل است معرفت
تنزیل بطوری که آمده است همین طور لازمست و تحریف و تبدیلی
نخواهد شد زیرا تنزیل اساس تأویلست و تأویل بر تنزیل موافقت
باید کرد و از مطابقت تنزیل باید بیرون نشده باشد معانی را بتعطیل
رجوع نکنند و تأویل از موافقت طریق سنتی که از سید المرسلین
وارد شده است بیرون نخواهد شد رتبه سیم که رتبه وسطی است
آن حدی مانع و جامع است که درین ظاهر تنزیل و باطن تأویل را
جمع و از تشبیه و تعطیل منعی بکنند رتبه چهارم بنور مبین مطلع
شدنست که بغیر از متقی در نزد هیچ کس موجود نخواهد شد آن هم
تعلیم خدای عزیز و رحیم است (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا
برسوله یؤتکم کفلاً من رحتہ و یجعل لکم نوراً تمشون به)
(و اتقوا الله و اعلمکم الله) خدا سبحانه و تعالی معلم فهمست و پیغمبر

معلم حکم و حکمتست و بمعالم فهم اطلاعی دارد و بار شاد مقام
 موصل مطلع شد نست زیرا درین بندکان و خداوند واسطه
 ایست (کما ارسلنا فیکم رسولاً منیکم یتلو علیکم آیاتنا و یزکیکم
 و یعلمکم الکتاب و الحکمته و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون) پس
 پیغمبر بواسطه هادیت نه باصالت (و انک لاتهدی الی صراط
 مستقیم) بحقیقت خداوند تعالی هادیت (انک لاتهدی من احببت
 ولكن الله یمدی من یشاء) و پیغمبر ارشادرا تعلیم میکند ولی خدا
 سبحانه و تعالی معلم اصلیت (یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون) (علم
 الانسان ما لم یعلم) (و علمناه من لدنا علماً) (خلق الانسان علیه
 البیان) و درین علم و خلق فرقی هست علم خدا سبحانه و تعالی
 معلوم شده که صفت ازلی و غیر مخلوقست و بخامه عقل بر لوحهای
 سینه ها مینوسد (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم)
 عقل از علم ازلی استمدادی میکنند آن هم قرءانست که بر محمد
 صلی الله علیه و سلم القا و نازل شده و برای پیغمبر بتعلیم جبرائیل
 حاصل گشته و تعلیم جبرائیل بتعلیم خدا عز و جل شده و تعلیم
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم عین تعلیم جبرائیل بود پس معلوم شد
 تعلیم رسول عین تعلیم خدا سبحانه و تعالی است خداوند سبحانه
 و تعالی ملائکه را بلا واسطه تعلیم میکند و ملائکه درین پیغمبران
 خدا سبحانه و تعالی واسطه است خدا سبحانه و تعالی معلم همه ایست
 و همه هدایت میکنند و برای همه بیان و شرحی میدهد و اگر چه
 پیغمبر بیان کننده ایست آن در بیان کردن هدایت مانند شیخیت برای

تعریف کردن خلق و برای دعوتی بجانب حق اقامت شده برای پیغمبر حکم ظاهر ولایت دارد و برای خدا سبحانه و تعالی ولایت باطنی هست و متولی همه کار خداست (لیبین للناس ما نزل الیه) (برید الله لیبین لکم سنن الذین من قبلکم) هیچ چیزی نیست برای اثبات احکام در ظاهر حالی از احوال که پیغمبر نسبت کرده اند مگر آن چیز در باطن برای اثبات توحید شده است تا کسی با ظاهر آن چیزی که برای محمد ظاهر شده است بی نظر کردن با ظاهر آن چیز توقفی باید نکند و بی نظرو فکر بمعرفت جریانش بر ظاهر محمد صلی الله علیه و سلم از طرف مبدی که بر پیغمبر اظهار کرده است توقف نخواهد شد و بان مبدء منفرداً امرها همه باو راجع خواهد شد (وانك لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم) پیغمبر محل تلقی است او القا کننده نیست و القا صفت او نیست (وما كنت ترجوان یلقى الیک الكتاب الارحمة من ربك) کاشی فهمیده بودم کتاب از کتابت چه فرقی دارد مگر این قدر فرقی هست که کتاب متصفست باینکه محل و قابل کتابتست نه بحیثیتی که کتابت در کتاب زائد نخواهد شد و کتابت صفت کتاب نیست بلکه صفت کتابتست در کتاب ظاهر شده است و از کتاب پیدا نبوده و برای وصفیت کتابتست نه برای کتاب و کتابت صفت کتابتست نه صفت مکتوب آن کتاب دل محمد است صلی الله علیه و سلم و آن کتابتست که خدا قرآنرا در او نوشته است مانند کاتبی که در لوح می نویسد و اگر چه کتابت ظاهر

بواسطهٔ قلم در لوحی نوشته می شود ولی قرآن بواسطهٔ جبرائیل
 در لوح قلب محمد نوشته شده است و جبرائیل بمنزلهٔ قلم و آنچه
 نوشته است قدیمت آن هم کلام ازلیست کاتب بامکتوب قبه که
 جای کتابست مانند لوح و قلم مخلوقند قلب محمد صلی الله علیه
 وسلم و جبریل علیه السلام مخلوقند و آنچه بواسطهٔ جبرائیل
 خدا عز و جل نوشته است آن قدیمست پس قرآن قدیمست آن
 علم خداست دور نیست که این در دلهای بندها برای حفظ
 و علم نوشته شد است نوشته شدنش نه بطریق حلول و انتقالست
 زیرا خدا سبحانه و تعالی حافظ او است نه بنده (انا نحن نزلنا
 الذکر و اناله لحافظون) روایت کرد اند که خدا سبحانه و تعالی
 وقتی که قلم را خلق کرد باو گفت بنویس قلم گفت چه نویسم
 فرمود علمی که بخلق خود دارم آنرا بنویس و علم خدا در مخلوق
 نوشته شده است و ایمان هم نوشته شد (کتب فی قلوبهم الایمان
 بل هوہ آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم) از کیفیت نوشتن
 و رسمش در دلهای چه طور است سؤال مکن زیرا این مسئله در
 بزرگ از درهای ملکوت را واز میکند چونکه کتابت لوح
 و مرکب و خامه و آنکشت و دست و قدرت و اراده و علمی
 میخواهد این هم از علوم مکشفه ایست زیرا این علم نهایت علم اولیا
 و ابتدای علم انبیا است پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول کشفش سر
 قلم بود اول جبرائیل را که دید در صورت قلم او را دید و خودش
 پوشیده و گفت بخوان گفت خوانده نیستم این حدیث معروفست

واول کشف وحیش بمعرفت نوشتن و قلم و تعلیم و خلق انسان
 بود این بجمع علم و خزینهای اسرار است و این بنظر دیگر اصل است
 پس جبرائیل گفت بخوان گفت من خواننده نیستم گفت (اقراء
 باسم ربك الذی خلق الانسان من علق اقراء وربك الاکرم الذی
 علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم) اگر شما از ارباب بصیرت هستی
 در تفرقه کلام ما چیزها هست که بمعانی آنچه گفتیم دلالت میکند
 زیرا کلام ما از اشارت و تنبیه خالی نیست و برای معرفتش احتمال
 تصریح کردن ندارد و در کوشیدنی فهم اسرارش خطری دارد
 و واز کردن آن اسرار عزیز و قیمندار است و خلق را افهام کردن
 چیزی که ألفت اسرار با مسلكهایش ندارد خیلی زحمتست و بحرش
 انبدر کودست و عمقی دارد که اکثر جهورها در او غرق خواهد
 شد مگر خدا عز و جل امدادی بآنکس بکند (و هو یتولی
 الصالحین) و هدایت بخدا سبحانه و تعالی راجعست بآن طوری که
 دانستن او را طلب مکن مگر از در هدایت (ان علینا للهدی و ان لنا
 للآخرة و الاولی) و اگر شما در زیر پرده بظلمت جسمیه از محجوبان
 و بقید های عادت از مقیدان و از متقلدان پدر بودی و از انکسانی که
 طلب روشنی بنور یقین نکرده اند اگر از اینها هستی ابد هیچ
 چیزی نمی دانی بغیر از نیکه لوح را از چوب و جامه را از زنی
 و دست را از کوشش و رک و کاتب را از جسم مصور میدانی
 پس دانستن آنچه ما اشارت کردیم طمع مدار زیرا شما از اهلش
 نیستی چونکه شما در مذهب کسانی هستی که سلوک کرده و بغلبه

ظلمت اجسام محبوب شدند و بغیر از اجسام و توابعش چیزی دیگر تفهمیدند و در زیر سایه جسمی که ابعاد ثلاثه دارد ماندی آن هم طول و عرض و عمق است و اینها سی شعب مظلمه است آن دم فائده نمی بخشد زیرا شما همه معلومات خودش در زیر حس حصر کردی و بغیر از ظاهری که در زیر کیت و مقدار نمی آید و بمساحه و قطرهای منقسم نخواهد شد آن عالم عالم واسعیست که همه اجسام در او مانند سایه شخص می نماید و آن عالم عالم شریفست که امر و قدر از آن عالم نازل خواهد شد متنبه باش ای کسی که بظاهر صورت مغروری زیرا شما از خدا سبحانه و تعالی بر غرور هستی تو چرا بطرف اونرفتی و از ظاهرتشبه و جسمانی باز نکشتی و دو باون نکردی تا که در سایه احسانش از عذاب خدا سبحانه و تعالی در امان باشی وقتی که از اعتقاد شما سؤال بکنند از عذابش رهانمی یابی و از کرمی آتشش خلاص نمی شوی زیرا شما ملکوت خدا سبحانه و تعالی تعطیل کردی قدرت خدا را عز و جل عاجز نمودی و حکمت خدا را جاهل شدی و بآیات خدا تفکر نکردی بلکه بهوده پنداشتی و بغیب ایمان نیاموردی و بلکه احاطه علمش را تکذیب کردی و حقایق اشیا را با علم ناقص خودت موافق دانستی (بل کذبوا بآلام یحیطوا بعله و لما یأتهم تأویلہ کذلک کذب الذین من قبلهم) تواز مبدع اجسام غافل و باجسام در حجاب ماندی مانند کسانی که اجسام را دیدند وجود چیز دیگر که ذات از وجود اجسامست ندیدند باوجود

اجسام باو ظاهر شده والوان واشکال باو تجلی نموده زیرا آنان علم نور را احاطه نکردند و تحقیق نمودند که در اجسام از شدت ظهورش اختفا کرده و از چشمهای بینندگان بسبب لمعان انوارش محتجب گشته ولیکن ای مسکین ایافرقی در بین نور ومظهر نور وجسم مظهر در وقتی که نور چشم نمی مانند عجباً در بنیشان فرقی نمی کنند باوجود دران زمانی که مبصرات در ظلمت می ماند و ظاهر نمی شود آن دم انکار وتکذیب دروسعتشان نیست وشما هم چنین هستی در حق روح چه میکوی روح عین جسمست ویاخود چیز نیست غیر جسم وبرجسم زیاده شده ومدبر اوست غیر جسم جسم نمیشود و اگر بکوی روح جسم است اما از جسم لطیف تر ودیعه ایست در باطن آن جسم آنوقت تداخل اجسام لازم آید و بحلول حکم کردی وفائده فرقی که در مابین روح وجسمی هست ابطال نمودی وحديث صحيح را تکذیب کردی (ان الله خلق الارواح قبل الاجسام بالفی عام) اگر ارواح اجسام باشد در این حدیث چه فائده هست اثبات مدعای شما موجب محال بودن حدیث و تقیض کلام پیغمبر صادق خواهد شد کانه گفته است خدا اجسام را پیش از دوهذا رسال اجسام را خلق کرده است چیزی پیش از خلق بودن خودش خلق بشود محال ومتصور نیست زیرا اگر نام اجسام ارواح باشد معنای حدیث همین طور میشود که اجسام پیش از اجسام خلق شد این هم خلق بودن چیز است که پیش از ذات خود خلق شده باشد این نوع حرف

زدن هزیان و فساد می آرد پس لازمست حدیث را معنای مدرک و فائده معقول داشته باشد حاصل کلام اینست درین ارواح و اجسام فرقی هست روح بشهادت شرع معلومست که جسم نیست وقتی که جسم ازدو جوهر و یا زیاده از دو جوهر که بیکدیگر پیوسته میشود از ان عبارت باشد روح غیر جسم میشود وقتی که هم چنین شد روح جوهر نیست وقتی که جوهر و جسم نشد عرض بودنش محالست زیرا عرض بی جسم و جوهر ممکن نیست پس بودن جسم و جوهر و عرض باطل شد و پس از ان ترکیب و بیکدیگر تماس کردن و مجاورت و اتصال و انفصال هم باطل شد و اگر گفته شود در حیات بدن و صلت و در مردن انفصالی میکنند بوجهی که لایق این مقام باشد صحیح است بمعنی مواصلت تدبیر در حال حیات دارد و مغارقه تدبیر در حالات بسبب عدم مساعدۀ آلاتست و باین معنی وقتی که جوهریت و جسمیت عرضیت نمایند بدهت عقلیه همه صفات اجسام و جواهر و اعراض از ان منتفی خواهد شد صفات اینها همین است بالا و پائین پیش و پس و برابر و راست و چپ و در چیزی و بطرف چیزی و بسر چیزی و در نزد چیزی بودن و حرکت و سکون و ظهور و کسوت و کمیت و مساحت و مقدار و کیفیت و در مکانی بودنست و هر اوصافی که بر جواهر و اجسام جاری میشود وقتی که برای ارواح ذکر شد در خصوص فهمیدن آن بتأویل و تصریف احتیاجی دارد.

(ای فریفته غرور) اثبات موجودی که حقیقی الوجود باشد

لازم شما است نوعی که هر چه قابل ادراك از اجسام و جواهر و اعراض باشد از همه اینها خارج و در وجود خود ثابت بودن لازمست پس از آن چه طور انکار میتوانی بکنی که ارواح چیر نیست غیر جسم و ذائد بر جسم و پس از آن اگر خودت را پس از دیدن کور کردی و مکابر و انکار کردی و خود ترا بخشی امتناع و استکبار و در تقلید هوا و هوس خشکی نمودی و بر پشت عناد و اضرار سوار شدی آن دم در حق شما عذر نمی ماند بخت شما بعد رها و نحوین قطع کردی و نزدیک شد که شما از اهل آتش بشوی وقتی که نور نفس از ظاهر جسم مرتفع شد و بمرک تدبیرش نماید آن دم تأویل آن چیزی که تکذیب کردی معلومت خواهد شد ماهمه را بیان و توضیح کردیم و زمانی می آید که چیزی را مشاهده میکنی و در تسلیمش مسامحه ممکن نمی شود بلکه شما او را ثابت میکنی بواسطه اعتمادی که بتبلید فلان و متابعت جاهلان نمودی آنوقت (قد جائت رسل ربنا بالحق) را بخوانم چه طور خدا سبحانه و تعالی از شما و از امثال شما يقول الذین نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق يوم يأتى تأويله يقول الذین نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذی کننا نعمل الایه) من ازین میترسم که شما از آن کسانی باشی که نفستش در خسران مانده وقتی از خواب بیدار شدی اختیار بدست شماست مردمان در خوابند وقتی مرک بیدار میشوند وقت بیداری تأویل رویا ظاهر میشود پس برای شما آنچه ظاهر ادراک اعتقاد خودت تأویل

احسنت بضدانکه حساب کردی برای شما ظاهر میشود و آن خیالی که کرده^۱ اورا کم کرده خواهی (وبدالهم من الله مالم یكونوا یحتسبون) (ستبدی لاک الایام ما کنت جاهلا) ویا تیک باخبار مالم تزود) مرک بر شما می خواند (لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید) اینرا در زمانی که مستی مرک بحق می آید آن حق که شما ازان اعراض می نمایی و بتقلید میل میکنی همه را می بینی (وفتح فی الصور) صور شما خیمت بعدر نفسهای مخلوقات دران سوراخی هست عالمرا دهشتی از صدایش میکیرد هر نفس در سوراخی خودش اگر چه دهشتی نداشته باشد آدم دهشتی میکیرد نفخ کننده^۲ او اسرافیل است روح یک صف و ملائکه صف دیگر خداوند در سایه ابری باملائکه می آید انیکه کفتم همه برای سر شما منکشف و تاویلش برای شما ظاهر میشود زیرا بکشف تاویلش موعود شدی و برای مثل شمایی مستی مرک که ازان اعراض میکنی کشفش جا بز نخواهد شد نفخ آن صور اولاً برای دهشت گرفتن خلقی است پس ازان بنفخ دوم برای قیام خلقست ببینید که از آنان حق چه اراده میکنند آن روز روز جمع شدن همه کسیت اجزاء مخلوقات جمع میشود خدا عزوجل خلقشان میکند بخلق دیگر بطوری که خدای تعالی وعد فرموده است همه^۳ حشر بر قدم آدم و اولاد آدم خواهد شد زیر آدم پدر همه بشر است و بر صورت و شکلش جمع و حشر میشوند و یاپنر و مادرشان هم جمع میشوند (خلقکم

من نفس واحدة وخلق منها زوجها) ابن هرودو آدم حوادو
 اصلی کلی هستند برای عالم انسانی (و بت منها رجالا کثیر
 اونساء) اولادشان جزء است انسان همه بر آدم وجو جمع
 میشوند و بهرد و متنسب خواهند شد اوکل بشریه ایست که بید
 قدرت خیر شده و آن کارا آدم ساخته و روح را باود میده و ملائکها
 صف صف باو سجده کرده (فسجد الملائکته کلهم اجمعون)
 آدم در مقابلشان بوده زیرا آن روحی که از عالم امر خداست نه آدم
 بروح حادث است در اینجا بغیر از خدا چیزی دیگر قدیم نبود
 نمی گویم که صفاتش قدیم نبود زیرا صفتش غیر اونیست تا از آن
 جدا بکنم و صفات آن نیست تا که تنها ذکرش بکنم و برایش ثابت
 نکنم پس صفات نه عین ذات است نه غیر ذات بحث این سبقت
 کرد اینجا راهی بآن نداریم و در آن زمان صفهای ملائکه جمع
 شدند و روح وقتی جمع شد یک صف بود و جن که از آتش مخلوقست
 صف دیگر و شیاطین صف خارج از جن و ملائکه است
 و عزازیل که ابلیس آدمست درین خودشان تقدیم میکنند او ضد
 آدم و هم قرین او است ابلیس بذکر شیطانها است زیرا عزازیل
 بنسبت لشکرش در منزل آدم است بنسبت زریتش وقتی که آدم
 پدر بشر و اصلشان بود بمقدار فرزند و دختر آدم عزازیل
 فرزندش هست بعدد بنی آدم و آنانکه بولد آمد بعدد ملائکها
 است که اعمال بندگانه نو بسند و آنان ملائکه طرف راست
 و چپ و پس است اینکه کفتم خبیلی دور و دراز است

روز تا ویلش که می آید کشف میشود و یل برای آنکسی که تا آن وقت دوام بکند و متنبه نشود طوبی و خوشی برای آنکسی که پیش از اندام متنبه بشود زیرا بغير از مرك بچیز دیگر تنبیه نخواهد شد مرك اعراض نقیصت از مشغولی صورت و اجسام و بخدا سبحانه و تعالی رو کر دانید نیست و بهر طرفی که رو بگرداند در آن طرف خدا را یافته میشود هر کسی بکدام طرفی رو بگرداند خدا در آن جهت است (و ذلک خیر للذین یریدون وجه الله و اولئک هم المفلحون) یعنی وجه خدا را متوجه میشوند نه بر ویهای اولادشان و هر کسی از خدا اعراض بکند بغير خدا مشغول میشود و بحادث توجه و نظر دارد اینها ظلمت هستند و بعضشان بالای بعض هستند و هر کس رویش از خدا چه مقدار گردانیده است بقدر اعراضش کجی دارد اگر بمقدار چشم بر هم زدن باشد مانند نیم نگاه نیست و اگر ازان زیاد تر باشد مانند احوال میشود و اگر بچیدن اندک باشد قوتش همان قدرست و اگر اعراض و ادباری بکند بمنزل بنده ایست که از سیدش فرار کرده است این آنکس است که کتابش از طرف پشت باو میدهند و آنکس نیست که رویش بخداوند تعالی بگرداند از نفس خودش اعراض باید کرد و کسی از نفس خودش اعراض بکند معنی مرك در نزد او حاصل میشود عدم التفات نفس بمحسوسات و صورتها و نگاه کردن عالم ملکوت میشود این هم عبارت از مرکست

وسلوك راه خدا سبحانه و تعالى و در رجوع كردن بخدا ايفاء عهد خدا را بجا برساند و اقرار بر بوييت و مفارقت اخلاق مزوممه بكنند و باخلاق حيده كه حقوق خدا است متصف باشد بخدا سبحانه و تعالى رجوع خواهد كرد و كسى كه بخدا رجوع بكنند خدا سبحانه و تعالى او را راضى ميكند و ازو هم راضى ميشود (يا ايها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضيه) و كسى در دنيا بخدا سبحانه و تعالى رجوع بكنند خدا در قيامت باور جمع ميشود بر رجوع رضانه بر رجوع استكراه كردن مرك هم چنين است مرك دو نوع است يكي مرك طبيعى كه با كراه نفس را از جسم كشيد نيت شبهه ندارد نقص خودش بيرون نمى شود مگر بقلاب و چنگكهاى كه تاركهايش ببرد و علاقه نفس با جسم زائل گردد اين مرك مرك طبيعىست و ديكرى مرك ارادىست آن هم براى جسم مسكين ترك نفس است و از عشق تنزه كردن و استغراق در وجه خدا و استعمالش در مصالح آخرت اين مرك ارادىست پس از ان صاحبش اصلا نمى ميرد زيرا از مرك و از ازيتش ترسیدن بقدر محبتهاى اوست و عذابش بمقدار تعلق نفس بشهوتهاست آن هم بر لذتها دوام كرد نيست و عشق نفس غالبه ايست تا كه باستعانه او بمطلش برسد و مشتريات دنيايها را ادا كرد نيست و قى كه سبب المها نمائند الم هم نمى ماند و اثرش باقى نيست و قى كه الم نشد ترسیدن نمى شود و قى كه خوف نشد امنيت مى شود و قى كه امنيت شد بشارت و كيف خوشى

پیدا است وقتی که بشارت باقیست نبده لقای خدارا عزوجل دوست دارد (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) کسی لقای خدارا دوست داشته باشد خداهم ملاقات او میخواهد آن مرد هر خوبیرا که برای او حاضر مهیا کردند مشاهده میکند و کسی مشاهده آبخیزی که برای او حاضر کرده اند بکند آن مرد شهید است ولی شهید مرده نیست شهادتی که بجهاد نفس و کشتنش از حظوظات نفسانیه میسر باشد در نزد خدا سبحانه و تعالی مرتبه اش بزرگتر از ان شهادت است که از محاربۀ کافران که بشمشیر کشیدن حاصل و میسر میشود (رجعنا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر) این جهاد اکبر خطر ناکست کم کسی هست در این خصوص نیتش از خطر سلامتی یابد آنکسی که خطری داشته باشد شهادت را یقین نمیکند و در کان می ماند و اگر کسی بمرتبه که کفیم برسد بی شبهه او بر یقین خواهد شد مرک ارادی باعث ثواب و مرک طبیعی مقتضی عفو نیست کسی بمرک ارادی میرد پیش از مرک طبیعی هشیار میشود و کسی که هشیار شد بی تأویل همه را می بیند و رؤیای صادقۀ جزئیست از جهل و شش جزئیهای نبوت و کسی که رؤیای صادقۀ را بیند و می گوید (لو کشف الغطاء ما زددت یقینا) اگر پرده را بردارند یقین مرا زیاده نخواهد شد و بکشتن نفس و باحیا کردن دلهای خودتان یقین را از خدا سبحانه و تعالی طلب بکنید تا که بچنت فردوس اکبر و مملکت بزرگ خواهد رسید

(بسم الله الرحمن الرحيم) اللهم اجعلنا ممن ركبت على جوارحهم
من المراقبة غلاظ الفيود واقت على سداثرهم من المشاهدة دقائق
الشهود فهجم عليهم انس الرقيب مع القيام والقعود فنكسوا
رؤسهم مع الجلل وجباههم للسجود وفرشوا لفرط ذلهم على بابك
نواعم الحدود فاعطيتهم برحمتك غاية المقصود صل على محمد وعلى
آل محمد وسلم اللهم ارزقنا طول الصحة ودوام الخدمة وحفظ الحرمه
ولزوم المراقبه وانس الطاعة وحلاوة المناجاة ولذات المغفرة وصدق
الجنان وحقيقة التوكل وصغاء الود ووفاء العهد واعتقاد الوصل
وتجنب الزلل وبلوغ الامل وحسن الخاتمة بصالح العمل صل على
محمد وخبر البشر وسلم اللهم يامن اجدي محبة في مجار الدم من المشتاقين
وقهر سطوات الشك بحسن اليقين اثبتنا اللهم في ديوان الصديقين
واسلك بنا مسلك اولى العزم من المرسلين حتى تصلح بواطننا من لطائف
الموانسة ونفوذ بالغنائم من تحف المجالسة والبسنا اللهم جلباب الورع
الجسيم واعذنا من البدع والضلال الاليم فقد سلناك بصدق الحاجة
والاعتذار والاقلاع عن الخطايا بالاستغفار امرتنا اللهم بالسؤال
فقد جأثك قلوبنا بالافتقار ونظرت اليك مقل الاسرار بسلطان
الاقتدار وجنبنا اللهم الاصرار من قنون الاسرار حتى تسلك بنا
سبل اولى العزم من الاخيار وصلى على محمد وعلى آل محمد الاطهار
وسلم اللهم يامن جل اوليائه على النجب السباق ورفعهم باجنحة
الزفير والاشتياق واجلسهم على بساط الرهبة وحسن الاخلاق
واهطل على لمهمهم صحب الاماق وشعشع انوار شمس المعرفة

فى قلوبهم كبرق الشمس عند الاشراق وكشف عن عيونهم حنادس
 الظلم واجلسهم بين يديه بتفريد القلوب واتصال العزم والطمأنينة
 وسمو اللهم صل على محمد وعلى آل محمد سيد سادات البشر وسلم
 اللهم ارخص علينا ما يقر بنا اليك واغل علينا ما يباعنا عنك
 واغننا بالافتقار اليك ولا تفقرنا بالاستغناء عنك بكرمك اخلص
 اعمالنا نتوكل عليك وبمعونتك اجعلنا نستعين بك اللهم يجاه اهل
 الجاه وبمحل اصحاب المحل وبحرمة اصحاب الحرمه وبمن قلت
 فى حقك الم نشرح لك صدرك) اللهم اشرح صدورنا بالهداية
 والايمان كما شرحت صدره ويسر امورنا كما يسرت امره يسر لنا
 من طاعتك طريقا سهلا ولا تواخذنا على العزة والغفلة استعملنا
 فى ايام المهلة بما يقر بنا اليك ويرضيك منا صل على محمد وعلى آل
 محمد وصحبه وسلم اللهم اطلق السنتنا بذكرك وقيد قلوبنا عما سواك
 وروح ارواحنا بنسيم قربك واملاء اسرارنا بمحبتك واطو ضمائرنا
 بنية الخير للعباد والى انفسنا بعلمك واملاء صدورنا بتعظيمك
 وحين كليننا الى جنابك وحسن اسرارنا معك واجعلنا من يأخذ
 ما صفا ويدع الكدر ويعرف قدر العافية ويشكر عليها ويرضى بك
 كغفلا لتكون له وكيلا ووقفنا لتعظيم عظمتك وارزقنا لذه النظر
 الى وجهك الكريم تباركت وتعاليت يا ذا الجلال والاكرام يا لاله
 الانت سبحانك لاله الانت وحدك لا شريك لك وان محمدا عبدك
 ورسولك اللهم انى اسئلك باحدىة ذاتك ووحدانيته اسمائك
 وفردانيته صفاتك ان تؤتينا سطوة من جلالك وبسطة من جالك

ونشطة من كمالك حتى يتسع فيك وجودنا ويحتمع عليك شهودنا
ونطلع على شـ واهدنا في مشهودنا اطلع اللهم في ليل كوننا شمس
معرفتك ونور افق عيننا ببيان حكمتك وزين سماء زينتنا بنجوم
محبتك واستهلك افعالنا في فعلك واستغرق تقصيرنا في طولك واستحض
ارادتنا في ارادتك واجعلنا اللهم لك عبيدا في كل مقام قائمين
بعبوديتك متفرغين لالوهيتك مشغولين برؤيتك لانخشي فيك
ملاما ولا ندع علينا غراما ارضنا اللهم بما ترضى والطف بنا فيما
ينزل من القضاء واجعلنا لما ينزل من الرحمة من سمائك ارضا واغنا
في محبتك كلا وبعضنا صحح اللهم فيك مرامنا ولا تجعل في غيرك
اهتمامنا واذهب من الشرما خلفنا واماننا نسئلك اللهم بمكنون
هذه السرائر ليس الا هو يخطر في الضمائر صل على سيد السادات
ومراد الارادات حبيبك المكرم ونبيك المعظم محمد النبي الامي
والرسول العربي وعلى آله وصحبه وسلم اللهم اني اسئلك بالالف
المعطوف والنقطة التي هي مبتداء الحروف بباء الهاء بتاء التأليف
بشاء الشاء بجيم الجلالة بحاء الحياة بخاء الخوف بدال الدلالة بذال الذكر
براء الربوبية بزاء الزلفي بسين السنا بشين الشكر بصاد الصفا بضاد
الضمير بطاء الطاعة بطاء الظلمة بعين العناية بغير الغنا بفاء الوقا
بقاف القدرة بكاف الكفاية بلام اللطف بميم الامر بنون النهى بهاء
الالوهية بو او الولا بباء اليقين بالف لام لاله الا انت وحدك
لا شريك لك وان محمداً عبدك ورسولك الغاشي في الخلق جدك
الباسط بالجود يدك لاتضاء في حكمك ولا تنازع في سلطانتك وملكتك

(١٦٧)

وامرك تملك من الانام ماتشاء ولا يملكون منك الاما تريد اللهم
اسئلك واتوجه اليك بجاه نبيك محمد صلى الله عليه وسلم واسئلك
اللهم باسمائك الحسنى وباسمك العظيم الاعظم الذى دعوتك به
ان تصلى على النبي الامى محمد صلى الله عليه وسلم وعلى آله
 واصحابه الطيبين الطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين
والاولياء والصالحين والحمد لله رب العالمين

۲۹۷۶۴ R R گر رت ح

آخری درج شدہ ناریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
